

تاریخ ادبیات ستایش: لطف خدا

بخشی از منظومه «فرهاد و شیرین» اثر وحشی بافقی از شاعران بارز و نام آور عهد صفوی (قرن دهم هجری) که این منظومه نا تمام از او باقی ماند و بعدها وصال شیرازی آن را با مهارت به اتمام رساند.

ستایش: لطف خدا قالب شعر: مثنوی

محتوا: حمد و ستایش خداوند- عزت و ذلت در دست خداست-آفرینش بی‌عیب و نقص- ناتوانی انسان از شناخت خداوند

بیت ۱- به نام خدایی سخنم را آغاز می‌کنم که نام و یاد او، ارزش دهنده سخن است و باعث اثر بخشی کلام می‌شود و به نام خدایی که موجب شیرینی و دلپذیری کلام می‌شود. (**مفهوم:** نام خداوند سبب زیبایی و شیرینی سخن و بیان می‌شود)

بیت ۲- خداوند شخصی را که سربلند کند، آن شخص بزرگ و والا می‌شود و کسی را که خوار و زبون کند، پست می‌شود. (**مفهوم:** عزت و ذلت در دست خداست تلمیح به تَعِزُّ من تَشَاءُ و تُذِلُّ من تَشَاءُ)

بیت ۳- خداوند به هر کس هر آن چه لازم بوده است؛ بنابراین در احسان او هیچ گاه بسته نیست و همیشه باز است. (**مفهوم:** فراگیر بودن لطف و بخشندگی خداوند)

بیت ۴- خداوند وضعیت جهان را به ترتیبی آفریده است که همه چیز در جای خود است و ذره‌ای، کم و زیاد نیست. (**مفهوم:** اشاره به «نظام احسن» در جهان - آفرینش دقیق، منظم و بی‌نقص خداوند)

بیت ۵- اگر لطف الهی همراه حال انسان شود، همه نگون بختی‌های او به نیک‌بختی تبدیل خواهد شد. (**مفهوم:** لطف خداوند بدبختی‌ها را به خوشبختی تبدیل می‌کند.)

بیت ۶- اگر توفیق و لطف خدا شامل حال ما نشود و ما را رها کند، دیگر از عقل و اندیشه هیچ کاری بر نمی‌آید. (**مفهوم:** بی اثر بودن چاره جویی و تدبیر در برابر تقدیر خداوند)

بیت ۷- اگر خداوند به عقل، روشنایی و آگاهی عطا نکند، تا ابد در ناراستی و گمراهی باقی می‌ماند. (**مفهوم:** لطف خدا سبب روشنایی عقل است)

بیت ۸- کمال عقل در راه شناخت خداوند، آن است که بگوید از هیچ چیز آگاه نیستم. (**مفهوم:** ناتوانی عقل در شناخت خدا)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس ستایش (لطف خدا)

بیت ۱- به نام چاشنی بخش زبان‌ها / حلاوت سنج معنی در بیان‌ها

به نام آن که در ما گفتن آموخت / به انسان در معنی سفتن آموخت

به نام خدایی که جان آفرید / سخن گفتن اندر زبان آفرید

به نام خداوند جان آفرین / حکیم سخن در زبات آفرین

بیت ۲- بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل که او خواهد نژندش

سری کز تو گردد بلندی گرای / به افکندن کس نیفتد ز پای

کسی را که قهر تو در سر فکند / به پامردی کس نگرود بلند

گلستان کند آتشی بر خلیل / گروهی بر آتش برد ز آب نیل

یکی را همی تاج شاهی دهد / یکی را به دریا به ماهی دهد

یکی را ز ماهی رساند به ماه / یکی را ز مه اندر آرد به چاه

بیت ۳- در ناپسته احسان گشاده است / به هر کس، آن چه می‌بایست داده است

به هر که هر چه سزاوار بود بخشیدند / سکندر آیینه و خضر آب حیوان یافت

تو را داده است یزدان هر چه باید / هنرهایی که او رنگت فزاید

هست جهان سفره احسان او / اهل جهان زله خور (ریزه خور) خوان او

ز خوان نعمت بی‌منت‌های بی‌عددش / میان اهل جهان دایر است مهمانی

بیت ۴- به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نه یک موی باشد بیش و نه کم

صنع خداوند جهان، نظم کامل است / نیز به جز جبر ز نظم انتظار نیست

چنان بر کشیدی و بستی نگار / که به زان نیارد خرد در شمار

اگر یک ذره را برگیری از جای / خلل یابد همه عالم سراپای

همه سرگشته و یک جزء از ایشان / برون نهاده پا از حد امکان

بیت ۵- اگر لطفش قرین حال گردد / همه ادب‌ارها ، اقبال گردد (قرابت با بیت دوم)

لطف الهی بکند کار خویش / مژده رحمت برساند سروش

آتش دوزخ شود بر من گلستان خلیل / داغ عشق او اگر زیب بدن باشد مرا

از قسمت بندگی و شاهی / دولت تو دهی به هر که خواهی

بیت ۶- و گر توفیق او یک سو نهد پای / نه از تدبیر کار آید نه از رای

وگر بر جفا پیشه بشتافتی / که از دست قهرش امان یافتی

به تهدید اگر برکشد تیغ حکم / بمانند کروبیان صم بکم

هر کسی نقش بند پرده توست / همه هیچ اند کرده، کرده توست

جهان آفرینت گشایش دهد / که گر وی ببندد نشاید گشاد

بیت ۷- خرد را گر نبخشد روشنایی / بماند تا ابد در تیره رای

عقل را چون دیده بینایی گرفت / علم دادش تا شناسایی گرفت

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

بیت ۸- کمال عقل آن باشد در این راه / که گوید نیستم از هیچ آگاه

تا بدان جا رسید دانش من / که بدانم همی که نادانم

قادری و قدرت تو بر کمال / قاصر از اندیشه و صفت خیال

در جلالش عقل و جان فرتوت شد / عقل حیران گشت و جان مبهوت شد

تست ۱: مفهوم همه گزینه‌ها به جز با بیت «بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل که او خواهد نژندش» یکسان است.

۱) همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بیوشی / همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

۲) عزیزی و خواری تو بخشی و بس / عزیز تو خواری نبیند ز کس

۳) بصر ماورای جلالش نیافت / بشر منتهای جمالش نیافت

۴) یکی را دهد تاج و تخت و کلاه / یکی را نشاند به خاک سیاه

تست ۲: مفهوم همه ابیات یکسان است به جز

۱) چو خواهد کس به سختی شب کند روز / از او راحت رمد چون آهو از یوز

۲) به گیتی بسی چیز زشت و نکوست / به هر کس دهد آن چه روزی اوست

۳) کلاه سعادت یکی بر سرش / گلیم شقاوت یکی در برش

۴) بر من از صد هزار عزت بیش / آن که باشم ذلیل و خوار تو من

تست ۳: کدام گزینه با بیت «در نایسته احسان گشاده است / به هر کس، آن چه می‌بایست داده است» قرابت معنایی ندارد؟

۱) آسمان کس را بدین پستی نکشت / چون من از درد تهی دستی نکشت

۲) کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست / پشت ماهی پر درم ، مشت صدف پر گوهر است

۳) مدبری که به گل نکهد و به گل جان داد / به هر که هر چه سزا دید عاقبت آن داد (نکهدت : بوی خوش)

۴) به هر که هر چه سزاوار بود بخشیدند / سکندر، آینه و خضر، آب حیوان یافت

تست ۴: کدام گزینه با بیت «کمال عقل آن باشد در این راه / که گوید نیستم از هیچ آگاه» تناسب بیشتری دارد؟

۱) یا منه بیرون ز حدّ خود کمال این است و بس / پیش اهل دید مُلک بی زوال این است و بس

۲) در صنع تو کامد از عدد بیش / عاجز شده عقلِ علت اندیش

۳) دردا که عمر در شب هجران گذشت و من / آگه نیم که روز وصال چیست؟

۴) عقل باشد ز عشق بیگانه / آشنا یار آشنا جوید

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس ستایش: لطف خدا

۱- انواع نشانه «را»

در متون معیار امروز حرف نشانه «را» فقط به همراه مفعول استفاده می‌شود و نقش‌نمای مفعول است، اما «را» در متون قدیم کاربردهای دیگری نیز دارد:

الف) «را» ی حرف اضافه: در معنای (از-به-برای-بر) کاربرد داشته است در این صورت کلمه قبل از «را» نقش دستوری متممی دارد؛ مانند:

حکیمی را پرسیدند (از) - تن بی سرت را که خواهد گریست (بر) - پدر را گفتم (به)

پیران قبیلۀ خویش را حرمت دار (.....) / خرد را گر نبخشد روشنایی / بماند تا ابد در تیره رای (.....)

ب) «را» ی فک اضافه: یعنی در یک ترکیب اضافی به جای کسره می‌نشیند و در بسیاری از موارد جای مضاف و مضاف الیه را نیز جابجا می‌کند؛

مانند: همه کس را به سزا حق شناس باش (به سزا حق شناس همه کس باش)

مرا اهلیت چیست (اهلیت من چیست) / یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود (آموزگار او بود)

او را زیادت نعمت دیدند (.....) / مرا مادرم نام مرگ تو کرد (.....)

پ) «را» ی مالکیت یا تبدیل فعل: یعنی به همراه فعل «است» و «بود» و مشتقات آن‌ها به کار می‌رود و این فعل‌ها را به فعل «دارد» تبدیل

می‌کند. مانند:

مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است (به یاد دارم) / او را با وزیر صحبتی بودی (صحبت داشت)

مرا دردی است اندر دل (.....) / آن را که وفا نیست ز عالم کم باد (.....)

ت) «را» نهادی یا زاید: به همراه نهاد می‌آید و نیازی به آن نیست و اضافی است. مانند:

آن مرد را ملال گرفت (آن مرد خسته شد) / امیر را تب گرفت (.....)

تست ۵: کاربرد واژه «را» در کدام گزینه با بقیه یکسان نیست؟

۱) شیر مردی نباید این ره را شگرف / زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف

۲) گفت ما را هفت وادی در ره است / چون گذشتی هفت وادی، درگه است

۳) بعد از آن بنمایدت پیش نظر / معرفت را وادی ای بی پا و سر

۴) قضا را قرعه به نام هدهد افتاد

نکته ۲- صفت فاعلی مرکب مرخم

صفت مرکبی است که نشانه صفت فاعلی (-نده) از آخر آن حذف شده باشد. مانند:

به نام چاشنی بخش زبان‌ها / حلاوت سنج معنی در بیان‌ها

به جمشید بر تیره گون گشت روز / همی کاست زو فر گیتی فروز

هم آن گه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن دادخواه

تمرین: در بیت زیر کدام واژه صفت فاعلی مرکب مرخم است؟

با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم / در باغ می‌ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

قلمرو ادبی درس ستایش: لطف خدا

۱- قافیه

کلمات نامکرری هستند که یک یا چند حرف آخرشان همانند است و غالباً در پایان ابیات قرار می‌گیرند. مثال:
و گر توفیق او یک سو نهد پای / نه از تدبیر کار آید نه از رای
به تهدید اگر برکشد تیغ حکم / بمانند کروبیان صم بکم

۲- ردیف

کلمه یا کلماتی که پس از قافیه عیناً و به یک معنی تکرار می‌شود، ردیف نام دارد.
اگر لطفش قرین حال گردد / همه ادبارها، اقبال گردد
گل در بر و می در کف و معشوق به کام است / سلطان جهانم به چنین روز غلام است
نکته: اگر کلمه یا کلماتی که پس از قافیه قرار بگیرند یکسان باشند اما معنی متفاوتی داشته باشند، ردیف نیستند بلکه قافیه‌اند.
خرامان بشد سوی آب روان / چنان چون شده باز جوید روان (روان اول به معنی جاری و دوم به معنی روح و قافیه هستند)
تست ۶: در کدام بیت، «جناس تام» مانع ایجاد ردیف شده است؟
۱) نی، حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید
۲) آتش عشق کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می‌فتاد
۳) همچو نی زهری و تریاکی که دید؟ / همچو نی دمسازی و مشتاقی که دید؟
۴) آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد
تست ۷: کدام گزینه دارای «ردیف» است؟
۱) ابلهی دید اشتری به چرا / گفت نقشست همه کز است چرا
۲) اگر یک سر مو فراتر برم / فروغ تجلی بسوزد برم
۳) گلاب است گویی به جویش روان / همی شاد گردد ز بویش روان
۴) تا چند عمر در هوس و آرزو رود / ای کاش این نفس که برآمد فرو رود

۳- قالب مثنوی

شعری است که هر بیت قافیه جدا دارد و مصراع‌ها در تمام ابیاتش با یکدیگر هم قافیه‌اند. شاعران، در سرودن منظومه‌های داستانی غالباً از قالب مثنوی بهره می‌گیرند. مانند: درس ستایش (لطف خدا) و درس اول (نیکی) و درس دوم (شعر خوانی زاغ و کبک) و درس ششم (پرورده عشق)

*_____	*_____
#_____	#_____
\$_____	\$_____
&_____	&_____
+_____	+_____
^_____	^_____

تاریخ ادبیات درس یکم: نیکی

درس

شعر آموزنده‌ای است از بوستان سعدی در قالب تمثیل که در سال ۶۵۵ هـ.ق. در ده باب تنظیم شده است.

قالب شعر: مثنوی

یکم: نیکی

محتوا: توصیه به تلاش و کوشش در کنار توکل به خداوند و نیکی رساندن به افراد ضعیف

بیت ۱- فردی روباهی بی‌دست و پا (ضعیف و ناتوانی) را دید و از این آفرینش خداوند تعجب کرد. (مفهوم: حیرت در لطف و آفرینش خداوند)

دکتر فاطمه معزی

بیت ۲- ... این روباه چگونه زندگی خودرامی گذراند و با این بی‌دست و پای چگونه خوراک خود را به دست می‌آورد. (مفهوم: شگفتی از این که ناتوانان چگونه زندگی خود را سپری می‌کنند)

بیت ۳- درویش آشفته حال در فکر این موضوع بود، که شیری آمد در حالی که شغالی در دست داشت.

بیت ۴- شیر، شغال بدبخت را خورد و آنچه که از شغال باقی ماند، غذای روباه شد و سیر از آن خورد. (مفهوم: شیر عامل روزی رسانی خدا به روباه ناتوان شد)

بیت ۵- روز دیگر نیز خداوند با اتفاقی غذای روباه را فراهم کرد. (مفهوم: روزی رسانی خداوند)

بیت ۶- یقین و ایمان درویش به روزی رسانی خداوند؛ چشم دل مرد را باز کرد و او را آگاه کرد و به خداوند ایمان آورد. (مفهوم: توکل و امید به روزی رسانی خداوند)

بیت ۷- که پس از این مانند مورچه‌ای ناتوان در گوشه‌ای می‌نشینم زیرا فیلان هم از طریق زور و وقدرت، روزی خود را با زور نتوانستند به دست بیاورند.

بیت ۸- مدتی در گوشه‌ای نشست و کوششی نکرد بلکه خداوند از غیب، رزق و روزی او را بفرستد. (مفهوم: سوء استفاده از مفهوم توکل و امید به روزی رسانی خداوند)

بیت ۹- دوست و غریبه به فکر او نبودند و مثل ساز ضعیف و نحیف شده بود. (مفهوم: بی‌توجهی دیگران و ضعیف و ناتوان شدن)

بیت ۱۰- وقتی از شدت ضعف و ناتوانی صبرش تمام شد. ندایی از دیوار عبادتگاه و عالم غیب شنید.....

بیت ۱۱- ... ای تنبل، برو مانند شیر باش (به دیگران وابسته نباش) و خودت را مانند روباه بی‌دست و پا، از کار و حرکت نینداز. (مفهوم: دعوت به تلاش و پرهیز از سستی)

بیت ۱۲- به گونه‌ای تلاش و زندگی کن که مانند شیر از شکار تو چیزی باقی بماند. چرا می‌خواهی مانند روباه به پس مانده شکار دیگران سیر شوی؟ (مفهوم: دعوت به بلند همتی و مناعت طبع و سود رسانی به دیگران)

بیت ۱۳- تا می‌توانی از قدرت و نیرو خودت زندگی‌ات را سپری کن زیرا از نتیجه این تلاش و کوشش بهره مند خواهی شد. (مفهوم: به خود متکی بودن در کار و زندگی و تلمیح به اَلَا مَا سَعَى)

بیت ۱۴- ای جوان باید به درماندگان و ناتوانان کمک کنی نه این که خودت را به ناتوانی بزنی که دیگران به تو کمک کنند. (مفهوم: توصیه به کمک رسانی به ضعیفان و نفی تنبلی)

بیت ۱۵- خداوند نسبت به آن بنده لطف و بخشش دارد که دیگران از اعمال و رفتار او درآسایش و راحتی باشند. (مفهوم: کمک کردن به دیگران و پرهیز از آزاری)

بیت ۱۶- انسان‌های دانا و عاقل، بخشنده هستند. زیرا انسان‌های پست و فرومایه، نادان و بی‌عقلند و فقط ظاهری انسانی دارند. (مفهوم: بخشش و احسان نشانه خردمندی و پستی و فرومایگی نشانه بی‌عقلی است)

بیت ۱۷- کسی که به دیگران نیکی کند هم در این جهان هم در جهان آخرت نیکی می‌بیند. (مفهوم: نتیجه کارها به انسان باز می‌گردد و نیکی به مردم موجب سعادت انسان در دنیا و آخرت است)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس یکم

بیت ۵- دگر روز باز اتفاق افتاد / که روزی رسان قوت روزش بداد

نگارنده کودک اندر شکم / نویسنده عمر و روزی است هم

تواناست آخر خداوند روز / که روزی رساند تو چندان مسوز

مهیا کن روزی مار و مور / و گر چند بی دست و پایند و زور

بیت ۶- یقین مرد را دیده، بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد

بیت ۷- کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور

نه روزی به سرپنجگی می‌خورند / که سرپنجگان تنگ روزی ترند
وین سعادت به زور بازو نیست / تا نبخشد خدای بخشنده

بیت ۸- زرخندان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب

بخواهم به کنج عبادت نشست / که دریابم این پنج روزی که هست
گر چه کس بی اجل نخواهد مرد / تو مرو در دهان از درها

بیت ۹- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

بیت ۱۱- برو شیر درتده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل

افسرده مباش اگر نه سنگی / رهوارتر آی اگر نه لنگی

همت بلند دار کز اسباب اعتبار / بی غیرتی است آن چه نیاید به کار مرد

بیت ۱۲- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چو باشی چو روبه به وامانده سیر

هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طایی نبرد

جوینی که از سعی بازو خورم / به از مرغ بر خوان اهل کرم

بیت ۱۳- بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش

چه در کار و چه در کار آزمودن / نباید جز به خود محتاج بودن

چو شیر مادرست مهیا اگر چه رزق / این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است

چون شیر به خود سپه شکن باش / فرزند خصال خویشتن باش

نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود / مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

برو کار می‌کن مگو چیست کار / که سرمایه جاودانی است کار

بیت ۱۴- بگیر ای جوان دست درویش / پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

سحر دیدم درخت ارغوانی / کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم / بهارت خوش که فکر دیگرانی

بیت ۱۵- خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است

بیت ۱۷- کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای

گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد / بهشت بردی و در سایه خدای آسای

خواهی متمتع شوی از دنیی و عقبی / با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد

درون پراکندگان جمع دار / که جمعیت باشد از روزگار

کسی زین میان گوی دولت ربود / که در بند آسایش خلق بود

به جز نیکی مکن با خلق زنهار / که نیکی بینی از دیدار جبار

تست ۸: همه گزینیه‌ها با بیت «بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش» ارتباط معنایی دارد به جز

۱) نه شرط است وقتی که روزی خوری / که نام خداوند روزی بری؟

۲) رزق هر چند بی گمان برسد / شرط عقل است جستن از درها

۳) توقع مدار ای پسر از کسی / که بی سعی هرگز به منزل رسی

۴) به قدر جستجو روزی به دست آید / ز پا منشین که رزق مور با آن ناتوانی در قدم باشد

۶: کدام گزینه با بیت «کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای» ارتباطی ندارد؟

۱) گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد / بهشت بردی و در سایه خدای آسای

۲) خواهی متمتع شوی از دنیی و عقبی / با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد

۳) درون پراکندگان جمع دار / که جمعیت باشد از روزگار

۴) گر از حق نه توفیق خیری رسد / کی از بنده چیزی به غیر می رسد

بیت قلمرو زبانی: معیار دوستان دغل روز حاجت است / قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب (مفهوم: معیار دوستی، روزگار سختی است)

این حریفان در شب عشرت مرا یارند و بس / روز محنت آن که می آید به کار من تویی

نه یاری سست پیمان است سعدی / که در سختی کند یاری فراموش

بلا را خود همین یک حال نیکوست / که در سختی شناسی دشمن از دوست

دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی

بیت قلمرو زبانی: صورت بی صورت بی حدّ غیب / ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب (مفهوم: جمال خداوند در آئینه دل تجلی می کند و تلیمح دست به گریبان کردن حضرت موسی و نورانی شدن آن)

آن صفای آینه، وصف دل است / صورت بی منتها را قابل است

بیت قلمرو زبانی: فخری که از وسیلت دون همتی رسد / گر نام و ننگ داری از آن فخر ، عار دار (مفهوم: افتخاری که از جانب انسان پستی برسد، مایه ننگ است)

هر زر که دشمنی دهد و گل که ناکسی / آن زر چو خاک بفکن و آن گل چو خار دار

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن / به زآن که طفیل خوان ناکس بودن (طفیل: مهمان ناخوانده)

بیت قلمرو زبانی: گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت / قطره باران ما گوهر یکدانه شد (مفهوم: گریه و زاری عاشق و صبر او بر مشکلات عاقبت به نتیجه خواهد رسید)

سعی کن حافظ به سختی روز و شب / عاقبت روزی بیابی کام را

بیت قلمرو زبانی: با زمانی دیگر انداز ای که پندم می دهی / کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست (مفهوم: نصیحت ناپذیری)

مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن / سخن چه فایده گفتن چو پند ننیوشم

ناصح گمان مبر که نصیحت کنم قبول / من گوش استماع ندارم لمن تقول

تست ۹: کدام گزینه به مفهومی متفاوت اشاره دارد؟

۱) آن کس که داد دست ارادت به پیر عشق / هیچش خبر ز طعنه برنا و پیر نست

۲) طعنه به خواری مزین زان که عزیز جهان / بودم از این بیشتر، عشق توام خوار کرد

۳) موج خیز طعنه نترسد غریق عشق / دوزخ چشیده را چه غم از هول رستخیز

۴) تا در سرم اندیشه آن سرو بلند است / از سرزنش خار مگیلان نهراسیم

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس یکم

قلمرو زبانی

۱- دغل: حيله گر، تنبل جیب: گریبان، یقه دون همت: ک. تاه همت، دارای طبع پست

۲- بیت پنجم دگر روز ← دگر (صفت مبهم) ۳- «شد» در بیت اول: فعل اسنادی و در بیت دوم فعل خاص در معنای «رفت»

۴- الف) قرار دادن در جمله

۱- باد تند می وزید (شدید)	۱- دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان زد (عضو بدن)
۲- بسیار تند می دوید (سریع)	۲- دو دست پیراهن خریدم (واحد شمارش) همه یک
۳- غذایش تند بود (مزه)	جنس و یک دست هستند (نوع)

ب) با توجه به رابطه معنایی

ترادف: دو دست لیوان و یک سرویس ظرف خریدم.	ترادف: او در کارهایش تند و سریع است..
تضاد: دست و پایش شکست.	تضاد: رهرو گاهی تند و گاهی کند می‌رفت.
تناسب: مادر دست در گردن کودک انداخت.	تناسب: فلفل خیلی تند بود.
تضمن: یکی از اعضای مهم بدن است.	تضمن: مزه غذا خیلی تند بود.

قلمرو ادبی

- ۱- به سر بردن: کنایه از سپری کردن دست کسی را گرفتن: کنایه کمک کردن
 - ۲- چنگ اول: نوعی ساز چنگ دوم: دست
- معنی:** ای کسی که مرا نصیحت می‌کنی، پند دادن را به زمان دیگری موکول کن. زیرا اکنون به صدای چنگ گوش می‌دهم و بی طاقت و عاشق شده‌ام (**مفهوم:** نصیحت ناپذیری عاشق، تأثیر موسیقی بر بی تاب کردن عاشق)
- ۳- مشبه: تو ادات: چو مشبه به: روباه وجه شبه: به وامانده سیر باشی
 - ۴- شیر: نماد انسان کوشا و متکی به خود روباه: نماد انسان ضعیف و ناتوان

قلمرو فکری

- ۱- انسان‌های دانا و عاقل، بخشنده هستند. زیرا انسان‌های پست و فرومایه، نادان و بی‌عقلند و فقط ظاهری انسانی دارند.
- ۲- یقین درویش به روزی رسانی خداوند؛ سبب شد واقعه بین شود به گونه‌ایی که دست از تلاش کشید و به خدا توکل کرد.
- ۳- ارتباط با بیت ۱: چنان سعی کن **معنی:** هر چند که رزق و روزی بی‌تردید به آدمی خواهد رسید، اما شرط عقل ایجاب می‌کند که برای کسب آن تلاش کنی. (**مفهوم:** دعوت به تلاش برای کسب روزی)
- ارتباط با بیت ۲: بگیر ای جوان **معنی:** سحر گاه دیدم که درخت ارغوانی خود را به بام شخص غمگینی رسانده است. آهسته به او گفتم: زندگی‌ات خوش که به فکر دیگران هستی. (**مفهوم:** دعوت به نیکی کردن به دیگران)
- ارتباط با بیت ۳- بخور تا **معنی:** چه در انجام کار و چه در تجربه اندوزی، تنها باید به خود متکی بود. (**مفهوم:** اتکای به خود)
- ۴- در هر دو بر این مفهوم تأکید شده که خداوند روزی دهنده است، اما لازمه کسب روزی تلاش است تا خداوند نیز به کار انسان خیر و برکت عطا کند.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس یکم

نکته ۱- رابطه معنای واژه‌ها

- با استفاده از دو شیوه می‌توان به معنای واژه‌ها پی برد.
- ۱- قرار گرفتن در جمله و زنجیره کلام: در این شیوه وقتی که واژه در قرار می‌گیرد، با توجه به هم نشینی آن با واژه‌های دیگر به معنی آن پی می‌بریم. (۱) ماه تابناک بود (۲) ماه طولانی بود
 - در مثال اول واژه تابناک راهنمایی می‌کرد که ماه در اینجا ماه آسمان است و در مثال دوم واژه طولانی باعث شد که ذهن خواننده به ماه (سی روز) یا یکی از ماه‌های سال معطوف شود. پس رابطه هم نشینی واژه‌ها، باعث روشن شدن معنی شد. **تمرین:** درباره این دو عبارت بحث کنید. (۱) علی می‌آمد (۲) لباس به او می‌آمد
 - ۲- رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تناسب و تضمن)
 - (۱) **ترادف:** در زبان گاهی واژگان با یکدیگر هم معنا می‌شوند. **مانند:** محبت و مهربانی- لطف و الفت - خانه و منزل - مونس و همدم- پدر و بابا- شادی و نشاط - مثل و مانند- سرخ و قرمز
 - (۲) **تضاد:** هر گاه دو واژه دارای معانی مخالف هم باشند. **مانند:** شب و روز- روشن و خاموش- خنده و گریه- غم و شادی- بحر و بر- دوست و دشمن- زشت و زیبا- نیک و بد- هستی و مرگ

دکتر فاطمه معزی

۳) تناسب: گاه واژگان متعلق به یک مجموعه‌ای هستند که میان آن‌ها از نظر مکان یا نوع یا جنس یا همراهی تناسبی باشد. مانند: بلبل و گل - ماه و خورشید - تیر و کمان - شمع و پروانه - ماهی و صدف - صید و آهو - قلب و عشق
۴) تضمین: هرگاه معنای یک واژه، معنای واژه دیگر را نیز در برگیرد و شامل شود. در ضمن یک واژه از لحاظ بار معنایی در زیر مجموعه واژه دیگری قرار می‌گیرد. مانند:

سیر و گیاه (هر سیری گیاه است) - کلوچه و شیرینی (هر کلوچه‌ای شیرینی است) - نماز و عبادت (نماز عبادت است)
مورچه و حشره - سرو و درخت - کلاس و مدرسه - ورزش و فوتبال - نرگس و گل - عدس و حبوبات - کلاس و مدرسه - درخت و جنگل
تمرین: نوع رابطه معنایی واژه‌ها را مشخص کنید؟

قوت و غذا - مداد و خودکار - ریا و دورویی - پادشاه و درویش - نماز و روزه - مهر و کینه - فضل و کرم - قوری و کتری - مغز و پوست - گل و نرگس - نوشیدنی و چای - پیراهن و شلوار - شغال و روباه - خیر و صلاح

تست ۱۰: رابطه گروه کلمات در همه گزینه‌ها به جز گزینه ... یکسان است؟

۱) نخ و سوزن - ترسو و شجاع - خورشید و آسمان - خیابان و ماشین

۲) هجران و فراق - خواری و ذلت - نسیان و فراموشی - لگام و افسار

۳) صحو و سُکر - صعب و سهل - نفاق و پاکی - مسالمت و دشمنی

۴) دَف و ساز - کوشک و اندرونی - میوه و خوراکی - ابرش و اسب

تست ۱۱: ترتیب «تضمن، تضاد، تناسب» در ابیات زیر کدام‌اند؟

الف) بهر حمل بار حملت کآسمان هم سنگ اوست / کوه می‌بندد خیال اما نمی‌بندد کمر

ب) گر در شراب عشقم از تیغ میزنی حد / ای مست محتسب کش حدی است این ستم را

ج) سوار من که ره در سینه دارد / زبان پر مهر و دل پر کینه دارد

د) دیگران گرچه دم از مهر و وفای تو زند / به وفای تو که چون من دگری نیست ترا

۱) الف، ب، د، ج ۲) الف، د، ج، ب ۳) ب، الف، د، ج ۴) ب، ج، الف، د

نکته ۲- کاربرد فعل «شد»

این فعل در زبان فارسی چند نوع کاربرد دارد:

۱) فعل «اسنادی» یا «ربطی»: که همراه با مسند می‌آید. مانند: هوا سرد شد.

مغیبه‌ای می‌گذشت راهزن دین و دل / در پی آن آشنا از همه بیگانه شد (گردید)

به صدر مصطبه‌ام می‌نشانند اکنون دوست / گدای شهر نگه کن که پیر مجلس شد (گردید)

۲) فعل خاص: در معنای (رفت) و (گذشت) بیشتر در متون قدیمی. مانند:

شد (گذشت) آن که اهل نظر بر کرانه می‌رفتند / هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

بشد سوی آب و سر و تن بشست / به پیش جهان آفرین شد نخست

۳) ساختن فعل‌های مجهول: (مربوط به درس ۲)

مانند: این خانه بسیار زیبا ساخته شده است. هلال ماه دیده شد.

تست ۱۲: معنی فعل «شد» در کدام گزینه متفاوت است؟

۱) تا دلم فتنه آن نرگس بیمار تو شد / بر من این واقعه نوعی دگر از بیماری است

۲) افسوس که شد دلبر و در دیده گریان / تحریر خیال او نقش بر آب است

۳) با لب ت گر باده لاف جانفزایی می‌زند / پیش ما روشن شد این ساعت که او را آب نیست

۴) تا بسته شد ز عشق تو بر دل طریق عقل / در شهر کو کسی که کنون شهر بند نیست

تست ۱۳: معنای «ردیف» در کدام بیت با بقیه متفاوت است؟

- ۱) گر چه از کوشش تدبیر نچیدیم گلی / اینقدر بود که تسلیم به تقدیر شدیم
 ۲) تن ندادیم به آغوش زلیخای هوس / راضی از سلسله زلف به زنجیر شدیم
 ۳) صلح کردیم به یک نفش ز نقاش جهان / محو یک چهره چو آیینة تصویر شدیم
 ۴) صائب آن طفل یتیمیم در آغوش جهان / که به دریوزه به صد خانه پی شیر شدیم
- نکته ۳- کاربرد صفت‌های مبهم «دیگر(دگر)»**

صفت مبهم «دیگر» گاهی به شکل مخفف(دگر) مورد استفاده قرار می‌گیرد. در متون قدیمی گاهی اوقات این صفت به عنوان صفت پیشین مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ مانند:

عشق می‌ورزم وامیدکه این فن شریف / چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
 اگر چشم داری به دیگر سرای / به نزد وصی و نبی گیر جای
تست ۱۴: در کدام بیت، صفت مبهم در جایگاه وابسته پیشین نشسته است؟

- ۱) نکویی کن امسال چون ده تو راست / که سال دگر دیگری دهخداست
 ۲) یکی از شما گر کنم من گزین / دگر گردد از من پر از درد و کین
 ۳) صبر بسیار نباید پدر پیر فلک را / تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاد
 ۴) یک دست تو با زلف و دگر دست تو با جام / یک گوش به چنگی و در گوش به نایی

نکته ۴- کاربرد صفت‌های مبهم «چند»

مثال این صفت نیز در متون قدیمی گاهی اوقات این صفت به عنوان صفت پسین مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ مانند
 حسب حالی نوشتم و شد ایامی چند / محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند
 چو ما را به غفلت بشد روزگار / تو باری دمی چند فرصت شمار

نکته ۵- مروری بر وابسته‌های پیشین گروه اسمی:

۱- صفت‌های اشاره	این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این گونه، آن گونه
۲- صفت‌های پرسشی	چه، کدام، چند، چه قدر، چگونه، چندمین، چه طور
۳- صفت‌های تعجبی	چه، عجب، چقدر چه کتاب جالبی! - چه قدر پول - عجب باغی!
۴- صفت‌های مبهم	همه، هر، هیچ، فلان، چند، چندین، اندکی، بعضی، برخی، بسیاری، دیگر و.....
۵- صفت‌های شمارشی:	الف) اعداد اصلی: یک - دو - سه و ب) اعداد ترتیبی: پسوند(مین) می‌گیرند: یکمین - دومین - سومین - چهارمین و..... اولین - نخستین - آخرین - واپسین و بازپسین نیز صفت‌های شمارشی ترتیبی هستند
۶- صفت‌های عالی:	صفت‌های عالی پسوند(ترین) می‌گیرند: بهترین، برترین، جذاب ترین، زیباترین
۷- شاخص(مربوط به درس ۹)	دکتر، مهندس، آقا، تیمسار، سرهنگ، شهید، شاه، خان، سید، حاجی، کربلایی، خاله، عمو

نکته ۶- انواع حرف «که»

الف) حرف ربط:

- ۱- دو جمله را به هم وصل و وابسته می‌کند: ← کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای
 ۲- حرف ربط تعلیل به معنای «زیرا که» است. ← کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور
 ۳- حرف ربط در معنای «بلکه» است. ← زرخدان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب
 ۴- حرف ربط در معنای «وقتی که» است. ← شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید
 ب) حرف اضافه به معنی «از» ← به نزدیک من صلح بهتر که جنگ
 پ) ضمیر پرسشی (چه کسی) ← به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب / که علم کند به عالم شهدای کربلا را

قرض (وام) - غرض (هدف)	محراب (جای ایستادن پیش نماز) - مهراب (شخصیتی در شاهنامه)
قلمرو ادبی درس یکم	

۱- تشبیه و ارکان آن

تشبیه ادعای همانندی و اشتراک میان دو چیز به عبارتی مانند کردن چیزی به چیز دیگر به جهت داشتن صفت یا صفاتی که با هم مشترک باشند. تشبیه چهار پایه یا رکن دارد: مشبه-مشبه به- وجه شبه- ادات قابل ذکر است که در تشبیه وجود دو رکن مشبه و مشبه به الزامی است.

۱- مشبه: اسمی که مانند می‌شود. مانند: «نگاه» در عبارت: «او نگاهش مثل خنجر بود»

۲- مشبه به: اسمی که چیزی به آن مانند می‌کنیم. مانند: «گل» در مصراع: «تو هم چون گل ز خندیدن لب با هم نمی‌آید» (به رکن‌های مشبه و مشبه به طرفین تشبیه گفته می‌شود)

۳- وجه شبه: ویژگی یا صفت مشترک میان مشبه و مشبه به است که در مشبه به پررنگ تر و آشکارتر است. مانند: «کریم» در مصراع: «گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم»

۴- ادات تشبیه: واژه‌هایی است که شباهت را به وسیله آن نشان می‌دهند. مانند: چو - مثل - مانند - گویی - رنگ - به شیوه - همچون - به سان - به کردار - و ش - ماند (که فعل است)

نکته: «چون» و «چو» به شرطی ادات تشبیه هستند که معنی «مانند» داشته باشند نه به معنی «هنگامی که» یا «چگونه»

انواع تشبیه از نظر ارکان :

۱- گسترده یا کامل: همه ارکان را داشته باشد.	«شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک»
۲- تشبیه مجمل: وجه شبه نداشته باشد.	«تنم چو سایه موی است و دل چو دیده موران»
۳- تشبیه مؤکد: ادات نداشته باشد.	«شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم»
۴- تشبیه بلیغ یا فشرده: دارای دو رکن اصلی (مشبه و مشبه به) باشد. و به دو شیوه است.	<p>۱) تشبیه بلیغ اسنادی: به صورت جمله و با فعل اسنادی می‌آید.</p> <p>«آفتاب چراغ آسمان است و تو چراغ زمینی»</p> <p>۲) تشبیه بلیغ اضافی (اضافه تشبیهی): به صورت مضاف و مضاف الیه</p> <p>«دست از مس وجود چو مردان ره بشوی/ تا کیمیای عشق یابی و زر شوی»</p>

نمونه‌هایی از تشبیه بلیغ اضافی (اضافه تشبیهی): دفتر روزگاران - لب لعل - چشم نرگس - قد سرو - درخت دوستی - باران رحمت - مهد زمین - خوان نعمت - دایه ابر - لعل لب - آتش خشم - آتش عشق - آینه آب - تیغ ستم - قطره دانش - خوشه خشم
تست ۱۵: در کدام بیت، بیشترین تشبیه وجود دارد؟

۱) در خنده من چون ناز در کنج لبم خفتی / در گریه من چون اشک در چشم ترم بودی

۲) بیابان جنون در کعبه مقصود دارد ره / تو هم زین راه مجنون رفته عزم کوی لیلا کن

۳) عشق جانان همچو شمع از قدم تا سر بسوخت / مرغ جان را نیز چون پروانه بال و پر بسوخت

۴) چون نهالی است روان و تو کشاورزی / چون جهانی است وجود و تو جهانبانی

تست ۱۶: در کدام گزینه همه ترکیب‌ها اضافه تشبیهی هستند؟

۱) آتش سودا - آتش هوس - آتش شوق - آتش اشک - آتش غم - آتش رخشان

۲) آتش هجران - آتش چهره - آتش رخسار - آتش عشق - آتش زهد و ریا - آتش سپند

۳) آتش رخ - آتش فخر - آتش حیا - آتش غضب - آتش آه - آتش روی

۴) آتش حسد - آتش غیرت - آتش حسن - آتش گل - آتش هوا - آتش مجمر

۲- استعاره و انواع آن

استعاره از مصدر باب استفعال است و در لغت، به معنی عاریه خواستن و در اصطلاح تشبیهی است که یکی از طرفین آن حذف شده باشد. یعنی اگر از جمله تشبیهی فقط مشبه یا مشبه به باقی بماند، تشبیه به استعاره تبدیل می‌شود.

انواع استعاره: با توجه به این که در استعاره کدام یک از طرفین تشبیه ذکر می‌شود، آن را بر دو نوع تقسیم کرده‌اند:

۱) استعاره مُصرَّحه (آشکار) ۲- استعاره مکنیه

۱) استعاره مصرَّحه

«مشبه به» آورده شود، ولی منظور «مشبه» آن است. مانند:

«دو ستاره در چهره‌اش می‌درخشد» یعنی چشمانش مانند ستاره درخشان است.

«فرموده تا فرش زمرّدین بگسترده» یعنی چمن مثل فرش

شاعر ابتدا در ذهن خود چمن را به فرش زمرّدین تشبیه کرده است و به جای آن که کل تشبیه را بیاورد، فقط مشبه به می‌آورد.

نکته ۱: چون زیر ساخت استعاره بر تشبیه استوار است، هر استعاره‌های قابل تبدیل به یک تشبیه است.

نکته ۲: نماد نیز مانند استعاره است؛ یعنی «مشبه به» را ذکر می‌کنند و «مشبه» اراده می‌نمایند با این تفاوت که «مشبه به» در نماد صریحاً به یک

«مشبه» خاص دلالت نمی‌کند. بلکه معانی مختلف از آن برداشت می‌شود. مثال:

طلوع خورشید: نماد تولد- غروب خورشید: نماد مرگ- کوه: نماد استواری- لاله: نماد شهید- دریا: نماد عظمت و بخشندگی

واژه «زنداد» در بیت زیر نماد: ۱- تن ۲- دنیا ۳- تعلقات مادی ۴- امیال نفسانی است

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

اما در مصرع «ماهیم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است» مقصود از ماه فقط معشوق است پس «ماه» استعاره است.

تمرین: هر کدام از بخش‌های مشخص شده استعاره از چیست؟

ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم / یک ساعت بگنجان در سایه‌ی عنایت ←

صدف وار گوهرشناسانِ راز / دهان جز به لؤلؤ نکرند باز ←

از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار / صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد ←

یکی درخت گل اندر میان خانه ماست / که سروهای چمن پیش قامتش پستند ←

تست ۱۷: کدام کلمه‌ها در بیت زیر «استعاره» هستند؟

در آی از درم ای صبح آرزومندان / که سوخت شمع من از انتظار خنده تو

۱) صبح، شمع ۲) انتظار، صبح ۳) خنده، شمع ۴) صبح، انتظار

۲) استعاره مکنیه

تشبیهی است که در آن گوینده مشبه را بیاورد و مشبه به را حذف نماید و در عوض یکی از لوازم یا ویژگی‌های مشبه به را به مشبه اسناد دهد..

استعاره مکنیه ← مشبه + لوازم یا ویژگی مشبه به مثال: از نگاهش مهربانی می‌بارید.

مهربانی به باران تشبیه شده است، سپس مشبه به (باران) حذف شده و برای این که سر نخ به دست خواننده یا شنونده که یکی از صفات باران

است، در جمله آورده شده و خواننده می‌تواند، استعاره را دریابد و تشبیه را «باریدن» داده شود. نمونه‌های دیگر:

به صحرا شدم عشق باریده بود ← عشق مانند باران می‌بارد.

ولادت به سوی بلوغ می‌خزد ← ولادت را به خزنده‌ای تشبیه کرده که می‌خزد.

در نگاهش صمیمیت موج می‌زد ← نگاه به دریایی مواج تشبیه شده است.

اضافه استعاری

«مشبه» در جایگاه مضاف بیاید و صفت یا ویژگی «مشبه به» به آن اضافه شود.

مشبه + ویژگی مشبه به ← اضافه استعاری **دست روزگار:** روزگار همچون انسانی است که دست دارد
روزن شب: (شب را به اطلاقی تشبیه کرده که روزن یا پنجره داشته باشد.)

سر نشتر عشق بر رگِ روح زدند / یک قطره از آن چکید و نامش دل شد
(روح را به بدنی تشبیه کرده و رگ را که یکی از ویژگیهای مشبه به (بدن) است به روح اضافه کرده است.)

تفاوت اضافه تشبیهی و اضافه استعاری

نکته: در اضافه تشبیهی مضاف و مضاف الیه به یک دیگر مانند می شوند؛ یعنی می توان گفت: مضاف مثل مضاف الیه است یا مضاف الیه مثل مضاف است. **مثال:** لب لعل: لب مانند لعل است. یا روی ماه: روی مانند ماه است.

اما در اضافه استعاری مضاف و مضاف الیه به هم تشبیه نشده اند. بلکه مضاف الیه به چیزی تشبیه شده که مضاف دارد. **مانند:** رگ روح: روح به انسانی تشبیه شده که رگ دارد.

ترکیباتی نظیر: دست روزگار، پای اوهام، دست اجل، زبان سوسن، دهن لاله و همگی اضافه استعاری (تشخیص) هستند.

تست ۱۸: در کدام گزینه همه ترکیبها، اضافه استعاری هستند؟

- ۱) لب استخر، گل همیشه بهار، سایش بال، عطر الهام
 - ۲) دست مهربان مرگ، درخت عزیز، گل خیال، غرفه بلند آسمان
 - ۳) سینه کویر، آغوش خوش بختی، سقف شب، دست طبیعت
 - ۴) پرندۀ خیال، چشمۀ مواج نوازش، سایه پرواز، زبان گویای خدا
- تشخیص (شخصیت بخشی)**

نکته: اگر در استعاره مکنیه مشبه به، انسان باشد، به آن تشخیص گویند. به عبارت دیگر نسبت دادن حالات و رفتار آدمی به دیگر پدیده های خلقت را تشخیص یا جان بخشی به اشیا می گویند. ← برگ های سبز درخت در وزش نسیم به رقص در می آیند.
توضیح رقصیدن یکی از حالات و رفتار انسانی است که در این جا به برگ های درخت نسبت داده شده است.

ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی / چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی
ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده ای / ما آن شقایق ایم که با داغ زاده ایم
تمرین: انواع استعاره را در عبارات زیر بیان کنید.

ابر می گیرد و می خندد از آن گریه چمن ← اختر شب در کنار کوهساران، سر خم می کند ←
ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست / منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست ←

تست ۱۹: در کدام یک از ابیات زیر آرایه تشخیص به چشم نمی خورد؟

- الف) ای باد بامدادی خوش می روی به شادی / پیوند روح کردی پیغام دوست دادی
- ب) ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی؟ / چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی؟
- ج) دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر / کای نور چشم من به جز از کشته ندروی
- د) ای سرو پای بسته به آزادگی مناز / آزاده منم که از همه عالم بریده ام

۴- نماد (نشانه)

هر گاه کلمه ای، جز معنی اصلی خود، نشانه و مظهر صفتها و ویژگی های دیگری قرار گیرد، به آن «نماد» گفته می شود. **مثلاً:**

طلوع خورشید: نماد تولد- غروب خورشید: نماد مرگ- کوه: نماد استواری- لاله: نماد شهید- دریا: نماد عظمت و بخشندگی و سرو: نماد آزادگی ←
ای سرو پای بسته به آزادگی مناز / آزاده من که از همه عالم بریده ام

حیوانات هر کدام «نماد» چیزی هستند. **مثلاً:** سیمرغ (بلند پروازی و همت) - طوطی (تقلید) - طاووس (زیبایی و غرور) - موش (حقارت و خسیسی) - پشه (ضعف و ناتوانی) - روباه (مکر و حيله) - شیر (شجاعت و قدرت)

دکتر فاطمه معزی

نکته: نماد نیز مانند استعاره است؛ یعنی «مشبه به» را ذکر می‌کنند و «مشبه» اراده می‌نمایند با این تفاوت که «مشبه به» در نماد صریحاً به یک «مشبه» خاص دلالت نمی‌کند. بلکه معانی مختلف از آن برداشت می‌شود برای مثال واژه «زندان» در بیت زیر **نماد:** ۱- تن ۲- دنیا ۲- تعلقات مادی ۴- امیال نفسانی است

دلالتا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
اما در مصرع «ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است» مقصود از ماه فقط معشوق است پس «ماه» استعاره است.

۵- کنایه

به کار بردن ترکیب یا عبارتی که از آن دو معنا استنباط می‌شود؛ یکی معنای لفظی و ظاهری و دیگر، معنای منظور گوینده است؛ **مانند:** «در خانه فلانی باز است» که معنای ظاهری آن (باز بودن در) و معنای باطنی بخشنده بودن) است. نمونه‌هایی از کنایه:

پرده برداشتن: کنایه از آشکار کردن	در خانه کسی باز بودن: کنایه (مهمان نواز بودن)
چشم به راه بودن: کنایه (منتظر بودن)	کلاس از جا کنده شد: کنایه (هیاهو و غوغا به پا شدن)
به درد خوردن: کنایه (مفید بودن)	به تنگ آمدن: کنایه (خسته شدن)
دهان کسی باز ماندن: کنایه متحیر شدن	رنگ پریدن و دست لرزیدن: کنایه از ترسیدن
از جای شدن: کنایه دگرگون و خشمگین شدن	گندم نمای جو فروش: کنایه از انسان ریاکار و فریبکار
دست از سرم بردار: کنایه مرا رها کن	داد از خویشتن دادن: کنایه از به عدل و انصاف رفتار کردن
این پا و آن پا شدن: کنایه تردید و دودلی داشتن	نیش کسی باز شدن: کنایه از خوشحالی خندیدن

نکته ۱: فرق کنایه با استعاره در این است که استعاره در یک کلمه صورت می‌گیرد اما کنایه بیش از یک کلمه، به شکل ترکیب یا عبارت و جمله ظاهر می‌شود.

تست ۲۰- آرایه‌های بیت زیر کدامند؟ «در عرض گه عشقش فتنه سپه انگیزد/ در رزمگه زلفش گردون سپر اندازد»
(۱) ایهام، مجاز- استعاره- جناس
(۲) تشبیه- کنایه- مجاز- جناس
(۳) تشخیص- تشبیه- مراعات نظیر- ایهام
(۴) استعاره- کنایه- تشبیه- مراعات نظیر

۶- جناس و انواع آن

آرایه جناس، آن است که گوینده در سخن خود کلماتی هم جنس بیاورد که در تلفظ یکسان یا شبیه به هم باشند اما معنای آن‌ها متفاوت باشد. بنابراین جناس بر دو نوع است:

(۱) **جناس همسان (تام):** دو کلمه با ظاهر یکسان و معنای متفاوت. **مانند:**

خرامان بشد سوی آب روان / چنان چون شده باز جوید روان (رونده و حرکت) (روح و روان)

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من / چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا چه کسی (اسم) (حرف ربط)
بزد بر بر و سینۀ اشکبوس / سپهر آن زمان دست او داد بوس (حرف اضافه) (سینه/اسم)

(۲) **جناس ناهمسان (ناقص):** دو یا چند کلمه در لفظ بسیار به هم نزدیک باشند به گونه‌ای که فقط در یک صامت و یا یک مصوت با هم اختلاف داشته باشند. جناس ناقص به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف) جناس ناقص اختلافی: اختلاف دو کلمه برای مثال:

در حرف اول (کیش و ریش) حرف وسط (بازار و بیزار) حرف آخر (یاد و یار)

ب) جناس ناقص افزایشی: اختلاف دو واژه است در تعداد حروف برای مثال:

در حرف اول (رنج و مرنج) حرف وسط (خال و خیال) حرف آخر (دیوان و دیوانه)

پ) جناس ناقص حرکتی: یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها و اختلاف آن‌ها در مصوت‌های کوتاه است. **مانند:**

گُل و گُل - مَلک و مَلک و مَلک و مَلک - اِنعام و اِنعام

دکتر فاطمه معزی

ت) جناس اشتقاق (مربوط به رشته انسانی): هم ریشگی دو یا چند کلمه است که سبب می شود واج های آن ها یکسان باشد. تکرار این واج های همانند بر موسیقی شعر می افزاید. مانند: طلعت و طلوع و طالع - انیس و مونس - فارغ و فراغت

نکته های طلایی جناس: نشانه جمع / تر و ترین / شناسه ها (م- ی- د- یم- ید- ند) / ضمائر متصل (م- ت- ش- مان- تان- شان) / ن منفی اول فعل / ی نکره (معنی یک بدهد) تأثیری در کلمه ندارند.

تست ۲۱: در کدام گزینه جناس تام دیده نمی شود؟

- ۱) بالای خود در آینه چشم من ببین / تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را
- ۲) می زدم دست بدان زلف دوتا دوش به ناز / می نوازی تو به سازی و نوازی دل من
- ۳) نور در پریشانی آن دل گرمش بگرفت / آن زمان کز دل من دود غمی را بگرفت
- ۴) خاطرت هست که آن شب، همه شب تا دم صبح / گل جدا شاخه جدا، باد جدا گل می ریخت

تست ۲۲: در کدام گزینه بیشترین جناس وجود دارد؟

- ۱) گدا را کند یک درم سیم سیر / فریدون به ملک عجم نیم سیر
- ۲) سیر و سلوکت نشود یا درم / گو که هوا گرم و منم نیم سیر
- ۳) خواب و خورت را ز خودت بی گمان / اب ننوش و ز جهان رو جهان
- ۴) چرخ گرد از هستی من گر بر آرد گو بر آرد / دور بادا آن چه هست از دامان نامم دور

۵- تضاد یا طباق:

آوردن دو کلمه با معنای متضاد برای روشنگری و زیبایی و لطافت سخن، به عبارتی در نظم و نثر کلماتی را به کار می برند که از نظر معنا ضد هم باشند. مانند:

- * گفتمی به غم بنشین یا از سر جان برخیز / فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
 - * شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی / آن را که نیست عالم غم نیست عالمی
 - * زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک / ای بس آلوده که پاکیزه ردایی دارد
 - * تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد / دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی
- نکته ۱: تضاد در دو اسم (روز و شب) یا دو صفت (زشت و زیبا) یا دو فعل (رفت و آمد) می تواند به کار رود.
- گاهی نیز دو فعل یک مصدر، که یکی مثبت است و دیگری منفی با هم آرایه تضاد دارند. مانند:

* بارِ فراقِ دوستان بس که نشسته بر دلم / می رود و نمی رود ناله به زیر محلم

نکته ۲: در تضاد میان فعل ها بعضی مواقع پیشوند «ن» ممکن است از فعل خود جدا شده باشد و به صورت «نه» با فاصله پیش از آن آمده باشد.

مانند: من امروز نزهت بهر جنگ آمدم / پی پوزش و نام و ننگ آمدم

بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت / شور شیرین به سر هر که فتد کوه کن است

نکته ۳: تضاد معنایی تضادی است که در واقع معنی آن ها ضد هم نیست. اما در ابیات در مقابل هم قرار می گیرند و همدیگر را نفی می کنند. مانند:

کزین پس نشینم به کنجی چو مور / که پیلن نخوردند روزی به زور

برو شیر درنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل

تست ۲۳: در کدام بیت تعداد آرایه «طباق یا تضاد» بیشتر است؟

۱) سیاه زنگی هرگز شود؟ سفید به آب / سفید رومی هرگز شود؟ سیاه به دود

۲) کلاه سعادت یکی بر سرش / گلیم شقاوت یکی در برش

۳) هنر، خوار شد جادویی، ارجمند / نهان راستی آشکارا گزند

۴) در نا امیددی بسی امید است / پایان شب سیه سپید است

گنج حکمت: همت نثر: ساده و مسجع آمیخته با نظم از کتاب بهارستان جامی (قرن ۹ هجری) به تقلید از گلستان

محتوا: داشتن عزم و اراده و غیرت در انجام کارها و تکیه کردن بر نیروی جسمانی مورچه‌ای را دیدم که برای زورآوری مصمم شده و ملخی ده برابر خود را برداشته است. با تعجب گفتند: این مورچه را ببینید که چگونه بار به این سنگینی را حمل می‌کند؟

مورچه وقتی این سخن را شنید، خندید و گفت: مردان، بار را با عزم و اراده و غیرت خود حمل می‌کنند نه با نیروی بدن (**مفهوم:** برتر دانستن همت و غیرت بر نیروی بدنی)

مردان هزار فوج ز همت شکسته‌اند / غافل مباش از سپه ناپدید من
همت عالی ز فلک بگذرد / مرد به همت ز ملک بگذرد
ذره را تا نبود همت عالی حافظ / طالب چشمه خورشید درخشان نشود
بر تخت جم که نامش معراج آسمان است / همت نگر که موری با آن حقارت آمد

تست ۲۴: همه گزینه‌ها با عبارت «مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند نه به قوت تن» قرابت دارد به جز

۱) به همت مدد کن که شمشیر و تیر / نه در هر و غایبی (جنگ) بود دستگیر
۲) به همت برآر از ستیزنده، شور / که بازوی همت، به از دست زور
۳) چه همت است، چه حاجت به گرز مغفر کوب / چه دولت است، چه حاجت به تبر جوشن خای؟
۴) همت از باد سحر می‌طلبم گر ببرد / خبر از من که به رفیقی که به طرف چمن است

تاریخ ادبیات درس دوم: قاضی بست

متن بخشی از کتاب ارزشمند تاریخ بیهقی یا (تاریخ مسعودی) به قلم ابولفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ه.ق) است.

قالب: نثر تاریخی استوار و جذاب

درس دوم: قاضی بست

محتوا: آموزه‌های اخلاقی و تربیتی (قانع بودن، ترک تعلقات دنیوی، آلوده نشدن به حرام، رسیدگی به حساب خود در این دنیا) و روز دوشنبه، هفتم صفر، سلطان مسعود صبح زود، سوار بر اسب شد و به همراه بازهای شکاری و یوزپلنگان و خدمتکاران و اطرافیان و همدمان و نوازندگان به کنار رود هیرمند رفت و تا نزدیکی‌های ظهر مشغول شکار بودند. سپس در کنار رود هیرمند اقامت کردند و خیمه‌ها و سایه‌بان‌ها برپا کردند.

اتفاقاً بعد از نماز (مقصود نماز ظهر است) سلطان مسعود تعدادی کشتی خواست و ده قایق برای او آوردند. یکی از قایق‌ها را که بزرگ‌تر از بقیه بود برای نشستن سلطان مسعود اختصاص دادند و فرش‌ها و گستردنی‌ها را گسترده‌اند و سایه‌بانی بر روی آن کشیدند. سلطان مسعود به آن جا رفت. در کشتی‌های دیگر مردم از هر طبقه و گروهی بودند. ناگهان دیدند آب بالا آمد و کشتی پر از آب شد و شروع به شکستن و غرق شدن کرد. (**مفهوم:** نا آگاهی انسان‌ها از تقدیر الهی)

آن وقت متوجه شدند که کشتی در حال غرق شدن است. صدای فریاد و آشوب و غوغایی برپا شد. سلطان مسعود بلند شد. بخت یار بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت نفر در آب پریدند و سلطان را گرفتند و از آب بیرون آوردند و به کشتی دیگری رساندند و بسیار صدمه دیده بود و پای راستش زخمی شده بود؛ به گونه‌ای که یک پاره از پوست و گوشت بدنش کنده شده بود و نزدیک بود سلطان غرق شود. اما خداوند بعد از نشان دادن قدرتش رحم کرد؛ (**مفهوم:** قدرت خداوند بالاتر از قدرت ماست) و جشن و شادی به آن بزرگی خراب شد و زمانی که سلطان را به کشتی سوار کردند، کشتی‌ها را به حرکت درآوردند و به ساحل رود هیرمند رساندند.

و سلطان از مرگ نجات پیدا کرده به خیمه آمد و لباسش را عوض کرد که خیس و خسته و ناتوان شده بود و سوار بر اسب شد و به سرعت خود را به قصر رساند، زیرا خبر بدی بین لشکریان افتاده بود و نگرانی و ناراحتی بزرگی بر پا شده بود و بزرگان و وزیر به پیشواز سلطان رفتند. وقتی

دکتر فاطمه معزی

پادشان را سالم و تندرست دیدند، لشکریان و مردم فریاد شادی و شکر برآوردند و به شکرانه سلامتی امیر بسیار صدقه دادند. (مفهوم: صدقه دان به خاطر سلامتی)

روز بعد سلطان دستور داد نامه‌هایی به غزنین و دیگر کشورها به خاطر این حادثه بزرگ و سخت که اتفاق افتاده بود و سلطان از آن جان سالم به در برده بود و نجات پیدا کرده بود، نوشتند و فرمان داد به شکرانه این سلامتی یک میلیون سکه نقره در غزنین و دو میلیون سکه نقره در سرزمین‌های دیگر به نیازمندان و بیچارگان بدهند، این نامه نوشته شد و با امضای شاه تایید شد و بشارت دهندگان به سرزمین‌های مذکور رفتند. و روز پنجشنبه، یازدهم صفر، سلطان تب کرد؛ تبی داغ و سوزان و سردردی شدید، به گونه‌ای که نتوانست به کسی اجازه حضور بدهد و از دید مردمان پنهان شد، مگر پزشکان و چند تن از خدمتکاران مرد زن و همه بسیار نگران و مضطرب بودند تا ببینند چه پیش خواهد آمد. در مدتی که سلطان گرفتار این بیماری بود، بونصر مشکان نامه‌های رسیده را شخصاً بررسی می‌کرد و به خطر خود نکات مهم آن‌ها را بیرون می‌آورد و از بین نکات بسیاری که در آن‌ها بود نکات مهمی را که خبر بدی در آن نبود به اندرونی کاخ نزد من (ابوالفضل بیهقی) می‌فرستاد و من به خدمتکار مخصوص امیر می‌دادم و او آن‌ها را به سلطان می‌رساند و فوراً جواب می‌آورد. در این مدت من خود اصلاً امیر را نمی‌دیدم تا آن زمانی که نامه‌هایی از پسران علی تکین رسید و من نکات مهم آن نامه‌ها را که حاوی خبر خوش بود بردم. خدمتکار مخصوص سلطان آن‌ها را گرفت و نزد شاه برد. بعد از یک ساعت، بیرون آمد و گفت: «ای ابوالفضل، سلطان با تو کار دارد.» نزد سلطان رفتم. دیدم اتاق را تاریک کرده‌اند و پرده‌های کتانی را خیس کرده و آویزان کرده‌اند و شاخه‌های بسیاری آن‌جا قرار داده‌اند (شاخه درخت بید خاصیت تب بری دارد) و کاسه‌های بزرگ پر از یخ بر روی آن گذاشته‌اند

و سلطان را دیدم آنجا روی تخت نشسته، پیراهن نازک کتانی بر تن دارد، گردن بندی به گردن اوست که بندهای آن همه از کافور است (کافور به خاطر طبع سردش خاصیت تب بری دارد) و ابوالعلا طیب را که آن‌جا پایین تخت نشسته بود، دیدم.

سلطان گفت: به بونصر بگو امروز حال من خوب است و در دو سه روز آینده اجازه ملاقات داده شود که بیماری و تب کاملاً از بین رفته بود.

من برگشتم و همه آن چه را که اتفاق افتاده بود، به بونصر گفتم: بسیار خوشحال شد و به خاطر سلامتی امیر برای خداوند بزرگ و بلند مرتبه سجده شکر به جای آورد، و نامه نوشته شد. من نامه را نزد خدمتکار مخصوص سلطان بردم و اجازه ورود نزد سلطان را پیدا کردم، تا این که دوباره سعادت دیدن چهره مبارک سلطان پیدا کردم و امیر نامه را خواند و مرکب خواست و نامه را امضا کرد و گفت: «زمانی که نامه‌ها فرستاده شد تو برگرد که درباره موضوعی برای بونصر پیغامی دارم تا آن پیغام گفته شود.»

گفتم: «این کار را می‌کنم.» و با نامه امضا شده برگشتم و جریان را برای بونصر گفتم. و این مرد بزرگ و نویسنده ماهر و توانا، با خوشحالی مشغول نوشتن شد. تا نزدیک نماز ظهر این کارهای مهم را انجام داده بود و نوکران و سواران را فرستاده بود. سپس نامه‌ای برای سلطان نوشت و هر چه انجام داده بود شرح داد و به من داد تا به سلطان برسانم.

آن نامه را بردم و اجازه ورود پیدا کردم و نامه را به سلطان رساندم و سلطان بعد از خواندن نامه گفت: «خوب شد» و به آجلی خادم گفت:

«کیسه‌ها را بیاور» و به من گفت: «بگیر، در هر کیسه هزار مثقال سکه طلاست. به بونصر بگو که این‌ها طلاهایی است که پدر ما (سلطان محمود) از جنگ هندوستان به دست آورده است (به عنوان غنیمت جنگی) و بت‌های طلایی را شکسته و ذوب کرده و تکه تکه کرده و به شکل سکه در آورده

و حلال‌ترین مال‌ها است. در هر سفری برای ما از این سکه‌ها می‌آورند تا صدقه‌ای که می‌خواهیم بدهیم از این‌ها باشد که کاملاً حلال

می‌باشد؛ (مفهوم: ضرورت پاک بودن مال صدقه) و شنیده‌ایم که قاضی بست ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر بسیار فقیر شده‌اند و از کسی چیزی قبول نمی‌کنند و زمین زراعی کمی دارند که با آن زندگی خود را می‌گذرانند. (مفهوم: مناعت طبع در عین نیازمندی) یک کیسه از این‌ها را به پدر بده و یک کیسه را به پسر، تا برای خود زمین زراعتی کوچک حلالی بخرند و بتوانند راحت تر زندگی کنند و ما کمی حق این نعمت سلامتی را که به دست آوردیم ادا کرده باشیم.» (مفهوم: ضرورت شکر رحمت خدا)

من کیسه‌ها را گرفتم و نزد بونصر آوردم و ماجرا را برای بونصر شرح دادم. بونصر دعا کرد و گفت: «سلطان کار بسیار خوبی انجام داده است و

شنیده‌ام که ابوالحسن و پسرش گاهی به خاطر ده درهم محتاج و درمانده هستند.» و بونصر به خانه برگشت و کیسه‌ها را با او بردند و بعد از نماز،

بونصر کسی را فرستاد تا قاضی و پسرش را نزد او بیاورند و آن‌ها آمدند. بونصر پیغام امیر را به قاضی رساند. او بسیار شکر و سپاس‌گزاری کرد و

گفت: «این هدیه باعث افتخار است. آن را پذیرفتم و پس دام که به درد من نمی‌خورد، حال آنکه روز قیامت نزدیک است، من نمی‌توانم در آن روز

دکتر فاطمه معزی

به خاطر این طلاها جوابگو باشم و نمی‌گویم که به آن‌ها نیاز ندارم، اما چون به همان مال اندکی که دارم قانع هستم نمی‌خواهم گناه و سنگینی بار آن را به گردن بگیرم و بپذیرم. **(مفهوم:** داشتن حساب و کتاب برای روز قیامت و دعوت به بلند نظری و داشتن مناعت طبع) بونصر گفت: «عجیب است، طلایی که سلطان محمود در جنگ از بت خانه‌ها به دست آورده و بت‌ها را شکسته و به شکل سکه درآورده و خلیفه گرفتن آن را جایز و حلال می‌داند، آن قاضی قبول نمی‌کند.»

گفت: «زندگی سلطان طولانی باشد؛ وضعیت خلیفه با من فرق دارد که او خلیفه و صاحب اختیار دین و سرزمین است و تو خواهی بونصر در جنگ‌ها با سلطان محمود بوده‌ای و من نبوده‌ام و نمی‌دانم آیا آن جنگ‌ها مطابق سنت پیامبر هست یا نه. من این طلاها را قبول نمی‌کنم و مسئولیت آن را به عهده نمی‌گیرم.» **(مفهوم:** ضرورت پاک بودن مال صدقه-آخرت اندیشی و مناعت طبع)

گفت: «اگر تو قبول نمی‌کنی، به شاگردان و به نیازمندان و درویشان بده.»

گفت: «من در بست هیچ نیازمندی نمی‌شناسم که طلاها را به آن‌ها بدهم و به من چه ربطی دارد که طلا را کس دیگری ببرد و من روز قیامت به خاطر آن جوابگو باشم؟ به هیچ عنوان، این مسئولیت را نمی‌پذیرم.» **(مفهوم:** آخرت اندیشی)

بونصر به پسر قاضی بست گفت: «تو طلاهای خودت را بگیر.»

او پاسخ داد: «عمر خواجه بزرگ طولانی باشد. در هر صورت من هم فرزند همین پدر هستم که این سخنان را به شما گفت و علم و دانش از او یاد گرفته‌ام و اگر فقط یک روز او را دیده بودم و رفتار و اخلاق او را می‌شناختم واجب بود که تمام عمرم از او پیروی کنم. **(مفهوم:** تأثیر همنشینی)

چه برسد به این که سال‌هاست او را دیده‌ام و من هم مثل او از همان حساب روز قیامت و سوال و جواب آن روز که او می‌ترسد، می‌ترسم. **(مفهوم:** ترس از حساب رسی قیامت و تلمیح به حاسبوا قبل ان تحاسبوا) و به همان مال اندک دنیا که دارم و حلال است قانع هستم و به بیشتر از آن نیازی ندارم.» **(مفهوم:** دعوت به قناعت و ترک زیاده خواهی)

بونصر گفت: «خدا خیرتان دهد، شما دو نفر چقدر بزرگوارید» **(مفهوم:** ستایش بزرگواری مخاطب) و گریه کرد و این دو را بر گرداند و کل روز در فکر بود و از این واقعه یاد می‌کرد. روز دیگر نامه‌ای به پادشاه نوشت و ماجرا را شرح داد و طلا را پس فرستاد.

قلمرو فکری (قربت معنایی) درس دوم

۱- اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت

ملک العرش پس از قدرت رحمت بنمود / قدر و رحمت او خلق جهان را عبرت است (عبر: پند)

۲- امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزارهزار دوم به غزنین و دوهزارهزار دوم به دیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند شکر این را.

به شکر او صلاهی عام در داد / به درویشان فراوان سیم و زر داد

۳- قاضی بسیار دعا کرد و گفت: این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست.

کیسه خالی باش بهر رفعت یوم الحساب / صفر چون خالی است ز ارقام عدد بالاتر است

هر چه افزون است اگر باشد حلال / نزد ارباب ورع باشد وبال (ارباب ورع: پرهیزگاران)

هم نباشد خوشه ایشان حلال / گر خورم ز این جا بود وزر و وبال

اگر عنقا ز بی برگی بمیرد / شکار از دست گنجشکان نگیرد

۴- و قیامت سخت نزدیک است حساب این نتوانم داد.

خود حسابان نگذارند به فردا کاری / عید این طایفه روزی است که محشر باشد

۵- آن چه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم

درویش را که ملک قناعت مسلم است / درویش نام دارد و سلطان عالم است

برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین / که یک دم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد

۶- من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد به هیچ وجه این عهده قبول نکنم.

هم امروز از پشت بارت بیفکن / میفکن به فردا مر این داوری را

تست ۲۵: «آن چه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.» با کدام بیت قرابت معنایی ندارد؟

۱) هر جا که عرضه کرد قناعت متاع خویش / بازار حرص و معرکه آزر را شکست

۲) گنج زر گر نبود کنج قناعت برجاست / آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد

۳) قناعت می‌کنم با درد چون درمان نمی‌بینم / تحمل می‌کنم با زخم چون درمان نمی‌بینم

۴) قناعت کن کز این گلشن به بویی هر که قانع شد / چو زنبور عسل کاشانه‌اش پر نوش می‌گردد

تست ۲۶: کدام گزینه با «من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد» تناسب مفهومی بیشتری دارد؟

۱) هر که می‌داند شمار داغ‌های خویش را / نیست رز حشر «صائب»

۲) شبی چو روز قیامت دراز می‌خواهم / که بی حساب، تو را یک به یک شمار کنم

۳) نمی‌لرزد دلم چون نامه از اندیشه فردا / که من از خود حسابی دیده‌ام صد بار محشر را

۴) فردای قیامت که حساب همه خواهند / خونین کفنان هیچ حساب از تو نخواهند

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس دوم

قلمرو زبانی

۱- الف) حشم، ندیم / ب) رقعته: نامه، دوات ۲- فرمان داد: مثال داد / سوار اسب شد: برنشست / اجازه حضور داده شود: بار داده آید

۳- محجوب در جمله اول «پنهان و مستور» در جمله دوم در معنای «با حیا، با شرم»

۴- نامه نبشته آمد. نامه‌ها گسیل کرده شود. پیغام داده آید. بار داده آید.

قلمرو ادبی

۱- الف) توصیفات دقیق و ذکر جزئیات ب) حذف افعال یا قسمتی از جمله پ) استفاده از لغات عربی و کلمات تنوین دار

ت) آوردن «ی» استمراری در پایان فعل ث) به کار گرفت افعال ماضی و مضارع به صیغه مجهول

۲- الف) آب مجاز از «رود هیرمند» ب) شمشیر مجاز از «جنگ قدرت»

قلمرو فکری

۱- پادشاه از مرگ نجات یافته، به چادر وارد شد و لباس‌هایش را عوض کرد.

۲- الف) بونصر مشکان، استاد بیهقی ب) نویسنده با کفایت ۳- قانع بودن، آلوده نشدن به حرام، حریص نبودن

۴- معنی: در همین دنیا به حساب کار خویش رسیدگی کن تا آسایش داشته باشی و حساب کار خودت را به روز قیامت واگذار

نکن. (مفهوم مشترک: در هر دو متن اشاره دارد به این که قبل از آن که در قیامت به حسابتان رسیدگی کنند در همین دنیا به

حساب کار خویش رسیدگی کنید تا آرامش داشته باشید) (تلمیح به حاسبوا قبل ان تحاسبوا)

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس دوم

۱- جمله معلوم و جمله مجهول

۱) جمله معلوم: جمله‌ای است که انجام دهنده کار در آن مشخص است. مانند: باغبان میوه‌ها را می‌چیند. ← باغبان کننده کار

۲) جمله مجهول: جمله‌ای است که انجام دهنده کار مشخص نیست. مانند: میوه‌ها چیده می‌شوند. ← انجام دهنده کار نا معلوم

در جمله مجهول فعل به نهادی نسبت داده می‌شود که قبلاً مفعول بوده است. یعنی جمله‌ای که مفعول داشته باشد قابل مجهول کردن است.

مانند: علی نامه را می‌خواند. نامه خوانده می‌شود.

طریقه مجهول کردن جمله معلوم: جمله معلوم «مریم دعوتنامه‌ها را می‌نویسد»

۱- نهاد جمله معلوم را حذف می‌کنیم ← دعوتنامه‌ها را می‌نویسد

۲- مفعول را به نهاد تبدیل «را» حذف می‌کنیم. ← دعوتنامه‌ها می‌نویسد

۳- فعل را به شکل صفت مفعولی در می‌آوریم ← نوشته

۴- از مصدر «شدن» متناسب با زمان فعل اصلی، فعل می‌سازیم. ← دعوتنامه‌ها نوشته می‌شود

۵- فعل را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم دعوتنامه‌ها نوشته می‌شوند. ← دعوتنامه‌ها نوشته می‌شوند **مثال‌های بیشتر:**

علی دیروز حسین را دیده بود(ماضی بعید) ← دیروز حسین دیده شده بود

مریم کتاب را می‌خواند(مضارع اخباری) ← کتاب خوانده می‌شود

شیوا داشت ظرف‌ها را می‌شست (ماضی مستمر) ← ظرف‌ها داشت شسته می‌شدند

باغبان نهال‌ها را بکارد(مضارع التزامی) ← نهال‌ها کاشته بشوند

محسن بازی را خواهد برد(آینده) ← بازی برده خواهد شد

تمرین: صورت مجهول فعل‌های «بیابند- می‌افروزد-پرسیده بود- داشت می‌خورد- فرو افتاد- خواهند سرود - بشویند» را بسازید.

تمرین: جمله معلوم «صدای شکفتن دل مشام جان را می‌نوازد» را مجهول کنید.

نکته ۱: امروزه فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می‌شود ولی در گذشته با فعل‌های «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می‌شد؛ مانند: نامه

نبنشته آمد و به توقیع مؤکد گشت. پیغام داده آید. گفته آمد که به دلجویی ما می‌آیی. بار داده آید.

نکته ۲: گاهی مجموعه « صفت مفعولی + شدن» فعل مجهول نیست بلکه از «مسند + فعل اسنادی» تشکیل شده است. برای تشخیص این دو

ساختار از هم، می‌توان از جایگزینی نمودن فعل «کردن» به جای «شدن» استفاده کرد؛ جمله (با نهاد و مسند) را

به جمله (نهاد و مفعول و مسند) تبدیل کرد؛ اما این کار در جمله‌هایی که فعل مجهول دارند ممکن نیست.

مثال: پیمان صلحی بسته شد (فعل مجهول) قابل تبدیل نیست به ← سازمان ملل پیمان صلحی را بسته کرد.

* طول سه ضلع یک مثلث داده شده است (فعل مجهول) قابل تبدیل نیست ← به مسئله، طول سه ضلع مثلث را داده کرده است.

* بیژن از حرف من آزرده شد(آزرده: مسند- شد: فعل اسنادی) قابل تبدیل به ← سخن بی‌مورد تو، بیژن را از حرف من آزرده کرد.

* مواد مذاب در زمین انباشته می‌شوند(انباشته: مسند - می‌شوند: فعل اسنادی) قابل تبدیل به ←

تست ۲۷: در کدام گزینه فعل مجهول وجود ندارد؟

۱) می‌کند روشن سواد مردم از نقش قدم / چون قلم پایی که در راه سخن فرسوده شد

۲) غیرت مردانه من بر نتابد کاهلی / کارفرما گشت هر کاری به من فرموده شد

۳) خواب منزل رهنوردان را دلیل غفلت است / خواب بر من تلخ شد تا راه من پیموده شد

۴) سر نیچیدم ز تیغ موج تا هم چون حباب / چشم من بروی دریای بقا بگشوده شد

۲- مروری بر زمان افعال:

الف) انواع فعل ماضی (گذشته)	ب) انواع فعل مضارع (حال)
۱- ساده ← بن ماضی + شناسه (رفت + م) ← رفتم	۱- اخباری ← می + بن مضارع + شناسه ← می‌روم
۲- استمراری ← می + بن ماضی + شناسه ← می‌رفتم	۲- التزامی ← ب + بن مضارع + شناسه ← بروم
۳- نقلی ← بن ماضی + ه (صفت مفعولی) + ام/ای/.... ← رفته‌ام	۳- مستمر ← دارم/..... + ماضی استمراری ← دارم می‌روم
۴- بعید ← بن ماضی + ه (صفت مفعولی) + بودم/.. ← رفته بودم	نکته: فعل‌های (است و هست) فعل مضارع هستند.
۵- التزامی ← بن ماضی + ه (صفت مفعولی) + باشم/.. ← رفته باشم	پ) فعل مستقبل (آینده)
۶- مستمر ← داشتم/..... + ماضی استمراری ← داشتم می‌رفتم	خواه + شناسه + بن ماضی ← خواهم رفت

۳- املای (واژگان هم آوا و متشابه):

خواست (طلب کرد) - خاستن (بلند شد)	حلال (روا) - هلال (نیم دایره)	سور (شادی) - (صور) شیپور	فراغ (آسایش) - فراق (دوری)
گذارن (نهادن) - گزاردن (ادا کردن)	قضا (سرنوشت) - غزا (جنگ)	روضه (باغ) - روزه (از عبادت)	

تست ۲۸: در متن، چند غلط املائی وجود دارد؟ «در هر سفری ما را از این زرها بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی شبهت باشد و می‌شنویم که قاضی بست و پسرش تنگدستاند و اندک مایع ضیعتی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر تا ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم؛ لختی گذارده باشیم»

۱) یک ۲) دو ۳) سه ۴) چهار

قلمرو ادبی درس دوم

۱- ترصیع و موازنه

هرگاه اجزای دو بخش از یک بیت یا عبارت، دارای سجع متوازی یعنی در وزن و حرف آخر مشترک باشند، آرایه ترصیع پدید می‌آید.

ما برون را ننگریم و قال را	بشر ماورای جلالش نیافت	زبانش توان ستایش نداشت
ما درون را بنگریم و حال را	بصر منتهای جمالش نیافت	روانش گمان نیایش نداشت

موازنه: هرگاه اجزای دو بخش از یک بیت یا عبارت، دارای سجع‌های متنوع متوازی و متوازن باشند، موازنه خواهیم داشت.

چه فرهادها مرده در کوه‌ها	جهان بی عشق سامانی ندارد	در بدایت بند و چاه بود
چه حلاج‌ها رفته بر دارها	فلک بی مهر دورانی ندارد	در نهایت تخت و گاه بود

۲- مروری بر آرایه مجاز

مجاز به کار بردن واژه‌ای است در جمله، در غیر معنای حقیقی خود و باید میان معنای حقیقی و معنای مجازی واژه، پیوند و تناسبی برقرار باشد که به آن علاقه یا پیوند مجاز گفته می‌شود. رایج ترین علاقه‌های مجاز عبارتند از:

۱- **علاقه جزء و کل مانند:** دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد / تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد (دست مجاز از انگشت)

۲- **علاقه محلیه:** سر آن ندارد امشب که برآید / آفتابی چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی (سر مجاز از اندیشه)

۳- **علاقه سببیه:** دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی‌کند (نفس مجاز از سخن)

۴- **علاقه ابزار:** برآشفت عابد که خاموش باش / تو مرد زبان نیستی گوش باش (زبان مجاز از سخن)

۵- **علاقه ظرفیه:** پیاپی بکش جام و سرگرم باش / بهل گر بگیرند بیکارها (جام مجازا شراب)

تست ۲۹: یکی از آرایه‌های نوشته شده در مقابل کدام گزینه نادرست است؟

۱) به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های زرین / بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را (حس آمیزی-استعاره)

۲) رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن (ایهام-کنایه)

۳) هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست / ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست (مجاز-تشخیص)

۴) کدام دانه فرورفت در زمین که نرست؟ / چرا به دانه انسانیت این گمان باشد (تشبیه-استعاره)

شعر خوانی: زاغ و کبک قالب: مثنوی تعلیمی از تحفه الاحرار جامی (قرن ۹ هجری)

محتوی: پرهیز از تقلید کورکورانه و بیان تبعات آن (پی تقلید رفتن از کوری است / در هر کس زدن ز بی نوری است)

بیت ۱- کلاغی که از آن جا به دنبال آسایش و آرامش بود، از باغی که در آن زندگی می‌کرد به صحرا رفت و در آن جا ساکن شد.

بیت ۲- در دامنه کوه مکانی را دید که به خاطر گل‌های رنگارنگ و سبزه نشان دهنده گنجینه‌ای بود که در کوه پنهان شده است.

بیت ۳- کبک بسیار زیبا و کمیابی، زیبا روی (گواه) آن باغ سرسبز بود .

بیت ۴- حرکات کبک زیبا و متناسب با هم بود و قدم‌هایش را هم نزدیک به هم بر می‌داشت.

بیت ۵- زاغ وقتی راه رفتن و حرکات و رفتار زیبا و هماهنگ او را دید

بیت ۶- شیوه راه رفتن خود را کنار گذاشت و شروع به تقلید از راه رفتن او کرد. (مفهوم: پیروی و تقلید)

بیت ۷- زاغ جا پای قدم کبک می‌گذاشت و از رفتار و حرکات او تقلید می‌کرد و از او سرمشق می‌گرفت. (مفهوم: پیروی و تقلید)

بیت ۸- خلاصه آن که در آن سبزه‌زار زاغ چند روزی از رفتار کبک تقلید کرد.

بیت ۹- سرانجام زاغ به خاطر بی تجربگی اش ضرر کرد و راه رفتن کبک را هم یاد نگرفت. (مفهوم: تقلید خام و کورکورانه)
بیت ۱۰- راه رفتن و رفتار خود را هم فراموش کرد و از این تقلید کورکورانه ضرر و زیان نصیبش شد. (مفهوم: تقلید کورکورانه)
درک و دریافت:

۱- لحن این شعر روایی است که در فضای ادب تعلیمی سروده شده است. خوانش آن باید نرم و اثرگذار باشد تا شنونده پیام آن را دریابد. ۲- به عهده دانش آموزان

تست ۳۰: کدام گزینه با مفهوم بیت «عاقبت از خامی خود سوخته / رهروی کبک نیاموخته» تناسب کمتری دارد؟
۱) کلاغی تک کبک در گوش کرد / تک خویشتن را فراموش کرد (۳) مسکین خرک آرزوی دم کرد / نایافته دم، دو گوش گم کرد
۲) مار را هرچند بهتر پروری / چون یکی خشم آورد کیفر بری (گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار / کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

تاریخ ادبیات درس سوم: در امواج سند

درس سوم: دکتر مهدی حمیدی شیرازی؛ از شاعران نامور و پرکار معاصر است. در دهه اول حیات شاعرانه اش موضوع شعرهایش عموماً غزل عاشقانه بود اما به تدریج به مضامین اجتماعی و وطنی رو آورد. او این شعر را در قالب چهارپاره سرود.

قالب: چهارپاره

محتوا: جان فشانی بی نظیر ایرانیان در برابر سپاه انبوه مغول

بیت ۱- خورشید داشت سینه خیز به پشت کوهها می رفت تا پنهان شود و غروب کند. (مفهوم: پایان یافتن حکومت خوارزمشاه)

بیت ۲- خورشید اشعه های طلایی رنگ خود که به رنگ زعفران بود، به روی نیزه ها و سربازان می تاباند.

بیت ۳- از هر سوی میدان جنگ، جثه سنگین اسبی زخمی بر صاحبش که سرنگون شده، می افتاد. (مفهوم: نبردی خونین، مرگبار)

بیت ۴- سوار نیز با تن مجروح و نیمه جان از شدت درد و تحمل وزن اسب به خود می پیچید و می نالید.

بیت ۵- کم کم روز داشت به پایان می رسید و تاریکی شب همه جا را فرا می گرفت. (مفهوم: پایان یافتن حکومت خوارزمشاه)

بیت ۶- در آن تاریکی شب، خیمه و چادرهای خوارزمشاهی داشت از نظرها ناپدید می شد یا (حکومت خوارزمشاهی نابود می شد).

بیت ۷- جلال الدین در غروب خون رنگ خورشید و هنگام شب، نابودی ایران را می دید. (مفهوم: نابودی حکومت خوارزمشاه)

بیت ۸- با دیدن غروب خورشید، غروب عمر خود (پایان زندگی اش) را احساس کرد.

بیت ۹- هیچ کس نمی دانست که خوارزمشاه به چه چیز فکر می کند که مژه های چشمانش با اشک خیس شد. (مفهوم: غم پنهان)

بیت ۱۰- خوارزمشاه همانند آتشی سوزان حتی سوزنده تر از آن (از نظر نابود کردن) به میان سپاهیان مغول افتاد و به کشتار آن ها پرداخت. (مفهوم: شجاعت در دفاع از میهن و از بین بردن دشمنان)

بیت ۱۱- خوارزمشاه در آن بارش تیر و تیزی و برندگی شمشیرهای فولادین و در آن شب بسیار تاریک و وحشتناک که به مانند شب قیامت بود....

بیت ۱۲- در آن دشت تاریک و در آن میدان جنگ که مانند دریایی از خون بود، فقط در فکر کشتن چنگیز بود. (مفهوم: شجاعت در دفاع از میهن)

بیت ۱۳- جلال الدین با شمشیر برنده اش نقش مرگ را ایفا می کرد و در میان انبوه جمعیت جنگجویان به کشتن سربازهای دشمن مشغول شد. (مفهوم: از بین بردن دشمنان)

بیت ۱۴- ولی هر چه از سربازان مغولی را می کشت، دو برابر جای آن را می گرفت. (مفهوم: انبوهی دشمن)

بیت ۱۵- انعکاس تصویر ستارگان در تلاطم امواج مثل این بود که ستارگان بر روی موج های خروشان رود سند (برای کشتن سربازان) رقص مرگ می کردند. (مفهوم: فضایی غم آلود و حزن انگیز)

بیت ۱۶- موج های سنگین مانند کوههایی بر روی هم می غلتیدند یا (بر روی موج های خروشان و سنگین رود سند، اجساد سربازان بر روی یکدیگر می غلتیدند).

بیت ۱۷- رود سند در حالی که خروشان و کف آلود بود، در تاریکی شب هم چنان پیش می رفت.

بیت ۱۸- هر موجی از رودخانه سند مانند نیشی بود که به چشم شاه وارد می شد. (بسیار ناراحت و رنجیده خاطر می شد).

دکتر فاطمه معزی

بیت ۱۹- اشک بر چهره خوارزمشاه فرو ریخت و او دیگر زندگی خود و یارانش را حال نابودی می‌دید. یا نجات زندگی خود را در گذر از آب می‌دید. (مفهوم: خود را به مرگ نزدیک دیدن)

بیت ۲۰- با نگاه کردن به امواج لرزان و جیوه مانند رود سند، فکر تازه‌ای به ذهنش رسید.

بیت ۲۱- از آن سوی دریا سربازان جنگجو و تیرانداز به یاری می‌طلبم. (مفهوم: شجاعت در دفاع از میهن)

بیت ۲۲- با آن‌ها از این دشمن غول صفت، انتقام سختی می‌گیرم و آن‌ها را نابود می‌کنم. (مفهوم: شجاعت در دفاع از میهن)

بیت ۲۳- آن شب، شبی بود که می‌بایست خوارزمشاه زنان و فرزندان را در راه آزادی و رهایی وطن فدا کند. (مفهوم: جان فشانی)

بیت ۲۴- او و یارانش در برابر دشمنان مقاومت کنند و مملکت را از اسارت دشمن برهانند. (مفهوم: شجاعت و جنگاوری)

بیت ۲۵- خوارزمشاه از آن شب تا شب بعد (یک شبانه روز) با سپاهی اندک، سرها را از تن و کلاه‌خودها را از سرها جدا می‌کرد (یعنی به کشتن افراد سپاه دشمن می‌پرداخت). (مفهوم: شجاعت در دفاع از میهن)

بیت ۲۶- اما وقتی که سپاهیان دشمن دورتادور آنان را محاصره کردند، خوارزمشاه اسبش را مانند کشتی به درون رود سند انداخت.

بیت ۲۷- وقتی که خوارزمشاه از آن جنگ سخت و از آن رودخانه عمیق به آسانی گذشت و رهایی یافت.

بیت ۲۸- چنگیز خان مغول به یاران و سپاهیان (با زبان نکوهش) گفت: فرزند شایسته باید این‌گونه (شجاع و دلور) باشد.

بیت ۲۹- برای پاسداری و حفاظت از هر وجه این سرزمین چه بسیار انسان‌های شجاعی کشته شده‌اند. (مفهوم: جان فشانی)

بیت ۳۰- و از روی مستی و غرور و خود خواهی برای تصاحب هر قطعه از خاک این سرزمین چه بسیار پادشاهانی که کشته شدند و جان خود را از دست دادند.

قلمرو فکری (قربت معنایی) درس سوم

بیت ۱۳- بدان شمشیر تیز عافیت سوز / در آن انبوه کار مرگ می‌کرد

به گرز و به تیغ و سنان دراز / همی کشت از ایشان گو سرفراز

بیت ۱۹- ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی / بنای زندگی بر آب می‌دید

منه دل بر سرای عمر، سعدی / که بر گنبد نخواهد ماند این جوز

بیت ۲۳- شبی آمد که می‌باید فدا کرد / به راه مملکت فرزند و زن را

گر رسد دشمنی به سوی وطن / جان و دل رایگان بیفشانم

در ره عشق وطن از سر و جان خاسته‌ایم / تا در این ره چه کند همت مردانه ما

جان فشان بر سر هر ذره از این خاک عزیز / بی وطن، جان و دل و روح و بدن چیزی نیست

بیت ۲۹- به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است آن سرها که رفته

دفاع از وطن کیش فرزانی است / گذشتن ز جان رسم مردانگی است

بود حب وطن ز ایمان، وطن جان را بود جانان / وطن را گر شناسد جان، به قربان وطن گردد

تست ۳۱: همه ابیات با بیت «شبی آمد که می‌باید فدا کرد / به راه مملکت فرزند و زن را» ارتباط معنایی دارد به جز...

۱) ارز آن پس که پیروز گشتیم و شاد / نباید سر خویش دادن به باد

۲) جامه‌ای کاو نشود غرق به خون / بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

۳) چه صدمه‌ها که در ره وطن به خود / خرید و داد نقد جان بهای او

۴) اگر سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

تست ۳۲: همه ابیات زیر به یک معنا هستند به جز.....

۱) مرگ، بازیچه پیش مردی شان / گشته حیران ز هم نبردی شان

۲) روشن دلان ز مرگ محابا نمی‌کنند / خورشید را ملاحظه‌ای از زوال نیست

۳) دلیران در آن عرصهٔ پر جدل / به جان می‌خریدند مرگ از اجل
۴) شگفت نیست به جان رغبت و ز مرگ حذر / که مرگ، ناخوش و تلخ است و جان شیرین و خوش

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس سوم

قلمرو زبانی

۱- اسب: بادپا نابود کننده: عافیت سوز عمیق: بی پایاب، ژرف

۲- بیت نهم ← آن دم بیت دهم ← هم، کمی

قلمرو ادبی

۱- بیت هشتم: استعاره از «سرخ‌خو خورشید هنگام غروب» بیت دوازدهم: استعاره از «میدان جنگ»
۲- بیت اول: «بنای زندگی بر اب دیدن» کنایه از «زندگی خود را در حال نابودی دیدن» تشبیه ← بنای زندگی
بیت دوم: شاعر امواج رود را از جهت سفیدی و بی‌قراری به سیماب تشبیه کرده است.

«خیال تازه ای در خواب دیدن» ← کنایه از اینکه «فکر تازه ای در سر پروراندن»

۳- طرز قرار گرفتن قافیه‌ها در شعر چهارپاره

&-----&

&-----&

#-----#

#-----#

قلمرو فکری

۱- شاعر در بیان این نکته است که «قدرت و شکوه حکومت خوارزمشاهی داشت از بین می‌رفت».
۲- جلال الدین ویژگی‌ها: گریان - حمله ور - آزاردهنده‌تر از آتش
۳- معنی: در راه عشق به وطن از جان خود قطع علاقه کرده‌ایم تا ببینیم در این عزم و ارادهٔ غیرتمندانه ما چه می‌کند. (مفهوم: در هر دو به فداکاری و جان فشانی در راه وطن و عشق به وطن تاکید شده است).
۴- افزونی سپاه مغول با وجود این که عدهٔ زیادی از آن‌ها کشته می‌شدند.

درسنامهٔ تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس سوم

۱- گروه‌های قیدی

قیدها توضیحات اضافی هستند که دربارهٔ جمله داده می‌شوند؛ مثلاً زمان یا مکان یا حالت فعل جمله را توضیح می‌دهند و بنابر این می‌توانند به راحتی از جمله حذف شوند.

نکته: در بسیاری از موارد متمم‌ها، قید به حساب می‌آیند و از جمله قابل حذف هستند زیرا حرف اضافه‌ای که همراه فعل ذکر شده است، اختصاص به فعل ندارد؛ مانند: علی به مدرسه رفت.

رفت حرف اضافهٔ اختصاصی ندارد و می‌تواند با حروف اضافهٔ «از - به - تا - برای - با» بیاید. پس «به مدرسه» متمم و قید است که اصطلاحاً به آن متمم قیدی می‌گوییم. با توجه به جملهٔ زیر بخش‌های مشخص شده «قید» هستند:

احتمالاً، فردا، برای شرکت در جشن درخت کاری کلاس‌های درس در سراسر کشور تعطیل است.

انواع قید

۱) بعضی واژه‌ها، همیشه نقش قیدی در جمله دارند. مانند: کلمات تنوین دار (نسبتاً - مثلاً - اتفاقاً،) و یا کلماتی از قبیل (خوشبختانه - بدبختانه - متأسفانه - هرگز - اکنون - هنوز - گویی - انگار - فقط - بالاخره،)

۲) بعضی واژه‌ها نیز در اصل، صفت هستند اما گاهی اوقات نقش قیدی می‌گیرند: مانند: خوب - بد - تند - آهسته - بلند و

دکتر فاطمه معزی

او خوب می‌دود. (قید) او دختر خوبی است. (صفت) امروز هوا خوب است. (مسند)

۳) بعضی واژه‌ها نیز در اصل اسم زمان و مکان هستند ولی گاهی می‌توانند در نقش قید در جمله ظاهر شوند. **مانند:** امروز - فردا - بهار - تابستان - پاییز و.....

بهار هوا معتدل می‌شود. (قید) بهار از راه رسید. (نهاد) هوای بهار معتدل است. (مضاف الیه) هر روز من بهار

است. (مسند) بهار را دوست دارم. (مفعول) به بهار سرسبز می‌اندیشم. (متمم)

پس در مورد نوع یک گروه اسمی یا قیدی می‌توان درون جمله می‌توان اظهار نظر کرد.

تمرین: در عبارات زیر نقش «خوب» را مشخص کنید.

الف) بارش سالانه در کشور ما امسال خوب نبود. ب) این کودک خوب غذا نمی‌خورد.

پ) هوای خوب اردیبهشت ماه شیراز، گردشگران را به سوی خود جذب می‌کند.

۲- جمله و نقش اجزای آن:

دو جزئی:	نهاد + فعل ← خورشید تابید
سه جزئی:	- نهاد + مفعول + فعل ← مشرکان بت‌ها را می‌پرستیدند. ۲- نهاد + مسند + فعل ← ایران سرزمین دلیران است. ۳- نهاد + متمم + فعل ← علی با دشمن می‌جنگد.
چهار جزئی:	- نهاد + مفعول + متمم + فعل ← آن مرد فرزانه و دانا مطلب مهمی به من یاد داد. ۲- نهاد + مفعول + مفعول + فعل ← او فقرا را لباس پوشانید. ← معادل: او به فقرا لباس را پوشانید. که مفعول اول را با حرف اضافه و مفعول دوم را با «را» می‌آوریم. ۳- نهاد + مفعول + مسند + فعل ← علی پدرش را قهرمان بزرگی می‌دانست. ← معادل: پدر قهرمان است. ۴- نهاد + متمم + مسند + فعل ← مردم روستا به او دکتر می‌گفتند. ← معادل: او دکتر است.

نکته ۱: برای پیدا کردن نهاد از «چه کسی؟ یا چه چیزی؟» مثال: علی قدم زنان می‌رود. چه کسی می‌رود؟ علی

برای پیدا کردن مفعول از «چه کسی را؟ یا چه چیزی را؟» مثال: مریم موهایش را بافت. چه چیزی را بافت؟ موهایش

پیدا کردن متمم از «از چه کسی؟ یا از چه چیزی؟» مثال: سهر از ما ترسید. باز چه کسی ترسید؟ از ما

پیدا کردن مسند از «از چی یا چه جور؟» مثال: هوا سرد است؟ چی یا چه جور است؟ سرد

نکته ۲: فعل‌های برخی مصدرهای ناگذر هستند و جمله‌های دو جزئی می‌سازند. **مانند:** چکیدن - خروشیدن - دیدن - خوابیدن - نشستن - شافتن -

لنگیدن - رقصیدن - ت راویدن - زیستن - جهیدن - درگذشتن - مردن - پریدن - آمدن - افتادن - رفتن و

هر جمله‌ای که فعل آن از مصدر «دادن و سپردن و بخشیدن» باشد در صد آن جمله چهار جزئی است.

هر جمله‌ای که فعل آن از مصدر «پرداختن» باشد دو حالت دارد نود و نه درصد جمله‌ها سه جزئی متممی هستند. **مانند:** «شاعر به این موضوع

می‌پردازد.» و گاهی چهار جزئی مفعولی و متممی **مانند:** «محمد پول را به دوستش می‌پردازد.»

نکته ۳: گاهی فعل‌های اسنادی در معنی دیگری به کار می‌رود و دیگر اسنادی نیست. **مثال:** او به گرمابه شد (رفت)

یا به معنی «وجود دارد» است که دیگر اسنادی نیست. **مانند:** در این چاه هیچ نیست. (وجود ندارد)

* گاهی فعل‌های اسنادی (است - بود - شد - گشت) به عنوان فعل کمکی به کار می‌روند که دیگر فعل اسنادی نیست.

مانند: خورده شد (فعل اصلی خوردن است نه شد) رفته است (فعل اصلی رفتن) گفته بود (فعل اصلی گفتن)

* فعل‌های زیر چون به فعل اسنادی تبدیل می‌شوند، جزو اسنادی محسوب می‌شوند: و با حذف نهاد و جانشین کردن مفعول به جای نهاد می‌توان

این فعل را پیدا کرد.

الف) باران هوا را سرد کرد (گردانید - کرد - ساخت - نمود). ← هوا سرد شد

ب) من او را عاقل پنداشتم (دیدم - دانستم - یافتم) ← او عاقل است

پ) همه او را فرشته می‌نامند (می‌خوانند- می‌گویند- صدا می‌زنند- می‌شمارند- به حساب می‌آورند- می‌پندارند) ← او فرشته است
نکته ۴: متمم بعد از حروف اضافه می‌آید. **حروف اضافه ساده:** از- در- بر- مانند- چون- برای- بدون- بی- با

حروف اضافه مرکب: به عنوان- به همراه- به دنبال- به وسیله- به منظور- به دلیل- به علت- به خاطر

برای تشخیص حروف اضافه مرکب و ساده کافی است بین حرف اضافه و اسم فاصله انداخت مثلا «این» گذاشت.

اگر معنی داد حرف اضافه ساده است. ← **به عنوان** مجله نگاه کنید. ← **به «این» عنوان** مجله نگاه کنید. ← **عنوان متمم** است

اگر معنی نداد حرف اضافه مرکب است. ← **او به عنوان** معلم نمونه انتخاب شد. ← **او به «این» عنوان** معلم نمونه انتخاب شد.

متمم اجباری و اختیاری

الف) متمم اجباری: بعضی از فعل‌های گذرا حرف اضافه مخصوص دارند و همیشه با همان حرف می‌آیند. این نوع متمم در جمله یکی بیشتر نیست و فعل به آن نیاز دارد. **مانند:** مریم از می‌ترسد.

ب) متمم اختیاری (قیدی): فعل به آن نیازمند نیست و می‌توانیم از جمله حذف کنیم و به ساخت و معنای جمله آسیبی نمی‌رسد.

مثال: مریم در شب برای پی بردن به نیروی خداوند از داخل حیاط به ستارگان نگریست.

اگر به فعل جمله توجه کنیم فعل «نگریست» همراه با حرف اضافه «به» به کار می‌رود، پس «به ستارگان» متمم اجباری و بقیه متمم‌ها اختیاری یا قید است.

تست ۳۳: نقش دستوری گروه‌هایی که در عبارت زیر وابسته پیشین دارند به ترتیب کدام است؟

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای، خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت.

۱) مفعول- متمم- مفعول (۲) قید- متمم- قید (۳) قید- مسند- قید (۴) مفعول- مسند- مفعول

۲- املائی (واژگان هم آوا و متشابه):

خواستن (طلب کردن) - خاستن (بلند شدن)	مَلک (سرزمین) - مَلک (دارایی) - مَلک (پادشاه) - مَلک (فرشته)
--------------------------------------	--

تست ۳۴: در عبارت زیر چند غلط املائی وجود دارد؟

«زاغ گفت: مرا به شواهد عقل و دلایل حس معلوم است که از خاکساران متواضع هیچ کس را این فروتنی و سلامت تبع نیست که شتر راست. دریغ باشد به حيله و کيد صاحب قرضان، خدمتکاری پاک سرشت را آلوده داشتن. شهریار شتر را حاضر کرد و گفت: تو همیشه بر طاعت اوامر من اقبال نموده‌ای و قدمی از خاسته من فراتر ننهادی؛ موجب این دگرگونی چیست؟»

۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

قلمرو ادبی درس سوم

۱- **مروری بر تشبیه و استعاره و کنایه** (به قلمرو ادبی درس یکم مراجعه شود)

تست ۳۵: در بیت زیر کدام آرایه ادبی دیده نمی‌شود؟

فصل گل گر اشک گلگونت ز سر خواهد گذشت / گل به سر خواهی زدن از گلبن بستان عشق

۱- مجاز ۲- کنایه ۳- تشبیه ۴- تشخیص

تست ۳۶: آرایه تشبیه در کدام بیت بیشتر است؟

۱) صد خار بلا از دل دیوانه ما خاست / هر روز که بی ساقی گلچهره نشستیم

۲) ای سیل اشک، خاک وجودم به باد ده / تا بر دل کسی نشیند غبار من

۳) سروی است قامت تو از ناز سرکشیده / ماهی است عارض تو از نور آفریده

۴) مرغ دل تا دام زلف و دانه خال تو دید / طایر اندیشه‌ام افتاد در دام هوس

تست ۳۷: آرایه کدام بیت در کمانک روبرو نادرست آمده است؟

۱) خشک می‌آید به چشمش جلوه آب حیات / هر که در مستی تماشا کرده رفتار ترا (استعاره، حسن تعلیل)

۲) با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته‌ای / بو که بویی بشنویم از خاک بستان شما (حس آمیزی، استعاره)
۳) عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم / گر چه جام ما نشد پرمی به دوران شما (تلمیح، جناس)
۴) کی دهد دست این غرض یا رب که همدستان شوند / خاطر مجموع ما زلف پریشان شما (جناس افزایشی، طباق)

۲- دو بیت پیوسته یا چهارپاره

دو بیت پیوسته از چند بند هم وزن و هم آهنگ درست شده است که هر بند دو بیت دارد که از نظر معنی با هم ارتباط دارند. در چهارپاره معمولاً مصرع‌های زوج دو به دو با هم، هم قافیه‌اند و بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود و از دوره مشروطه تا به امروز رواج دارد. حمیدی شیرازی، فریدون مشیری، ملک الشعراء بهار و فریدون توللی در این قالب سروده‌اند.

گنج حکمت: چو سرو باش حکایتی شیرین از گلستان سعدی در نهایت ظرافت و استواری سخن تألیف ۶۵۶ هـ ق

محتوا: توصیه به آزادگی، بخشندگی و ترک تعلقات دنیوی

از انسان دانشمندی پرسیدند: چرا از میان این همه درخت میوه دار معروف که خداوند عزیز و بزرگ آفریده است؛ هیچ یک را آزاد به شمار نیاورده‌اند به جز درخت سرو را که میوه‌ای ندارد، چه حکمتی در این موضوع نهفته است؟
او گفت: میوه هر درختی معین است، که در وقت شناخته شده‌ای به آن میوه تازه و خرم می‌گردد و گاهی بدون آن پژمرده می‌شود در حالی که سرو، هیچ یک از این‌ها را ندارد ولی همیشه سرسبز و شاداب است و این ویژگی آزادگان است. (مفهوم: آزادگان در عین نداری شاد هستند)

معنی بیت ۱- به هر چیزی که ناپایدار و زودگذر است دلبستگی نداشته باش، زیرا که رود دجله پس از مرگ خلیفه بغداد نیز هم چنان جاری است و چیزی تغییر نمی‌کند. (مفهوم: ناپایداری دنیا برای انسان‌ها و عدم دلبستگی به مادیات)

معنی بیت ۲- اگر می‌توانی مانند درخت نخل، بخشندگی کن و گر نه مثل سرو آزاده و بی‌تعلق باش. (مفهوم: بخشندگی، آزادگی)

قرابت معنایی

هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان (مفهوم: ستایش آزادگی)

به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری / جواب داد آزادگان تهی دستند

زیر بارند درختان که تعلق دارند / ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

سرو را دانی چرا آزاد می‌گویند خلق / زان که دامان تعلق زین چمن برچیده است

بیت ۱- به هر چه می‌گذرد دل منه که دجله / بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد (مفهوم: دل نبستن به دنیا)

هر چه نباید دلبستگی را نشاید

دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ / ای هیچ ز بهر هیچ در هیچ میبچ

دل در جهان مبند که دوران روزگار / هر روز بر سری نهد این تاج خسروی

خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط / که اساسش همه بی‌موقع و بی‌بنیاد است

بیت ۲- گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم / ورت ز دست نیایید چو سرو باش آزاد (مفهوم: بخشنده بودن و آزادگی)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

تست ۳۸: مفهوم بیت «به آن چه می‌گذرد دل منه که دجله بسی / پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد» با همه گزینه‌ها به جز

گزینه... یکسان است.

۱) یار ناپایدار دوست مدار / دوستی را نشاید این غدار

۲) خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست / پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست

۳) آرزوهای دو عالم دستگاه / از کف خاکم غباری بیش نیست

۴) مهمان سراسر خانه دنیا که اندرو / یک روز این بیاید و یک روز او رود

معزی

تاریخ ادبیات درس پنجم: آغازگری تنها

مجید واعظی از نویسندگان معاصر است که «عباس میرزا؛ آغازگری تنها» از آثار اوست.

درس پنجم: آغازگری تنها

نثر توصیفی

محتوا: رشادت‌های جانانه عباس میرزا، فرزند فتحعلی شاه، در برابر سپاهیان روس

توضیح نکات مهم درس:

میان بالا: دارای قامتی متوسط / بر و بازو: سینه و بازو / خوش تراش: زیبا / رعنا: زیبا و ذلفریب / سینه فراخ: قوی هیكل / پشت سر می گذاشت: کنایه می پیمود / اعطا: واگذاری، بخشش / دارالسلطنه: پایتخت، محل اقامت پادشاه
فرزانه: خردمند / مرشد: راهنما / اذن: اجازه، فرمان / دست به کاری نمی زد: کنایه کاری را شروع نمی کرد / گیرا: زیبا / معنی: حقیقت / کشش: شوق، تمایل / امتداد: طول / افق: گستره / مُلک: حکومت داری / رعیت پروری: مردم داری / می خواند: در می یافت
معنی: وزیر در چشم‌های درشت و سیاه و زیبایی عباس میرزا بسیار معنویت و شوق می دید و در کشیدگی نگاه متفکرش، گستره‌های روشن حکومت داری و مردم داری را در می یافت.

پهلوی: دو طرف سینه و شکم / طوایف: جمع طایفه / قوم‌ها، دسته‌ها / ولایات: جمع طایفه، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می شود. معادل شهرستان امروزی / به جان هم افتادند: کنایه جنگیدند / تاخت و تاز: حمله و هجوم / تباهی: نابودی / قبایل: جمع قبیله / گروه‌ها، طایفه‌ها / مشام: بینی / از عهده کاری بر آمدن: کنایه آن را به خوبی انجام دادن / به تصرف درآمدن: در اختیار گرفتن جلوه: زیبایی / بساط: مجلس / تحرک: حرکت دادن / لعاب: هر نوع پوششی که چیزی را در زیر خود پنهان سازد / دربار: کاخ شاهی / تب و تاب: رنج و سوز / التهاب: برافروختگی / بختک وار: کابوس وار / چنبره زده: حلقه زده / سران: بزرگان: بالا، سر / تدارک: آماده کردن / دست اندازی‌ها: کنایه غارت و تجاوز و تصرف / کم و بیش: تقریباً / تحت الحمایگی: زیر نظر بودن / بریده شد: جدا شد از دست رفتن: کنایه نابود شدن / محض: فقط / توازن قوا: تعادل نیرو / چیرگی: تسلط، غلبه

آفتاب تیغ می کشید: کنایه طلوع می کرد / درهم: نامشخص / زنبورکک نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند / قاطر: حیوان قوی مخصوص حمل بار / مضمک با عزم و اراده / قدم برداشتنک راه رفتن / تنوره کشیدن: چرخیدن / پیشاپیش: جلوتر / چهره در هم رفتن: کنایه غمگین شدن / چهره شکفته شدن: کنایه شاد شدن / چابک: تندرو / معبد: محل عبادت / فراز: بالا، بلندی / جلوه گری: خودنمایی / ناظر: بیننده / دل از کسی بردن: کنایه او را عاشق خود کردن / سپیده: روشنایی / نهیب: فریاد بلند / صغیر: بانگ و فریاد / باز شد: روشن شد / توده: انبوه، پشته / گنجه: یکی از شهرهای قدیم ایران که اکنون جزو آذربایجان است / فوران: شدت و جوشش چیزی / پیشگامی: پیشتازی / پیش مرگی: فداکاری تا پای جان / آز: طمع و طمع / شور: شوق و هیجان / شور: شوق و هیجان / می نهاد: برپا می کرد / حصار: دژ، حلقه / پایداری: مقاومت / میسر: ممکن / خفت: خواری، ذلت / دوش: شانه، کتف / وامانده: حیران، سرگردان / برج: قلعه / مثل مور و ملخ: کنایه مثل مور و ملخ

ایستادند: مقاومت کردند / آتش: گلوله / زد: حمله کرد / بی باکانه: از روی شجاعت / شمشیر می کشیدند: کنایه می جنگیدند / عرصه: صحنه / محشر: رستاخیز، قیامت / واپسین: آخرین / رمق: تاب و توان / واماندگان: بازماندگان / فراز: بلندی
حریمک محدوده / ناب: خالص، نا آلوده / توفندگی: غرندگی / رویارویی: مقابله / وجد: شادی / آرمان: آرزو، امید / جان فشانی: کنایه فداکاری / سرسپردگی: اطاعت / خود فروختگی: مزدوری / خانگی: داخلی / موعدک هنگام، زمان / کرانه: ساحل / یاری جو: مدد خواه / نگاه دوخته بود: کنایه خیره می آنگریست / افسار گسیخته: سرکش / ناظران: بینندگان / خیره کردن: سرگردان کردن
روز: هنگام / دربار: کاخ شاهی / بزم: مجلس شراب و عیش و نشاط / رزم: جنگ و پیکار

معنی: در ایران آن زمان، دو کاخ شاهی بود. بارگاه مجلس شراب و عیش و نشاط در مقابل بارگاه جنگ و پیکار، مجلس شادی و جشن و مهمانی پدر و جنگ پسر

نایب السلطنه: ولیعهد / غرض: هدف / مسلم: قطعی / خفت: خواری / خوف: ترس / به دوش کشیدن: کنایه تحمل کردن / جان فشانی: کنایه فداکاری / اعجاب: شگفتی / تحسین: تمجید و ستایش کردن / از دست دادن: کنایه محروم شدن
تلخ ناگوار / نامسنجم: نا هماهنگ / زبونی: فروماسگی، درماندگی / در به روی ما گشود: کنایه امکان پیشرفت فراهم کرد / مهیب:

دکتر فاطمه معزی

- ۱- ای ترسناک / خواب: غفلت / بیدار کرد: کنایه آگاه کرد / پویایی: حرکت و جست و جوگری / یک سویه: یک طرفه / تک بعدی: یک کاش پا جنبه‌ای / ایمن: آسوده / سر به کار خود داشتن: مشغول به کار خود بودن / می‌زند: کنایه ناراحت می‌کند / پوسیده: کهنه / رو در رو: رو به رو / درایت: تدبیر، آگاهی
- این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زبانه‌هایش دست کم برای تاریخ انسان کم ضرر تر از توپ و تفنگ است. (مفهوم: علم اگر با اخلاق توأم نباشد بسیار زیان بار است.)
چو علم آموختی از حرص آن گه ترس کاندل شب چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
- ۲- اجساد و زخمی‌های روس و مردم گنجه، زمین را پوشانده بود. شهر عرصه روز محشر را به خاطر می‌آورد (مفهوم: مرگ شهر را فرا گرفته بود)
در آن باران تیغ و برق پولاد / میان شام رستاخیز می‌گشت
- ۳- در ایران آن روز دو دربار بود: دربار رزم و دربار بزم؛ بزم پدر رزم پسر (مفهوم: پدر اهل خوشگذرانی و پسر اهل جنگ)
جام می و خون دل هر یک به کسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
- ۴- این جنگ، جنگ بین دو زمان متفاوت بود؛ جنگ نو و کهنه؛ تازگی و فرسودگی. پیش بینی نتیجه چنین برخوردی هم چندان دشوار به نظر نمی‌رسید؛ نوبی و جوانی، هر چند آلوده به پستی‌ها و زبونی‌ها باشد، غالباً پیروز میدان است. (مفهوم: جدال کهنه و نو)
در جوانی به خویش می‌گفتم / شیر شیر است گرچه پیر بود
چون که پیری رسید دانستم / پیر پیر است گرچه شیر بود
- ۵- بزرگان طوایف برای رسیدن به حکومت‌های ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده‌اند. اما در این فاصله اروپا قدم‌های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. (مفهوم: ضعف ایرانی‌ها و فرصت غنیمت شمردن اروپایی‌ها و قدرتمندی آن‌ها)
چو گرگان پسندند بر هم گزند / برآساید اندر میان گوسفند
- ۶- موج‌های سنگین و افسار گسیخته ارس سدوار در برابر سپاه ایستاده بودند. (مفهوم: رود ارس سدی مقابل سپاه بود)
از این سد روان در دیده شاه / ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت
- ۷- اگر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود. صدای مهیب توپ‌ها و گلوله دشمن ما را از خواب قرن‌ها بیدار کرد. (مفهوم: جنگ گاهی اوقات باعث بیداری می‌شود.)
- ۸- مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند. (مفهوم: انسان نادان علاقه‌ای به دانایی ندارد)
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد / چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
- تست ۳۹: مفهوم عبارت «مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند.» از کدام گزینه دریافت می‌شود؟
- ۱) ز آشیانه خفاش دل سیه تر بود / رخ تو خانه چشم مرا به نور گرفت
۲) هر که از ما دور شد بی نور شد / و آن که چون خفاش چشمش کور شد
۳) جهان روشن ز نور آفتاب اما تو چون خفاش / همه در پرده‌های ظلمت شب گشته پنهانی
۴) پیش زور و زر غالب همه تسلیم شدند / آن که تسلیم نشد همت مردانه ماست

کارگاه متن پژوهی درس نهم

قلمرو زبانی

۱- «سفیر» سفیر عراق در ایران با رئیس مجلس دیدار کرد.

۲- قله‌های قفقاز، سفیر گلوله، تدبیر رعیت پروری، تحقق آرمان‌ها، سلاح‌های پیشرفته، چشم ناظران

۳- سرهنگ محمدی، فرماندهی عملیات را به عهده گرفت. ← شاخص ۲) او جوان ترین سرهنگ ارتش است. ← هسته گروه اسمی
 ۳) سید مرتضی آوینی سر دبیر مجله سوره بود. ← شاخص ۴) آن‌ها شهید مرتضی آوینی را سید اهل قلم نامیدند. ← هسته گروه اسمی

قلمرو ادبی

۱- ادبیات پایداری

۲- تشبیه: بارخفت (خفت مثل بار) کنایه: مثل موروملخ (انبوه فراوان) تشخیص: شهر خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد.

۳- جناس ناهمسان - واج ارایبی - تضاد - تکرار

قلمرو فکری

۱- مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن برای رویارویی با دشمن

۲- خانه‌های تاریک و بی‌دریچه: افکار بسته و پوسیده و محدود پنجره‌های باز و نورگیر: اندیشه‌ها و حرکت‌های نو و انقلابی

۳- معنی: مانند شیر به تنهایی حمله کن و متکی به خوی و خصلت‌های خود باش. (مفهوم: به خود متکی بودن)

عباس میرزا هر چند اندیشه‌ها و نگرش‌های نو را در بینش خود می‌دید اما آن را با پشتوانه اعتماد مردمی همراه می‌نمود. او باور داشت که حوادث و جنگ‌ها امکان این بازنگری را به ما می‌دهد که برای پویایی بیشتر خود را به دانش و صنعت روز مجهز کنیم.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس پنجم

۱- گروه اسمی

گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته تشکیل شده است. وجود هسته در هر گروه اجباری اما وجود وابسته اختیاری است. در گروه اسمی همواره یک اسم یا ضمیر به عنوان هسته به کار می‌روند. یک گروه اسمی در جمله فقط می‌تواند یک نقش بگیرد. مثلاً: نقش نهاد، مسند، مفعول یا متمم

دومین همایش بزرگ ادبیات راهگشای دانشجویان است.

نهاد مسند

گروه اسمی ← (وابسته‌های پیشین + هسته + وابسته‌های پسین)

دومین همایش بزرگ ادبیات

وابسته پیشین هسته وابسته پسین ۱ وابسته پسین ۲

نکته: در شمارش تعداد گروه‌ها به نقش‌های بدل، معطوف و معطوف علیه دقت کنید چون یک جا با گروه قبلی خود یک گروه محسوب می‌شوند. مانند: ما، دانش آموزان کلاس دهم، برای کسب موفقیت تلاش خواهیم کرد.

بدل

راه‌های شناخت هسته:

۱- اولین کلمه‌ای که در گروه کسره می‌گیرد. ← دختر همسایه ما

۲- اگر کسره نداشتیم، آخرین کلمه گروه. ← همان دو دختر

هسته گروه اسمی ← اسم هسته گروه فعلی ← بن فعل

هسته گروه قیدی ← اسم یا قید

مثال: دو دانش آموز زرنگ کلاس - همین دو آقا پسر - این دو گله گوسفند - بهترین آن‌ها به یادماندنی‌ترین اردوی دانش آموزی تمرین: هسته‌های گروه اسمی را مشخص کنید:

همه کس - هوای بارانی - جذاب ترین کتابهای علمی - بهترین معلم کلاس - همان چند خانم معلم - دو شاخه گل

۲- وابسته‌های پیشین گروه اسمی:

۱- صفت‌های اشاره	این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این گونه، آن گونه
۲- صفت‌های پرسشی	چه، کدام، چند، چه قدر، چگونه، چندمین، چه طور
۳- صفت‌های تعجبی	:چه، عجب، چقدر چه کتاب جالبی! - چه قدر پول! - عجب باغی!
۴- صفت‌های مبهم	همه، هر، هیچ، فلان، چند، چندین، اندکی، بعضی، برخی، بسیاری، دیگر و.....

۵- صفتهای شمارشی:	الف) اعداد اصلی: یک - دو - سه و ب) اعداد ترتیبی: پسوند (مین) می گیرند: یکمین - دومین - سومین - چهارمین و..... اولین - نخستین - آخرین - واپسین و بازپسین نیز صفتهای شمارشی ترتیبی هستند
۶- صفتهای عالی:	صفتهای عالی پسوند (ترین) می گیرند: بهترین ، برترین ، جذاب ترین ، زیباترین
۷- شاخص	دکتر، مهندس، آقا، تیمسار، سرهنگ، شهید، شاه، خان، سید، حاجی، کربلایی، خاله، عمو

نکته ۱: «چنین و چنان» گاهی به عنوان قید در جمله قرار می گیرند:

چنان دید بر روی دشمن ز خشم / که شد ساخته کارش از زهر چشم

و یا در بسیاری از موارد «آن - این - همان - همین» می توانند به عنوان ضمیر اشاره در جمله به کار روند. در این صورت پس از آن ها اسمی به عنوان هسته قرار نمی گیرد و خود این واژه ها می توانند هسته باشند و وابسته های (علامت جمع) را بپذیرند.

مانند: در این بود درویش شوریده رنگ / که شیری درآمد شغالی به چنگ

* گاهی نیز «آن» در معنای «مال کسی» استفاده می شود که در این صورت، ضمیر ملکی است:

بگفت او آن من شد ز او مکن یاد / بگفت این کی کند بیچاره فرهاد

* «آن» گاهی در معنای «لحظه» به کار می رود: در همین آن صدای شیپور سربازان به گوش رسید.

تمرین: در صفتهای زیر صفتهای اشاره و ضمیرهای اشاره را مشخص کنید:

۱ - روزگار که بازیگر است، راه سومی نیز در آستین دارد و آن، این است که شکارگر آزادی خود نخست در دامی که نهاده، بیفتد.

۲ - و خدایی که در این نزدیکی است؛ / لای این شب بوها، پای آن کاج بلند

۳ - بگفت عاشق شدی از دل بدین سان / بگفت از دل تو می گویی من از جان

۴ - من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی در لفظ دری را

۵ - آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند / آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

نکته ۲: کلماتی مانند (آیا-کجا-چرا-کی) قید پرسش هستند نه صفت پرسشی:

در بسیاری از مواقع صفتهای پرسشی کنار اسم نمی آیند بلکه به جای اسم می آیند در این صورت به ضمیر پرسشی تبدیل می شوند **مانند:** چه خریدی؟ کدام را بیشتر دوست داری؟ این کتاب را چند خریدی؟

* «که» در معنای «چه کسی» ضمیر پرسشی است نه صفت پرسشی:

که گفت برو دست رستم ببند / نبنده مرا دست چرخ بلند

تمرین: در عبارتهای زیر صفتهای پرسشی و ضمیرهای پرسشی را مشخص کنید:

۱ - بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند / بگفت انده خرنده و جان فروشند

۲ - شب عاشقان بی دل چه شبی دراز باشد / تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

۳ - حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند / محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند؟

نکته ۳: صفتهای تعجبی نیز مانند صفتهای اشاره و پرسشی، اگر به جای اسم بیایند می توانند به ضمیرهای تعجبی تبدیل شوند:

چه گفت آن سخن گوی با فر و هوش / چو خسرو شدی بندگی را بکوش

«چه» هم می تواند صفت پرسشی باشد هم تعجبی، در این صورت شکل تلفظ و علائم نگارشی آن در حالات مختلف، متفاوت است. چه

کتابی خریده ای؟ چه کتابی خریده ای!

نکته ۴: واضح است که هرگاه به کمک «چند» به طور نامشخص به تعدادی چیز اشاره کنیم، «چند» صفت مبهم است و اگر به کمک این واژه،

تعداد چیزی را مورد پرسش قرار دهیم، صفت پرسشی است.

چند کتاب خوانده است. چند کتاب خوانده است؟

* همه صفتهای مبهم اگر بدون اسم بیایند می توانند از حالت صفت مبهم خارج شده و به اسم مبهم تبدیل شوند نه ضمیر مبهم.

مثال: همه عمر برندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی (همه: صفت میهم)

همه گویند طاهر کس نداره/ خدا یار منه چه حاجت کس (همه: اسم میهم و نهاد)

* واژه «همه» استثنائاً حتی اگر کسره بگیرد، باز هم صفت است. **مثال:** همه انسان‌ها باید علم بیاموزند. (همه: صفت میهم)

* گاهی واژه «همه» در معنای «فقط» است که نقش دستوری قید دارد:

همه درگاه تو جویم **همه** توحید تو گویم / **همه** از فضل تو پویم که به توحید سزایی

تمرین: در عبارات زیر نوع دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید:

۱- هر مخلوقی نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی‌سازد؛ خدا همان است که پیش روی ماست

۲- این چه جنگی است که میان آن‌ها در گرفته است؟

۳- نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت/ متحیرم چه نام شه ملک لافتی را

۴- ای همه هستی ز تو پیدا شده/ خاک ضعیف از تو توانا شد

نکته ۵: «یکی» بیشتر به عنوان اسم میهم به کار می‌رود. **مانند:**

یکی از بزرگان اهل تمیز / حکایت کند ز ابن عبدالعزیز

یکی روبهی دید بی دست و پای / فرو ماند در لطف و صنع خدای

* البته گاهی واژه «یکی» ترکیب شده از صفت شمارشی و علامت نکره است که در دستور تاریخی کاربرد دارد **مانند:**

یکی خنجر آنگون برکشید / همی خواست از تن سرش را برید

یکی دختری داشت خاقان چو ماه / کجا ماه دارد دو زلف سیاه

* گاهی اوقات اعداد تقریبی پیش از اسم قرار می‌گیرند. **مانند:** بیست سی نفر آمدند.

* صفت‌های شمارشی نیز در صورتی که کسره بگیرند هسته محسوب می‌شوند. **مانند:** اول هر کاری مشورت لازم است.

* بدون اسم بیابند؛ تبدیل به ضمیر پرسشی می‌شوند. **مانند:** همیشه اولین، بهترین، نیست. بهترین را شما انتخاب کرده‌اید.

نکته ۶: گاهی صفت‌های عالی نیز مانند دیگر صفت‌های پیشین اگر کسره بگیرند در جایگاه هسته گروه اسمی می‌نشینند. **مانند:**

بهترین شما، باتقواترین شماست. (در این صورت مضاف الیه آن به صورت جمع می‌آید)

نکته ۷: شاخص‌ها، عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی، قبل از هسته گروه اسمی قرار می‌گیرند. **مانند:** دکتر، مهندس، آقا،

تیمسار، سرهنگ، شهید، شاه، خان، سید، حاجی، کربلایی، عمه، خاله، عمو، میرزا، ملّا و.....

مهم: شاخص‌ها بعضی مواقع پس از هسته گروه اسمی قرار می‌گیرند. شاخص‌های پسین **مانند:**

زهر خانم، علی آقا، فاطمه سادات، محمد خان، نادرشاه، فاطمه سلطان، محمد بیگ، سکینه بیگم.

واژه‌هایی که به عنوان شاخص معرفی شده‌اند در بسیاری از موارد می‌توانند اسم باشند و نقش‌های دیگر اسم را بپذیرند:

الف) دکتر رضایی آمد. (دکتر شاخص) ب) دکتر من آمد (دکتر: هسته و نهاد)

پ) آقای دکتر آمدند. (دکتر: مضاف الیه) ت) علی آقا دکتر هستند (دکتر: هسته و مسند)

ث) دکتر را دیدم. (دکتر: هسته و مفعول) ج) به دکتر سلام برسان. (دکتر: هسته و مفعول)

تمرین: در عبارات زیر وابسته‌های پیشین را مشخص کنید:

۱ - فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را در این چند بیت هر چه گویاتر نشان داده است.

۲ - آن، دو شب مردان حق بود و در این فاصله کم که خورشید، این لاشه خاکی را روشن کرده بود.

۳ - دیشب انسانیت عمیق چنین پشتوانه‌هایی را نداشت و امشب بلندترین رشته کوه‌هایی که حافظ مرز انسانیت‌اند، در این تاریک زار صف کشیده‌اند.

۴ - این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردم، بزنیم.

۵ - آن صدای گرم همه جا طنین می‌افکند و به همه کس و همه چیز عظمت می‌بخشید.

۶- من که از دورترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم حرفی از جنس زمان نشنیدم
۷- خبر نداشت که بانک فقط هزینه یک هفته از ماهم را می‌داد و بقیه را از همان گوسفندانی به دست می‌آوردم. که در دو قدمی او می‌چریدند.
تست ۴۰: در عبارت زیر چند «وابسته پیشین» به کار رفته است؟

«نوجوانی میان بالا، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار، به مقصد تبریز، پشت سر می‌گذاشت؛ فتحعلی شاه، به سفارش آقا محمد خان و با دریافت‌های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایت عهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود.»

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

تست ۴۱: در عبارت «موضوع این کتاب، سفر رویایی گروهی است با بهترین تخصص‌های موجود، که مأمور می‌شوند با استاد احمدی به قلعه دماوند صعود کنند. همه ماجرای کتاب، گفتگوها و چاره‌اندیشی‌های همین گروه کوهنورد است. این کتاب، تصویری از ایران عصر قاجاری را با نگاهی انتقادی مطرح می‌کند.» چند وابسته پیشین وجود دارد؟

(۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

تمرین: در متن زیر هسته و وابسته پسین را با ذکر نوع آن مشخص کنید؟

مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی اش استوار و امیدوار می‌کند. در ایران آن روز دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

تست ۴۲: در متن زیر چند وابسته پسین وجود دارد؟

«به کمک بازنویسی می‌توانیم متون ادبی گذشته را به زبان معیار امروز در آوریم و عناصر کهنه آن‌ها را تغییر دهیم و جای واژه‌های مهجور آن‌ها، تعابیر آشنا بنشانیم و از این راه، مفاهیم دقیق آن‌ها را به نسل امروز منتقل سازیم.»

(۱) چهارده (۲) پانزده (۳) شانزده (۴) هفده

۳- ترکیب وصفی و اضافی

الف) ترکیب وصفی:

هر گاه در گروه اسمی پیش از هسته یا پس از آن، وابسته‌ای که قرار می‌گیرد، صفت باشد، ترکیب وصفی به وجود می‌آید.
اسم + صفت ← امواج لرزان
صفت + اسم ← هزاران نیش

ب) ترکیب اضافی:

هر گاه در گروه اسمی، پس از هسته، وابسته‌ای که قرار می‌گیرد اسم باشد، ترکیب اضافی به وجود می‌آید و به اسمی که پس از مضاف قرار می‌گیرد، مضاف الیه گفته می‌شود. اسم + اسم ← خونا ب شفق

تمرین: نوع ترکیب‌های زیر را بنویسید؟

دیوار آهنین - مشاور مدرسه - دو کارگر ماهر - تیم فوتبال - شعار همبستگی - اوج مردانگی - روزهای تلخ - شعر رودکی

نکاتی کلیدی در باب موصوف و صفت:

۱- واژه «صفت» هم نام یک «نوع» واژه است و هم نام یک «نقش دستوری» مثلاً جمله «او برترین است.» برترین به لحاظ نقش دستوری «مسند» و به لحاظ نوع واژه و علم صرف، صفت سنجشی است.

۲- موصوف‌ها تمام نقش‌ها دستوری اسم را می‌توانند بپذیرند نهاد، مفعول، مسند، متمم، منادا

۳- موصوف همیشه پیش از صفت نمی‌آید. در صفات پیشین طبیعتاً اسم بعد از آن‌ها موصوف محسوب می‌شود. مثال:
هر طرف (هر = صفت، طرف = موصوف).

۴- گاهی یک صفت به صفت دیگر معطوف می‌شود. (در این مورد به ازای هر صفت، یک ترکیب وصفی داریم. مثال:

اندیشه سرخ و حق طلبانه ← اندیشه سرخ / اندیشه حق طلبانه دو ترکیب وصفی)

۵- گاهی یک اسم، بیشتر از یک صفت پسین می‌گیرد (در این مورد هر صفت به طور جدا حکم، یک ترکیب وصفی را دارد. **مانند:** بهار زیبای فراگیر
فرح بخش ← (۳ ترکیب وصفی)

۶۰- صفت پسین می‌تواند با فاصله بعد از موصوف خود بیاید. **مانند:**

حافظ شاعری است ماندگار در تمام دوره‌ها ← شاعری ماندگار ترکیب وصفی

۷- در شمارش ترکیب وصفی همه صفت‌های پیشین و پسین شمرده می‌شوند. **مانند:**

این چند کتاب خواندنی ← این کتاب / چند کتاب / کتاب خواندنی (۳ ترکیب وصفی)

۸- اگر ترکیب وصفی حذف به قرینه لفظی شده باشد، حسابش می‌کنیم. **مثال:**

این غم و غصه همیشه ← این غم / غم همیشگی / این غصه / غصه همیشگی (۴ ترکیب وصفی)

این روستای مه گرفته و جاده‌های خاکی (۴ ترکیب وصفی) ← این روستا / روستای مه گرفته / این جاده / جاده‌های خاکی

۹- صفت ممکن است با حرف اضافه همراه باشد. **مانند:**

امیر از آن جهان آمده ← یک ترکیب وصفی امیر: موصوف از آن جهان آمده: صفت

۱۰- صفت بدون موصوف وجود ندارد: کلماتی که به عنوان صفت می‌شناسیم همیشه صفت نیستند باید در کنار اسم قرار گیرند تا صفت نامیده شوند. مثلاً واژه «شاعر» در «جوان شاعر» صفت است اما در «شاعر گران قدر» اسم است. و یا «این» در جمله «این مطلب را بخوان» صفت است اما در جمله «این را بخوان» ضمیر است.

۱۱- دقت کنیم واژه بعد از حروف اضافه مرکب (براساس - بر پایه - در نظر - به عنوان - به صرف - در طی - به استثنای) را مضاف الیه یا صفت شماریم بلکه متمم هستند. به عبارتی نمونه‌های زیر ترکیب اضافی یا وصفی نیستند.

در نظر صاحبان - بر پایه باورها - بر اساس این طرح - به استثنای حقوق باقی مانده - به صرف آرایه‌ها - در طی آموزش.

نکاتی در باب ترکیب اضافی

۱- همیشه مضاف الیه بعد از کسره نمی‌آید؛ زمانی که ضمیر پیوسته در نقش مضاف الیه باشد طبعاً قبل از این ضمیر، نقش نمای (-) نمی‌آید ← معلمش.

۲- گاهی چند مضاف الیه پی در پی می‌آید (در این مورد هر مضاف الیه به طور جدا حکم یک ترکیب اضافی را دارد) **مانند:**
کتاب تاریخ تمدن بشر ← تاریخ مضاف الیه کتاب - تمدن مضاف الیه تاریخ - بشر مضاف الیه تمدن (۳ ترکیب اضافی)

۳- گاهی چند اسم یک مضاف الیه می‌گیرد. در این حالت به تعداد اسم‌ها، مضاف الیه داریم. **مانند:**

امیدواری، آرامش و رضایت انسان ← امیدواری انسان / آرامش انسان / رضایت انسان (۳ ترکیب اضافی)

۴- گاهی یک اسم به مضاف الیه معطوف می‌شود (در این حالت معطوف خود یک ترکیب اضافی جداگانه‌ای شکل می‌دهد. **مانند:** کتاب تاریخ و تمدن ← کتاب تاریخ / کتاب تمدن (۲ ترکیب اضافی)

۵- در شمارش ترکیب اضافی تعداد مضاف الیه یا ضمائر متصل هم می‌شماریم. **مانند:** کتاب معلمش ← معلم / ش (۲ مضاف الیه)

۶- اگر ترکیب اضافی حذف به قرینه لفظی شده باشد، حسابشان می‌کنیم. **مانند:**

سرنوشت و مرگ و زندگی ام ← سرنوشتم / مرگم / زندگی ام (۳ ترکیب اضافی)

۷- گاهی واژگانی که ساختار صفتی دارند، مضاف الیه می‌شوند و ترکیب اضافی می‌سازند. **مثال:** مرگ نویسنده: از نظر ساختاری، صفت فاعلی است اما در اینجا، جانشین موصوف (اسم) شده. مرگ نویسنده یعنی مرگ (شخص) نویسنده.

۸- نام‌های خانوادگی اسم هستند، نه صفت ← آقای افشاری = ترکیب اضافی

۹- برخی واژه‌ها هم اسم هستند و هم صفت ← شاعر

راه تشخیص صفت بیانی از مضاف الیه:

۱ - به واژه دوم ترکیب توجه می‌کنیم، اگر نوع واژه آن اسم یا ضمیر باشد، قطعاً ترکیب، اضافی است و اگر صفت باشد، قطعاً، ترکیب وصفی است.

مانند: لباس پشمی ترکیب وصفی (پشمی صفت نسبی) دفتر حسین ترکیب اضافی (حسین اسم)

۲- «ی» نشانهٔ نکره می‌تواند میان ترکیب وصفی قرار گیرد ولی «ی» نکره نمی‌تواند میان ترکیب اضافی قرار بگیرد. **مانند:**
گل زیبا ترکیب وصفی زیرا گلی زیبا معنادار است. شهر شیراز ترکیب اضافی زیرا شهری شیراز ترکیب بی معناست.

۳- اگر ترکیب وصفی باشد، می‌توانیم نقش نمای اضافه را برداریم و واژهٔ «است» بگذاریم و جملهٔ معناداری بسازیم. **مثال:**
شب تاریک ← شب تاریک است. (معنادار) کتاب حسن ← حسن کتاب است. (بی معنا)

۴- صفت «تر» می‌پذیرد ولی مضاف الیه «تر» نمی‌پذیرد. **مانند:**
کتاب جذاب ترکیب وصفی (کتاب جذاب تر معنادار است) دست علی ترکیب اضافی (دست علی تر معنادار نیست)

۵- صفت جمع بسته نمی‌شود ولی مضاف الیه چون اسم است، جمع بسته می‌شود، **مانند:**
کلاس مفیدها- شب تاریکها (بی معنا) کتاب بچه‌ها- نگاه دیگران- در ماشین‌ها (معنادار)

۶- مضاف الیه چون اسم است می‌تواند برخی از وابسته‌های پیشین و پسین اسم را بپذیرد:
بیان عظمت ← بیان آن عظمت یا بیان عظمت انقلاب زنگ مدرسه ← زنگ کدام مدرسه یا زنگ مدرسه ما
تمرین: در جملات زیر ترکیب‌های وصفی و اضافی را مشخص کنید:

۱- این اندوه وحشی و سیاهی پر بیم، بر سراپردهٔ سوختگان هم حکومت داشت.

۲- شاهنامه اثری است در خور توجه و تصویری از مبارزه با بیداد و ستم در روزگار دیرین.

۳- کلمات آسمانی قرآن، با صدای گرم خواننده همه جا طنین می‌افکند و به همه کس و همه چیز عظمت می‌بخشید.

۴- از همان اوایل قرن دوم هجری، عده‌ای معدود از مردان هنرور و نگارگر به خلق آثار تمثیلی و حماسی پرداختند.

۵- سرایندهٔ شعر وصفی، به کمک تخیل سازندهٔ خود، به عناصر بی‌جان طبیعت، صفت بشری می‌بخشد.

۶- او از فاضل‌ترین حکما و متکلمان ایران در قرن پنجم است.

نکته: برخی گروه‌های اسمی را می‌توان به دو شکل ترکیب وصفی و اضافی، تعبیر کرد. در این گونه موارد باید با توجه به جمله، نوع این ترکیب‌ها را دریافت. **مانند:** زن دانشمند- دختر قاتل- پسر نویسنده- خانوادهٔ کشاورز- نقشهٔ راهنما
تمرین: نوع ترکیب‌های زیر را مشخص کنید:

۱- به جمشید بر تیره گون گشت روز / همی کاست زو فر گیتی فروز

۲- هم آن گه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن دادخواه

۳- برگ درختای سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

۴- به نام خدای جهان آفرین بینداخت شمشیر را شاه دین

نکته: اگر قرار باشد هستهٔ یک گروه اسمی، هم مضاف الیه بگیرد هم صفت پسین، اول صفت و بعد مضاف الیه می‌آید. **مانند:**
درخت تناور زرد آلو

تست ۴۳: در عبارت زیر چند «ترکیب وصفی» و چند «ترکیب اضافی» دارد؟

«دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آن‌چه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحد جهان خلقت قرار داده‌است، فرود آیم.»

الف) ۷_۴ ب) ۶_۳ پ) ۵_۲ ت) ۵_۱

آشنایی با تست ۴۴: در عبارت زیر به ترتیب چند ترکیب وصفی و اضافی وجود دارد؟

«آسمان کویر این نخلستان خاموش و پر مهتاب که هر گاه مشت خونین قلبم را باران‌های غیبی سکوتش فرامی‌گیرد و نگاه‌های اسیرم، همچون پروانه‌های شوق در این مزرع سبز آن دوست شاعرم رها می‌شود ناله‌های گریه آلود آن روح دردمند را می‌شنوم.»

۱) ده_سیزده ۲) سیزده_ده ۳) یازده_دوازده ۴) دوازده_یازده

پاسخ ۲

دکتر فاطمه معزی

ترکیبات وصفی: این نخلستان - نخلستان خاموش - نخلستان پر مهتاب - مشت خونین - باران‌های غیبی - نگاه‌های اسیر - این مزرع - مزرع سبز - آن دوست - دوست شاعر - ناله‌های گریه آلود - آن روح - روح دردمند

ترکیبات اضافی: آسمان کویر - مشت قلب - قلبم - باران سکوت - سکوتش - نگاه‌هایم - پروانه‌های شوق - مزرع دوست - دوستم - ناله‌های روح

تست ۴۵: در عبارت در تگ تاریک ژرف چاه پهناور به ترتیب چند ترکیب اضافی و وصفی وجود دارد؟

الف) ۱-۳ (ب) ۲-۲ (ت) ۴-۰ (پ) ۱-۳

تست ۴۶: در عبارت «خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد» چند ترکیب وصفی و چند ترکیب اضافی وجود دارد؟

۱) چهار - پنج (۲) سه - شش (۳) سه - پنج (۴) چهار - شش

۳- املای واژگان هم آوا و متشابه:

غربت (غریبی، دوری از وطن) - قربت (نزدیکی)	خواست (اراده) - خاست (بلند شد)
طرد (راندن) - تُرد (شکننده)	غالب (پیروز) - قالب (شکل)
غرض (قصد و هدف) - قرض (وام، بدهی)	صغیر (بازک و فریاد) - سفیر (فرستاده)

قلمرو ادبی درس پنجم

۱- مرور بر کنایه و استعاره و تشخیص (مراجعه به درس اول)

تست ۴۷: آرایه‌ها در همه ابیات صحیح است به جز.....

۱) آن ترک پری چهره که دوش از بر ما رفت / آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت (تشبیه/ جناس همسان)

۲) تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان بین / کس واقف ما نیست که از دیده چه‌ها رفت (استعاره/ اغراق)

۳) بر شمع نرفت از گذر آتش دل دوش / آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت (تشخیص/ ایهام تناسب)

۴) دور از رخ تو دم به دم از گوشه چشم / سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت (ایهام/ دو تشبیه)

روان خوانی: تا غزل بعد نثر ساده و دلنشین زندان موصل، خاطرات اسیر آزاد شده اصغر رباط جزئی

محتوا: عشق و علاقه به تعلیم و تربیت و دمیدن روح امید و نشاط به هم نوعان را در دوران جان فرسا به تصویر می‌کشد.

توضیح نکات مهم درس:

موصل: شهری در عراق / به چیزی دست پیدا کردن: آن را یافتن / اسارت: زندانی شدن، گرفتاری / محدودیت: تنگنا / اردوگاه: محل نگهداری اسرای جنگی / آسایشگاه: محل استراحت / به کار بستن: کنایه مورد استفاده قرار دادن / در دست داشتن: کنایه در اختیار داشتن / ذهنیت: تفکر / به ذهن فشار آوردن: کنایه به یاد آوردن / فرزانه: خردمند / دریغ نکردند: کوتاهی نکردند / شایق: مشتاق، آرزومند / وقفه: تعطیل، توقف / به مرور: به تدریج، کم کم / ذهن: حافظه، یاد / به وجد آوردن: خوشحال شدن / دل‌تنگی: کنایه اندوه فراوان / ذوق و شوق: علاقه، اشتیاق فراوان / مقرر: معلوم، تعیین شده / قربان صدقه رفتن: اظهار محبت و علاقه کردن / رغبت: اشتیاق / روان: شیوا / ایام: روزها / صلیب سرخ: موسسه جهانی برای کمک رسانی به آسیب دیدگان / بعضی: نیروهای ارتش عراق در زمان صدام / اعیاد: جمع عید / تدارک دیدن: آماده کردن / دست و پا شکسته: کنایه ناقص و ناتمام / تخلیه روانی: خارج کردن هیجانات درونی / دکلمه‌ک خواندن مطلبی با صدای بلند و تأثیرگذار / طبع: ذوق و قریحه / موزون: هماهنگ و خوش نوا / جذابیت: زیبایی / حماسی: پهلوانی / به وجد آوردن: خوشحال کردن

معنی بیت ۱: ما مردانی پاک و آسمانی هستیم و بی نشان و بی اثر از دنیا نمی‌رویم. همانند شیشه نیستیم که از ضربه سنگ و سختی‌ها شکسته شویم و از پا در آییم

معنی بیت ۲: ای روح شیدا و عاشق تا سرودن یک غزل دیگر به ما مهلت بده، دور از غیرت و مردانگی ماست که در خفت و خواری

بمیریم.

پابرجا: برقرار / جان گرفتن: نیرو یافتن / حرف و حدیث: گفت . گو، جر و بحث / یارکشی: برگزیدن نفرات تیم توسط سرگروه / کُری خوانی: رجز خوانی، مشاجره کردن / کورسو: نور اندک / استعداد: توانایی ذهنی / آیه یأس خواندن: کنایه قبل از انجام کار از شکست صحبت کردن / بریدن از همه: کنایه قطع رابطه / طرد شدن: رانده شدن / منزوی: گ.شه گیر / افراط: از حد گذشتن، زیاده روی / تفریط: کوتاهی کردن / طاقت فرسا: غیر قابل تحمل / دلگرمی: امیدواری / نپوسد: افسرده نشود / کم آوردن: کنایه عاجز شدن / زیر پا گذاشتن: کنایه رعایت نکردن

درک و دریافت:

۱- در آغازگری تنها راوی سوم شخص و دانای کل که دلاوری‌های عباس میرزا و یارانش را تعریف می‌کند و در غزل بعد راوی اول شخص است و خودش یکی از شخصیت‌های داستان است

۲- یادگیری زبان‌های خارجی، خواندن قرآن و نهج البلاغه، دکلمه خوانی، مسابقات ورزشی و اجرای سرود

قرابت معنایی

۱- سربازان و فرماندهان را عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی به این جا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و

توفندگی فرزندان میهن برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد. (مفهوم: دفاع همه از وطن)

به مستی بر سر هر قطعه زین خاک / خدا داند چه افسرها که رفته

۲- چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش (مفهوم: متکی بودن به خود)

هنر بنمای اگر داری نه گوهر / گل از خار است و ابراهیم از آزر

فرزند هنر باش نه فرزند پدر / فرزند هنر زنده کند نام پدر

۳- آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم / از شیشه نبودیم که بی سنگ بمیریم (مفهوم: ایستادگی و مقاومت)

در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز استادهام چو شمع مترسان از آتشم

۴- گاه احساس می‌کردیم که یک روز اسارت به اندازه هفته‌ها و ماه‌های روزهایی که آزاد بودیم طول می‌کشید (مفهوم:

سختی هجران)

ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است / حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است

ای صبح شب نشینان جانم به طاقت آمد / از بس که دیر ماندی چون شام روزه داران

تاریخ ادبیات درس ششم: پرورده عشق

لیلی و مجنون اثر حکیم نظامی گنجوی شاعر برجسته قرن ششم

قالب شعر: مثنوی

درس ششم: پرورده عشق

محتوا: بیان عشق جاودانگی مجنون به لیلی

بیت ۱- وقتی که آوازه عشق مجنون همانند زیبایی لیلی در جهان پیچید و همه از آن آگاه شدند. (مفهوم: شهرت عشق مجنون)

بیت ۲- مجنون هر روز [در عاشقی] مشهورتر و در دل بستگی به لیلی کامل تر شد. (مفهوم: کامل و مشهور شدن عشق مجنون)

بیت ۳- بخت و اقبال از او (مجنون) روی گردان شد و پدر مجنون از حل مشکل فرزندش سخت عاجز و درمانده شد. (مفهوم: بخت برگشتگی عاشق و ناتوانی پدر در چاره‌گری)

بیت ۴- هر کدام از خویشاوندان مجنون، سعی در چاره‌جویی برای حل مشکل مجنون بر آمدند. (مفهوم: چاره‌اندیشی خویشان)

بیت ۵- وقتی که آنان ناتوانی پدر مجنون را دیدند برای چاره‌جویی با یکدیگر به گفت‌وگو پرداختند. (مفهوم: تدبیر خویشاوندان)

بیت ۶- همگی معتقد بودند که مشکل او با زیارت خانه خدا حل می‌شود. (مفهوم: خانه خدا حلال مشکلات است)

دکتر فاطمه معزی

- بیت ۷-** خانه کعبه که حاجت‌گاه همه مردم جهان است و پرستش‌گاه اهل زمین و آسمان (فرشتگان) است. (مفهوم: خداوند و کعبه برآوردنده حاجت است)
- بیت ۸-** زمانی که هنگام انجام مراسم حج (ماه ذی حجه) فرارسید، پدر مجنون برخاست و دست به کار شد شتری آماده کرد و کجاوه‌ای را بر روی شتر بست. (مفهوم: فراهم آوردن مقدمات سفر)
- بیت ۹-** پدر مجنون فرزند دل‌بند و عزیزش را که مانند ماه زیبا بود، با سعی و تلاش بسیار درون کجاوه (مهد) نشانید.
- بیت ۱۰-** پدر مجنون با درد و ناراحتی و اضطراب به کعبه آمد و مانند غلامی (حلقه‌ای به گوش) و هم‌چون حلقه‌ای که به در کعبه متصل است، به خانه کعبه متصل شد. (مفهوم: اظهار بندگی و کمک خواست از خدا)
- بیت ۱۱-** پدر مجنون گفت: که پسر من این محل، جای کار بیهوده نیست، پس شتاب کن که این جا می‌توانی مشکل خود را حل کنی. (مفهوم: ضرورت بهره گرفتن از فرصت)
- بیت ۱۲-** بگو خدایا مرا از این کار بیهوده (عشق به لیلی) با عنایت خود نجات ده. (مفهوم: طلب رستگاری از خدا)
- بیت ۱۳-** خدایا یاری کن زیرا گرفتار عشق هستم. مرا از بلای عشق رهایی ده. (مفهوم: طلب یاری از خدا برای رهایی از عشق)
- بیت ۱۴-** وقتی که مجنون سخنان پدرش را درباره عشق خود شنید ابتدا (به خاطر عشقش نسبت به لیلی) گریه کرد، سپس (به سخنان پدرش) خندید. (مفهوم: توأم بودن گریه و خنده عاشق)
- بیت ۱۵-** مجنون مانند مار حلقه زده از جا بلند شد و به در خانه کعبه متصل شد. (مفهوم: یاری خواستن مجنون از خانه خدا)
- بیت ۱۶-** مجنون در حالی که حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود، (با خدای خود) می‌گفت که: همانند این حلقه که به در خانهات متصل است؛ به در خانه کعبه متصل شده‌ام. (مفهوم: یاری خواستن مجنون از خانه خدا)
- بیت ۱۷-** خدایا به من می‌گویند که عشق را رها کن، اما این راه ورسم عاشقی نیست. (مفهوم: پایداری عاشق در عشق ورزی)
- بیت ۱۸-** خدایا تمام وجودم با این عشق آمیخته شده است، پس سرنوشت مرا چیزی به جز این عشق قرار نده. (مفهوم: عشق در جان عاشق سرشته شده است)
- بیت ۱۹-** خدایا تو را به حق مقام خدایی و پادشاهی‌ات سوگند می‌دهم که (بیت موقوف المعانی)
- بیت ۲۰-** مرا در این عشق به درجه‌ای برسان (نهایت درجه عشق و ایثار) که لیلی زنده بماند حتی اگر من بمیرم و زنده نباشم. (مفهوم: زندگی معشوق بر زندگی عاشق ترجیح دارد)
- بیت ۲۱-** اگر چه وجودم، مست از عشق لیلی گشته است ولی (خدایا) از تو می‌خواهم که مرا از آنچه که هستم نیز عاشق ترم کن. (مفهوم: سیری ناپذیری عاشق در عشق)
- بیت ۲۲-** هر آن چه که از عمر من باقی است از من بگیر و به عمر لیلی اضافه کن. (مفهوم: بیانگر از خودگذشتگی مجنون)
- بیت ۲۳-** پدر به سخنان فرزندش گوش می‌داد و وقتی که این سخنان را از زبان او شنید، دیگر سخنی نگفت.
- بیت ۲۴-** پدر فهمید که فرزندش، حقیقتاً عاشق شده است و برای درد او درمانی وجود ندارد. (مفهوم: درد عشق درمانی ندارد)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس ششم

بیت ۱- چون رایت عشق آن جهانگیر / شد چون مه لیلی آسمانگیر

نقل هر مجلس شده است این عشق ما و حسن تو / شهره شهره شهره شده ما کاو چنین بد شد چنان زد آتشی به پرده ناموس سوز عشق کامروز در جهان همه افسانه من است

بیت ۳- برداشته دل ز کار او بخت / درماند پدر به کار او سخت

چو بر رامین بیدل کار شد سخت / به عشق اندر مر او را خوار شد بخت تا با غم عشق تو مرا کار افتاد / بیچاره دلم در غم بسیار افتاد

بیت ۴- خویشان همه در نیاز با او / هر یک شده چاره ساز با او

بیت ۵- بیچارگی ورا چو دیدند / در چاره گری زبان کشیدند

بیت ۶- گفتند به اتفاق یک سر / از کعبه گشاده گردد این در

ای کارگشای هر چه هستند / نام تو کلید هر چه بستند

حاجت گه جمله جهان اوست / محراب زمین و آسمان اوست

بیت ۱۴- مجنون چو حدیث عشق بشنید / اول بگریست پس بخندید

ز حرف عیب جو مجنون بر آشفته در آن آشفته خندان شد و گفت

غم و شادی همه یک کاسه کند آتش عشق / گریه ناکی نتوان یافت به خندانی شمع

بیت ۱۷- گویند ز عشق کن جدایی / این نیست طریق آشنایی

من از تو صبر ندارم که بی تو بنشینم / کسی دگر نتوانم که بر تو بگزینم

تا جان بود از مهر رخس بر نکنم دل / گر میر دهد بندم و گر پیر دهد پند

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید / یا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید

هر که خواهد در حق ما هر چه خواهد گو بگوی / ما نمی داریم دست از دامن دلدار خویش

بگفت از دل جدا کن عشق شیرین / بگفتا چون زیم بی جان شیرین

بیت ۱۸- پرورده عشق شد سرشتم / جز عشق مباد سرنوشتم

سرنشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

بسوخت «حافظ» و در شرط عشق بازی او / هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است

شور لیلی از سر مجنون به جان دادن نرفت / پیچ و تاب عشق خط سرنوشتی بوده است

بیت ۲۰- کز عشق به غایتی رسانم / کاو ماند اگر چه من نامم

روزها گر رفت گو رو باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست

بیت ۲۱- گر چه ز شراب عشق مستم / عاشق تر از این کنم که هستم

نیست سیری عشق بازان را ز داغ و درد عشق / سوختن همواره دارد اشتهای سوختن

بیت ۲۴- دانست که دل اسیر دارد / دردی نه دوا پذیر دارد

از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق / روز اول رنگ این ویرانه ویران ریختند

عشاق، دل غمزه را شاد نخواهند / خوبان تن ویران شده آباد نخواهند

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد / پس من چگونه گویم آن درد را دوا کن

دردها را عشق درمان می کند / گر چه درد عشق بی درمان بود

تست ۴۸: کدام گزینه با «گویند ز عشق کن جدایی / این نیست طریق آشنایی» تناسب معنایی ندارد؟

۱) من از تو صبر ندارم که بی تو بنشینم / کسی دگر نتوانم که بر تو بگزینم

۲) تا جان بود از مهر رخس بر نکنم دل / گر میر دهد بندم و گر پیر دهد پند

۳) چنان بی رحم زد تیغ جدایی / که گویی خود نبودش آشنایی

۴) دست از طلب ندارم تا کام من بر آید / یا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید

تست ۴۹: همه گزینه‌ها به نصیحت ناپذیری اشاره دارد به جز:.....

۱) عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود / درد ما نیک نباشد به مداوای حکیم

۲) نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند / جوانان سعادت مند پند پیر دانا را

۳) هزار بار بگفتیم و هیچ در نگرفت / که گرد عشق مگرد ای فقیر و گردیدی

۴) نصیحت گفتن آسان است سرگردان عاشق را / ولیکن با که می گویی که نتواند پذیرفتن

کارگاه متن پژوهی درس ششم

قلمرو زبانی

- ۱-جهت: تلاش، کوشش توفیق: مدد کردن، یاری کردن خنیده: معروف، مشهور، شهرت یافته
معنی بیت ۱: تلاش وظیفه‌توست و بر خداست که تو را یاری کند. از آن جهت که تلاش و توفیق الهی همراه و رفیند... (مفهوم: تلاش و توفیق الهی مکمل هم هستند)
- معنی بیت ۲: [سیاوش خطاب به پیران و پسه] در جهان به دوستی و وفاداری معروف هستی و صفات شیطانی و ظلم و ستم از تو دور است. (مفهوم: دور شدن از صفات شیطانی و شهرت یافتن به دوستی و وفاداری)
- ۲- یکسر، به اتفاق گفتند که این در از کعبه گشاده گردد.
- ۳-بیت الف: مصرع اول مخفف فعل اسنادی «هستم» مصرع دوم مفعول بیت ب: در هر دو مصرع مضاف الیه

قلمرو ادبی

- ۱-چون قافیه در هر بیت تغییر می‌کند و شاعر برای پیدا کردن آن دچار تنگنا نمی‌شود.
- ۲-بیت ۱: تشبیه: عشق به رایت و رایت عشق به مه لیلی - مراعات: مه و آسمان - کنایه: آسمان گیر شدن (فراگیر و معروف شدن) استعاره: مه (جمال و کمال لیلی)
- بیت ۳: جناس ناهمسان: بخت و سخت - کنایه: دل برداشتن (ترک کردن) - تشخیص (استعاره): بخت - تکرار: کار
۳. از آن جایی که در کعبه، حلقه دارد. شاعر در خیال خود در کعبه را چون غلامی می‌داند که به نشانه بندگی در برابر خدا حلقه به گوش دارد. از طرفی شاعر پدر مجنون را به کعبه تشبیه کرده و برای وجه شبه آن کنایه «حلقه به گوش» را خلق کرده است.

قلمرو فکری

- ۱- خانه کعبه که حاجت‌گاه همه مردم جهان است و پرستش‌گاه اهل زمین و آسمان (فرشتگان) است.
- ۲- بیت ۱۷: پایداری در عشق ورزی بیت ۲۰: از خود گذشتگی
- ۳- نگاه پدر مجنون، از روی عاقل است که عشق را بازی و بیکاری تصور می‌کند. اما نگاه عشق غیر از این است زیرا عاشق جز عشق کاری ندارد و از روز ازل، دل او به حالت ویران بنا شده است.
- بیت ۱: عشق بازی کار انسان‌های آسوده از دنیا مادی است و انسان عاقل کاری با کار عاشقان ندارد. (مفهوم: تقابل عقل و عشق)
- بیت ۲: آباد کردن دل را نادیده بگیر زیرا معماران عشق از روز ازل، طرح نقشه بنای دل را به گونه «وبرانه» بنا نهادند (مفهوم: جایگاه عشق در دل خراب است)
- ۴-خویشان مجنون با نگاه عقل به حل مشکل مجنون نگاه می‌کردند و غافل بودند که عشق چاره‌گشا و راهنمای عاشق است.
- بیت: ای عشق یک بار هم که شده از عقل نترس، بگذار دل مسئله‌ها را حل کند و گره‌گشای مشکلات باشد. (مفهوم: تقابل عقل و عشق و ناتوانی عقل در حل مشکلات)

- تست ۵۰: کدام بیت با بیت «یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش / بگذار که دل حل بکند مسئله‌ها را» ارتباط معنایی ندارد؟
- ۱) حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است / کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
- ۲) دل خراب من کی شود از گنج خالی / چرا که جایگاه گنج کنج ویران است
- ۳) خلعت عاشقی از عقل نپوشد / کان قبایی است که ناچار بپوشید
- ۴) ای که از دفتر عشق آیت عقل آموزی / ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس ششم

۱- شیوه‌های قرار گرفتن اجزای جمله

اجزای جمله به دو شیوه در پی هم می‌آیند: الف) شیوه عادی ب) شیوه بلاغی

الف) شیوه عادی: اصل بر این است که نهاد در ابتدا و فعل در پایان جمله قرار گیرد. مانند: بزرگی هنرمند آفاق بود

ب) شیوه بلاغی: اجزای جمله، برای تاثیر بیشتر کلام و شیوایی و رسایی آن جابه جا می‌شوند. مانند:

تقدّم فعل بر سایر اجزا: برآهیخت رهام گرز گران
تقدّم فعل بر نهاد: جان در قدم تو ریخت سعدی
تقدّم فعل بر مفعول: به شکوفه‌ها به باران / برسان سلام ما را
تست ۵۱: همه بیت‌ها به جز بیت فاقد «شیوه بلاغی» هستند.

۱) کریم‌ا به رزق تو پرورده‌ایم / به انعام و لطف تو خو کرده‌ایم

۲) جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست / و آتش چهره بدین کار برافروخته بود

۳) کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل / در پی‌اش مشعلی از چهره برافروخته بود

۴) بخوردم یکی مشت زورآوران / نکردم دگر روز با لاگران

۲- نقش ضمائر متصل در جمله

ضمائر متصل به آن دسته از ضمیری گفته می‌شود که به تنهایی نمی‌توانند در جمله به کار روند و به کلمه قبل از خود اضافه می‌شوند. مانند: (

م - ت - ش - مان - تان - شان)

الف) ضمیر متصل در نقش مفعول:

دیدمش خرم و خندان، قحده باده به دست / و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد(او را دیدم)

آن عمری که از پی او می‌دویدم کو به کو / ناگهانش یافتم با دل، نشسته رو به رو(ناگهان او را)

من کی خندم تات نبینم خندان / جان، بنده آن خنده بی کام و دهان(تا تو را)

ب) ضمیر متصل در نقش متمم:

گفتمش باید بری نامم زیاد / گفت آری می‌برم نامت زیاد(به او گفتم)

نگفتمت مرو آن جا که آشنات منم / در این سراب فنا، چشمه حیات منم(به تو نگفتم)

پ) ضمیر متصل در نقش مضاف الیه:

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد / وجود نازکت آزره گزند مباد(تن تو)

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم(رفتن او- گفتن او)

بعضی مواقع ضمیر متصلی که نقش مضاف الیه دارد به جای این که در کنار مضاف قرار بگیرد در جای دیگری می‌نشیند: مانند:

گل از شوق تو خندان در بهار است / از آنش رنگ‌های بی‌شمار است(رنگ‌های بی‌شمار است)

بی عنایات حق و خاصان حق / گر ملک باشد سیاهستش ورق(ورقش سیاه است)

تست ۵۲: در بیت زیر نقش ضمیر متصل «م» در «کم» چیست؟

ای صنم خوب رو به جان تو سوگند/کم ز غم آتش زدی به جان و تن اندر

الف) مفعول ب) مضاف الیه ج) نهاد د) زاید

تست ۵۳: نقش دستوری ضمیر «م» در مقابل کدام بیت نادرست آمده است؟

۱) شرار شوق تو بر می‌جهد ز هر عضوم / نوای عشق تو سر می‌زند ز هر بندم(مضاف الیه)

۲) به راه وعده خلافی نشسته‌ام چندی / که زیر تیغ تغافل نشانده یک چندم(مفعول)

۳) ز باده دوش مرا توبه داد مفتی شهر / بتان ساده اگر نشکنند سوگندم(مضاف الیه)

۴) کسی سزای ملامت به جز فروغی نیست / که دائم از می و معشوق می‌دهد پندم(مضاف الیه)

۳- برخی از کاربردهای حرف «به» در جمله

۱) حرف اضافه: به همراه متمم به کار می‌رود.

من خود آن بخت ندارم که به تو پیوندم / تو خود آن لطف نداری که به من باز آیی
 (۲) کلمهٔ قسم و سوگند: هرگز به تنهایی استعمال نمی‌شود و همیشه بر سر اسم می‌آید.

بگویی به دادار خورشید و ماه / به تیغ و به مهر و به تخت و کلاه

(۳) ظرفیت زمانی:

دهقان به سحرگاهان کز خانه بیاید / نه هیچ بیارآمد و نه هیچ بیاید

(۴) ظرفیت مکانی: (در، اندر)

من قوم خویش را گفتم تا به دهلیز بنشینند

۴-املا (واژگان هم آوا و متشابه):

خویش(خود) - خویش(گاو آهن)	غالب(پیره) - قالب(شکل)	محراب(جایگاه پیش نماز) - مهراب(شخصی در شاهنامه)
محمل(کجاوه) - مهمل(بیهوده)	قصه(داستان) - غصه(ناراحتی)	گذاردن(اجازه دادن، نهادن) - گزاردن(ادا کردن)

تست ۵۴: در کدام ابیات غلط املائی وجود دارد؟

(۱) اگر چه یاران فارغند از یاد من / از من ایشان را هزاران یاد باد

(۲) مبتلا گشتم در این بند و بلا / کوشش آن حق گزاران یاد باد

(۳) حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت است / از غم روزگار دون طبع سخن گزار کو

(۴) ایا صبا گرت افتد به کوی دوست گزار / نیازمندی من عرضه ده به حضرت یار

(۵) بیوس خاک درش و آن‌گه ار مجال بود / سلام من برسان و پیام من گذار

الف) ۱ و ۲ ب) ۴ و ۵ پ) ۲ و ۵ ت) ۳ و ۴

قلمرو ادبی درس ششم

۱- قالب مثنوی

قالب «لیلی و مجنون» مثنوی است و دلیل استفاده از این قالب برای سرودن منظومه‌های طولانی این است که هر بیت قافیهٔ مستقل دارد و شاعر می‌تواند پس از چند بیت، از قافیهٔ قبلی استفاده کند.

تست ۵۵: کدام گزینه قالب «مثنوی» ندارد؟

(۱) بده ساقی آن جام گیتی نمای / که هستی ربای است و مستی فزای

به مستی ز هستی رهاییم ده / به مستان عشق آشناییم ده

(۲) در اثر خوانده‌ام که روح الله / شد به صحرا برون شبی ناگاه

ساعتی چون برفت خواب گرفت / به سوی خوابگه شتاب گرفت

(۳) اندیشه و غم را نبود هستی و تاب / آن جا که شراب است و رباب است و کباب

عیش ابدی نوش کنیدی اصحاب / چون سبزه و گل نهید لب بر لب آب

(۴) نخواهی که باشد دلت دردمند / دل دردمندان برآور ز بند

پریشانی خاطر دادخواه / براندازد از مملکن پادشاه

تست ۵۶: آرایه‌های کدام بیت در کمانک روبرو مطابقت ندارد.

(۱) همه عالم نگران تا نظر بخت بلند / بر که افتد که تو یک دم نگرانش باشی(مجاز، تشخیص، ایهام)

(۲) تشنگانت به لب ای چشمه حیوان مردند / تشنه تر آن که تو نزدیک دهانش باشی(تلمیح، مجاز)

(۳) چون تحمل نکند بار فراق تو کسی / با همه درد دل آسایش جانش باشی(تشبیه، جناس)

(۴) سعدی آن روز که غوغای قیامت باشد / چشم دارد که تو منظور نهانش باشی(استعاره، تشبیه)

تست ۵۷: آرایه‌های «استعاره، تشبیه، واج آرایی، کنایه و ایهام» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟

الف) ای عاقل اگر پای به سنگی برآید / فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است
 ب) رحمت نکند بر دل بیچاره فرهاد / آن کس که سخن گفتن شیرین نشنیده است
 ج) از دست کمان مهرة ابروی تودر شهر / دل نیست که در بر چو کبوتر نتهپیده است
 د) در وهم نیاید که چه مطبوع درختی / پیداست که هرگز کس از این میوه نچیده است
 ه) آن کیست که پیراهن خورشید جمالش / از مشک سیه دایره نیمه کشیده ست

۱-د، ج، ه،

ب، الف

۲-الف، د،

۵، ج، ب

۳-د، الف،

۵، ج، ب

۴-ه، د، ج،

الف، ب

درس

هفتم:

باران

محبت

نثر

عارفانه و

بسیار

زیبا

محتوا: ماجرای خلقت انسان از نظرگاه عرفانی و این که تنها دل انسان لیاقت خزانهداری عشق و امانت الهی را دارد.

خداوند بلند مرتبه، وقتی انواع موجودات را می‌آفرید، در ساختن هر موجود از واسطه‌هایی استفاده کرد. چون کار به آفرینش انسان رسید، گفت: «من بشری از گل می‌آفرینم.» جسم انسان را خود من می‌سازم. (مفهوم: خداوند انسان را بی واسطه خلق کرد) گروهی به اشتباه افتاده گفتند: آیا همه موجودات را نساخته‌ای؟ گفت: این جا ویژگی دیگری هست البته این موجود را شخصاً و بدون استفاده از واسطه می‌سازم زیرا در پیکره او معرفت را که مانند گنجی است، قرار خواهیم داد.

پس به جبرئیل فرمان داد که برو از روی زمین مقداری خاک بردار و بیاور. جبرئیل -سلام بر او باد- رفت. وقتی می‌خواست که مقداری خاک بردارد، خاک گفت: «ای جبرئیل چه می‌کنی؟» جبرئیل گفت: تو را به درگاه الهی می‌برم. که از تو جانشینی بیافریند.

(مفهوم: اشاره به مقام جانشینی انسان) خاک به ارجمندی و عظمت حق، جبرئیل را سوگند داد که مرا به درگاه الهی نبر زیرا من، توان نزدیکی به خداوند را ندارم و تحمل آن را نمی‌توانم؛ من نهایت دوری را انتخاب کردم زیرا خطر نزدیکی به خداوند بسیار است. (مفهوم: خطرناک بودن قرب معشوق)

جبرئیل وقتی سوگند دادن خاک را شنید، به درگاه خداوند برگشت، گفت: خداوندا، تو دانای هستی، خاک نمی‌پذیرد. خداوند به میکائیل فرمود: «تو برو» او رفت. همچنین خاک قسم داد. خداوند به سرافیل فرمود: «تو برو» او رفت. اسرافیل نیز برگشت.

خداوند بلند مرتبه به عزرائیل فرمود: «برو، اگر با میل و اراده و فرمانبری نیامد، به اجبار و خلاف میل و رضا بردار و بیاور.» عزرائیل آمد و با زور و فشار یک مشت خاک از روی تمام زمین برداشت و آورد. آن خاک را میان مگه و طائف قرار داد. عشق در آن حال با شتاب و سرعت می‌آمد.

دکتر فاطمه معزی

همه فرشتگان از آن حالت حیرت زده شدند که آیا این چه راز است که خاک پست را از از بارگاه عظمت و سربلندی با این همه گرمی داشت دعوت می کنند و خاک که در نهایت پستی و فرومایگی است، برای باری تعالی این همه ناز می کند و با این همه، باری تعالی دیگری را به جای او دعوت نکرد و این راز را با دیگری در میان نگذاشت.

لطف الهی و حکمت خداوندی به قلب فرشتگان می گفت: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید.» شما چه می دانید که ما با این یک مشت خاک از آغاز آفرینش تا پایان آن چه کارهایی در پیش داریم. عذر شما پذیرفته است. زیرا شما با عشق ارتباطی نداشته اید. (مفهوم: بی خبری فرشتگان از عشق و مقام والای انسان)

چند روزی صبر کنید تا من در این مستی خاک، هنرنمایی قدرت را نشان بدهم (آشکار کنم) در نتیجه شما در آینه انسان، جلوه های گوناگون و نقش های رنگارنگ ببینید. اول نقش، آن است که همه باید سجده او کنید.

بنابراین خداوند از ابر بخشش خود، باران عشق و محبت بر خاک آدم بارید و خاک را تبدیل به گل کرد و با قدرت خویش در کالبد خاکی آدم از خود گل، دل آفرید و عشق نتیجه محبت خداوند است.

معنی بیت: عشق مانند شبنمی با خاک وجود انسان آمیخته شد و آن را به گل تبدیل کرد و به سبب همین عشق، در مردم جهان شور و غوغایی به پا شد. (مفهوم: آمیختگی عشق با قالب خاکی انسان)

تمامی فرشتگان در آن حال با تعجب نگاه می کردند زیرا خداوند بزرگ، شخصا چهل شبانه روز مشغول ساختن آب و گل (جسم) انسان بود (مفهوم: خلقت انسان از گل و تلمیح به خمر طینه آدم بیدی) و در هر ذره از آن کالبد گلی، دلی قرار می داد و آن را با نظر لطف خود پرورش می داد و حکمت الهی به فرشتگان می گفت: شما به گل (جسم) توجه نکنید، بلکه به دل او بنگرید. (مفهوم: ارزش انسان به دل و باطن اوست نه جسم و ظاهر)

معنی بیت: اگر من نگاهم را متوجه سنگ کنم، از سنگ دلی عاشق بیرون می آورم. (مفهوم: عنایت معشوق سبب عاشق شدن همه پدیده های هستی می شود)

این جا عشق برعکس می شود، اگر معشوق (خداوند) بخواهد از خاک دوری کند. عاشق (خاک) با تمام وجود به او متوسل می شود و یاری می خواهد. آن، چه بود که اول دوری می کردی و این چیست که امروز چنگ می زنی و متوسل می شوی؟ آن روز گل بودم، فرار می کردم اما امروز همه وجودم تبدیل به دل شد، چنگ می زنم و به معشوق متوسل می شوم. (مفهوم: عاشق در هیچ حال معشوق را رها نمی کند)

همچنین هر لحظه از گنجینه های غیب، هر چیز با ارزشی در ذات و سرشت او قرار می دادند تا وقتی که هر چه از چیزهای نفیس خزانه های غیب بود، تمامی در پیکره جسم آدم پنهان کردند. وقتی نوبت به دل آدم رسید، گل دل را از بهشت آوردند و با عشق آمیختند و با نگاه پر نور الهی پرورش دادند و آماده کردند. (مفهوم: دل انسان از عالم ملکوت و مخزن اسرار عالم غیب است)

وقتی خلقت دل کامل شد. چیز با ارزشی (عشق و محبت) در خزانه غیب بود که آن را از چشم خزانه دارن پنهان نگه داشته بودند؛ خداوند فرمود که هیچ خزانه داری لایق نگهداری آن نیست، به جز درگاه ما یا دل آدم.

آن گوهر چه بود؟ گوهر عشق و محبت بود که در صدف امانت معرفت قرار داده بودند و بر تمام موجودات عالم ماده و عالم غیب (فرشتگان) نشان داده بودند اما هیچ کس شایستگی نگهداری آن گوهر را نیافته بود دل آدم شایسته نگهداری آن بود و جان انسان به خزانه داری آن شایسته بود. (مفهوم: از میان همه موجودات تنها انسان شایستگی پذیرش امانت عشق را دارد و تلمیح به انا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.....)

فرشتگان نزدیک به خدا، هیچ کدام آدم را نمی شناختند یکی پس از دیگری در مقابل آدم عبور می کردند و می گفتند: «این چه پیکر عجیبی است که می آفرینند؟» آدم، آهسته می گفت: «اگر شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم، صبر کنید تا من از عدم به وجود آیم (روح در من دمیده شود) آن گاه اسامی شما را پشت سر هم ذکر می کنم.» (مفهوم: خداوند همه نامها را به انسان آموخت تلمیح به وَ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)

هر اندازه که فرشتگان در آدم می نگرستند و تأمل می کردند، نمی دانستند که این چه مجموعه ای است تا این که شیطان فریبکار یکسره اطراف کالبد آدم می چرخید. زمانی که شیطان اطراف قالب خاکی آدم گشت هر چیزی را که دید، فهمید که چیست اما وقتی به دل رسید، دل را مثل قصری دید. هر اندازه تلاش کرد که راهی بیابد تا به درون دل وارد شود، هیچ راهی پیدا نکرد. (مفهوم: بی خبری شیطان از راز آفرینش انسان و تک بعدی نگریستن او)

دکتر فاطمه معزی

شیطان با خود گفت: هر چه دیدم، آسان بود، کار مشکل، این مکان است. اگر به ما از این شخص، آسیبی برسد، از این مکان می‌تواند باشد و اگر خداوند با این قالب خاکی ارتباطی داشته باشد، در این مکان می‌تواند باشد. با نگرانی و غم و اندوه فراوان، ناامید از در دل برگشت. چون در دل آدم به ابلیس اجازه ورود ندادند، مطرود و رانده شده همه مردم جهان شد.

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس هفتم

۱- حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید و ساینط گوناگون در هر مقام بر کار کرد چون کار به خلقت آدم رسید؛ گفت: «اِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِیْنٍ»

هر آدمی‌ای را که کفی خاک سیاه است / بی‌واسطه دادی تو وجودی ز سر جود
به دست خود گل آدم سرشتی / به سر بر سرگذشت او نوشتی

۲- جبرئیل برفت. خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل چه می‌کنی؟» گفت: «تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.»

که تو را چون حق ز گل پرداختند / بر همه عالم خلیفه ساختند

۳- خاک سوگند بر داد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب آن نیارم. من نهایت بعد اختیار کردم که قربت را خطر بسیار است.

با نگاه دور قانع شو که مه با آفتاب / هر قدر نزدیک تر گردید لاغر می‌شود
زدیکان را بیش بود حیرانی / کایشان دانند سیاست سلطانی

عجب نباشد اگر پا کشم ز مسند قربت / تو آفتابی و من ذره‌ام چه جای من است این؟

۴- الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرملایکه فرو می‌گفت: «اِنِّی اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» شما چه می‌دانید که ما را با این مستی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است. معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است.»

فرشته عشق نداند که چیست / ای ساقی بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز
نیست جانم محرم اسرار عشق / هر که را در جان غم جانانه نیست

۵- از شبم عشق خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

ای مهر تو کرده خانه در جان و دلم / بسرشته غم عشق تو در آب و گلم
خاک دل آن روز که می‌بیختند / شبمی از عشق بر او ریختند

پیش از آن روزی که گردون خاک آدم می‌سرشت / عشق در آب و گلم تخم تمنای تو کشت
از خمستان جرعهای بر خاک ریخت / جنبشی در آدم و حوا نهاد

۶- حضرت جلّت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شباروز تصرف می‌کرد.
گل پیکرت را چهل بامداد / به دست خود از راه حکمت نوشت

به دست خویش چهل صبح باغبان ازل / ندید تخم گلی تا نکشت در گل ما
۷- حکمت با ملایکه می‌گفت: شما در گل منگرید در دل نگرید.

آدمی سرشته از یک مشت گل / بر گذشت از چرخ و کوبها به دل
این چنین صورتگر از آب و دل است چون به معنی بنگری جان و دل است

۸- اینجا عشق معکوس گردد؛ اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد.

دست از دامنیت ای دوست نخواهم برداشت تا من دل شده را یک رمق و یک نفس است
ناز و نیاز تو شد ، همه دلپذیر من تا ز تو دلپذیر شد ، هستی ناگزیر من

۹- هم چنین هر لحظه از خزاین غیب گوهری در نهاد او تعبیه می‌کردند تا هر چه از نفایس خزاین غیب بود، جمله در آب و گل آدم دفین کردند.

من نور پاکم ای پسر نه مشت خاکم مختصر / آخر صدف من نیستم من دَر شهوار آدم

۱۰- چون نوبت به دل رسید، گل دل را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر پیروردند.

شد روز ازل میکده سرمزل ما / کز باده سرشته بود ایزد گل ما

۱۱- گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند و بر ملک و ملکوت عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود.

آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه کار به نام من دیوانه زدند

آدمی گر خوب بگرید از گرانباری اوست / آن چه نتوانست بردن آسمان بر دوش اوست

۱۲- آدم آهسته گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید من شما را می‌شناسم. باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک برشمارم.

علم آدم صفت پاک او / خمّر طینه شرف خاک او

چشم آدم چون به نور پاک دید / جان و سر نام‌ها گشتش پدید

در مدرسه آدم، با حق شدی محرم / بر صدر ملک بنشین، تدریس ز اسما کن

اسم هر چیزی چنان کان چیز هست / تا به پایان جان او را داد دست

۱۳- ابلیس پرتلبیس یک باری گرد او طواف می‌کرد چون ابلیس گرد قالب آدم برآمد، هر چیزی را که بدید دانست که چیست اما چون به دل رسید هر چند کوشید که راهی یابد تا به درون دل در رود هیچ راه نیافت.

تا قیامت زیر بار محنت است / زان که جز گل را ندید ابلیس دون

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین / دیو آدم را نبیند غیر طین

بیت قلمرو زبانی: تا در تحصیل علم و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت را نتوان یافت.

چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک / عاقب اندر رسی در آب پاک

گفت پیغمبر که چون کوبی دری / عاقبت زان در برون آید سری

بیت قلمرو زبانی: ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست / در حضرت کریم تمنا چه حاجت است

نیست موقوف طلب احسان ارباب کرم / می‌شود باد از وصال گل معطر در گذر

مراد خود مطلب هر زمان ز حضرت حق / که بر در کرمش حاجت گدایی نیست

بیت قلمرو زبانی: نانم افزود و آبرویم کاست / بینوایی به از مذلت خواست

ای شکم خیره به نانی بساز / تا نکنی پشت به خدمت دوتا

آبرو از برای نان حرام / به طغان و تکین (مجاز امیر و سلطان) نخواهم داد

تست ۵۹: در همه ابیات مفهوم عبارت «الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرملایکه فرو می‌گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» شما چه می‌دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است. معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است.» وجو دارد به جز بیت

۱) وز فرشته نیز رشکم هیچ نیست / زان که آن جا عشق پیچاپیچ نیست

۲) بر در میکده عشق ملک را نیافت / حاجبش دست چو بر سینه نامحرم زد

۳) جذبه عشق نیچد به ملائک «صائب» / این کمندی است که در گردن انسان باشد

۴) با عشق رخت خلیل را ناری نیست / جویای تو با فرشته‌اش کاری نیست

تست ۶۰: مفهوم عبارت: «حضرت جلت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شباروز تصرف می‌کرد.» به همه ابیات به جز بیت متناسب است؟

- ۱) دو صد مهره بر یکدگر ساخته است / که گل مهره‌ای چون تو پرداخته است
 ۲) بدیعی که شخص آفریند ز گل / روان را خرد بخشد و هوش و دل
 ۳) مهیا کن روزی مار و مور / اگر چند بی دست و پایند و زور
 ۴) دوست چهل بامداد در گل ما داشت دست / تا چو گل از دست دوست، دست به دست آمدیم

کارگاه متن پژوهی درس هفتم

قلمرو زبانی

- ۱- معنی عبارت: تا زمانی در که به دست آوردن دانش تلاش نکنی، به مقام و منزلتی نمی‌رسی. (مفهوم: تلاش موجب دست یابی به مقصود است) رغبت: میل، خواست قلبی منزلت: پایه، مقام
 معنی بیت: نیازمندیم ولی قدرت اظهار تقاضا نداریم در حضور (محضر) بخشندگان، نیازی به اظهار درخواست نیست. (مفهوم: جوانمردان بدون درخواست می‌بخشند) حضرت: بارگاه، محضر، درگاه، حضور
 معنی بیت: قانع نبودن به داشته‌های خود و درخواست از دیگران سبب بی‌آبرویی و خواری انسان می‌شود. (مفهوم: فقیر بودن بهتر از مذلت‌گدایی است) مذلت: خواری، فرومایگی
 -۲

۱	ازل - الطاف - اصناف - اعزاز - انعطاف - انس
۲	سوء - ضوء - ماء - سماء - فی - بطاء
آ	آرمان - آغوز - آسایش - کارآزموده - قرآن - مرآت
ؤ	سؤال - رؤیت - مؤاخذه - مؤمن - لؤلؤ - تلالؤ
ئ	بی شائبه - جبرئیل - مسئول - طائف - جرئت - مسائل

۳- جمله‌های مرکب عبارت اند از:

- ۱- ابلیس با خود گفت: [که] هرچه دیدم سهل بود کار مشکل این جاست. پیوند وابسته ساز ← که (محدوف)
 ۲- هر چه دیدم سهل بود. ← پیوند وابسته ساز: هرچه
 ۳- اگر ما را آفتی رسد از این شخص از این موضع تواند بود. ← پیوند وابسته ساز: اگر
 ۴- اگر حق تعالی را با این قالب سروکاری خواهد بود در این موضع تواند بود. ← پیوند وابسته ساز: اگر
 ۵- ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند مردود همه جهان گشت. ← پیوند وابسته ساز: چون

قلمرو ادبی

- ۱- جناس ناهمسان گل و دل تکرار واژه گل تشبیه: باران محبت، ابر کرم استعاره: ید قدرت مراعات نظیر: باران و ابر- خاک و گل سجع: دل و گل
 ۲- رگ روح: رگ از اجزای بدن است به روح نسبت داده شده بنابراین آرایه استعاره ایجاد شده است.
 ۳- نپذیرفتن: (تن در ندادن) متوسل شدن: (در دامن کسی آویختن) شتاب داشتن: (دو اسبه آمدن)

قلمرو فکری

- ۱- الف) آینه (آفرینش انسان) ب) گوهر «هرچیز بارزش» پ) سر «باطن و قلب»
 ۲- معنی بیت اول: از زمانی که وجو بیچاره من به واسطه عشق تو، دلپسند شد، نا و نیاز تو، همه برای من لذت بخش گشته است (مفهوم: ناز و نیاز معشوق، همه برای عاشق لذت بخش است) ارتباط با: اینجا، عشق معکوس گردد، اگر معشوق خواهد که از او بگریزد او به هزار دست در دامنش آویزد. آن چه بود که اول می‌گریختی و این چیست که امروز در می‌آیزی؟
 بیت دوم: هر کسی که در جانش غم عشق معشوق نداشته باشد، جانش محرم اسرار عشق نیست. (مفهوم: عاشق محرم اسرار است) ارتباط با: شما چه می‌دانید که ما را با این مشتکی خاک چه کارها در پیش است؟ معذورید، که شما را سروکار با عشق نبوده

بیت سوم: ای پسر تو فقط به ظاهر قرآن توجه نکن، همان طور که شیطان نیز حضرت آدم(ع) را جز مثنی گل ندید. (مفهوم: نفی طاهر و توجه به باطن) **ارتباط با:** ابلیس گرد قالب آدم برآمد هر چیز را که بدید دانست که چیست اما چون به دل رسید هرچند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل در رود هیچ راه نیافت. (تلمیح به قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین) ۳-الف) آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید من شما را می‌شناسم باشید تا من اسامی شما را یک‌به‌یک بر شمارم. (مفهوم مشترک: خداوند همه اسماء الهی را فقط به انسان آموخت.)
ب) آن چه بود؟ گوهر محبت بود که تعبیه کرده بودند و بر ملک و ملکوت عرضه داشته هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن گوهر نیافته؛ خزانگی آن را دل ادم لایق بود و به خزانه داری آن جان آدم شایسته بود.
مفهوم مشترک: امانت الهی عشق بر آسمان‌ها و زمین و کوه عرضه شد هیچ کس شایستگی آن را جز انسان نداشت.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس هفتم

انواع جمله:

جمله مستقل بزرگترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچکتری تشکیل شده و خود جزئی از یک واحد بزرگ تر نیست و معنا و مفهوم کاملی را به ما منتقل می‌کند. جمله‌های مستقل به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱- **جمله ساده:** جمله کاملی است که با یک فعل معنای آن تمام می‌شود و ما منتظر شنیدن ادامه آن نیستیم. **مثال:** دل‌ها با یاد خدا آرامش می‌یابد.

۲- **جمله مرکب:** معنی آن با یک فعل کامل نمی‌شود. **مثال:** اندوهی باقی نمی‌ماند اگر دل‌ها با یاد خدا آرامش یابد.
با همین گوش‌ها آن شب شنیدم که پدر به مادر می‌گفت: «او را این قدر لوس نکن»
جمله مرکب دارای یک جمله هسته و یک یا چند جمله وابسته دارد.

بخشی از جمله مرکب که پیوند وابسته ساز دارد ← جمله وابسته است ← اگر دل‌ها با یاد خدا آرامش یابد.
بخشی از جمله مرکب که پیوند وابسته ساز ندارد ← جمله هسته است ← اندوهی باقی نمی‌ماند
نکته ۱: ممکن است جمله وابسته در ابتدا بیاید. **مانند:** اگر دل‌ها با یاد خدا آرامش یابد. اندوهی باقی نمی‌ماند
اگر تلاش کنم موفق می‌شوم ← موفق می‌شوم اگر تلاش کنم
* ممکن است جمله به این شکل باشد. کسی که تلاش کند موفق می‌شود.

هسته وابسته هسته

پیوندهای وابسته ساز که جمله مرکب می‌سازند، **مانند:** که- تا- اگر- زیرا- برای این که- زیرا که- هنگامی که، به مجرد این که
مثال: تا تو را دیدم، خوشحال شدم- اگر خوب تلاش کنم، در آزمون المپیاد موفق می‌شوم- می‌روم که درس بخوانم.

نکته ۲: بعضی مواقع پیوند وابسته ساز از جمله حذف می‌شود. **مثلا:**

آدمم تو را ببینم. ← آدمم (که) تو را ببینم. مادرم می‌گوید: «درس بخوان.» ← مادرم می‌گوید (که) درس بخوان.

نکته ۳: به طور کلی حروف ربط به دو دسته تقسیم می‌شوند.

الف) **حروف ربط وابسته ساز:** که در بالا توضیح داده شد.

ب) **حروف ربط هم‌پایه ساز:** این حروف، جمله مرکب نمی‌سازند فقط جمله‌ها را به هم ربط می‌دهند اما میان آن‌ها وابستگی ایجاد نمی‌کنند؛

مانند: و - یا - اما - ولی و همچنین (هم.....هم) - (چه.....چه) - (خواه.....خواه) - (نه.....نه) - (یا.....یا)

معلم آمد اما شاگردان را ندید. دو جمله مستقل ساده داریم ← معلم آمد - شاگردان را ندید

دوستم را دیدم و به او سلام کردم. دو جمله مستقل ساده داریم ← دوستم را دیدم - به او سلام کردم

* در جمله‌های مستقل مرکب، هیچ کدام از جمله‌های هسته و وابسته، به تنهایی مستقل نیستند.

مانند: آدمم که این فیلم را ببینم (دو جمله غیر مستقل ساده داریم و یک جمله مستقل مرکب)

تست ۶۱: کدام بیت ، فاقد جمله وابسته است؟

- ۱) لطف و عطا و احسان پیوسته از تو آید / جرم و خطا و عصیان از ما بود همیشه
- ۲) از تنگی دهانت یک ذره گفته باشد/هر ذره کو به وصفت گویا بود همیشه
- ۳) جای دل است کویت زان جا مران به جورش / بگذار تا دل من بر جا بود همیشه
- ۴) تا شاهد جمالت مستور باشد از من / اشکم میان مردم رسوا بود همیشه

۲- املای واژگان هم آوا و متشابه:

ازل(زمان بی آغار)-عزل(برکنار شدن)	غالب(چیره)-قالب(شکل)	خواست(خواهش)-خاست(بلند شد)
حیات(زندگی)-حیاط(محوطه)	خوار(ذلیل)-خار(تیغ)	طین(خاک)-تین(انجیر)
قرب(نزدیک شدن)-عرب(از جهات)	قُربت(نزدیکی)-غربت(بیگانگی)	عُنا(بی نیازی)-عُنا(آواز، سرود)

نکته‌های بسیار خواندنی و مهم:

نکته ۱: بعضی مواقع حروف «و»، «تا» و «چون»، ممکن است حروف اضافه باشند نه ربط مانند:

از ساعت دو تا پنج درس خواندم.(فاصلهٔ زمان) / او چون مادرش غذا می‌پزد.(مانند) / عمر برف است و آفتاب تموز(در برابر)

نکته ۲: کاربردهای «و» در زبان فارسی

الف) «و» حرف ربط: که دو جمله را به هم ربط می‌دهد و میان دو جمله هم پایگی ایجاد می‌کند.

مثال: وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم / که در طریقت ما کافری است رنجیدن

ب) «و» حرف عطف: میان دو اسم یا دو صفت یا دو قید و قرار می‌گیرد. در چنین مواردی، کلمهٔ بعد از «و» معطوف نامیده می‌شود و نقش معطوف به تبعیت از نقش کلمه‌ای است که پیش از معطوف آمده است.

مثال: سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری / که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد (زر معطوف به نهاد)

پ) «و» معیت: که معنای «با» می‌دهد: مثال: ترسیدم و پشت بر وطن کردم / گفتم من و طالع نگو نسارم

ت) «و» اشتقاقی: که «وند» است و کلمات وندی مرکب می‌سازد. مثال: گفت و گو - رفت و آمد - جست و جو

ث) «و» مابینت یا استبعاد(بعید): که میان دو واژه می‌آید و معنای جدایی و دوری میان آن‌ها ایجاد می‌کند:

مانند: پدر و بدقولی؟! (پدر بد قولی نمی‌کند) / فصل امتحانات و مسافرت؟! (مسافرت در فصل امتحان صحیح نیست)

ج) «و» حرف اضافه: که معنی در برابر می‌دهد. مثال: عمر برف است و آفتاب تموز / اندکی ماند و خواجه غره هنوز

نکته ۳: در متون قدیمی گاهی «تا» معنای «زنها - آگاه باش» می‌دهد و یک شبه جمله به حساب می‌آید. مانند:

پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی / کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

تمرین: در نمونه‌های زیر مشخص کنید حرف «تا» چیست؟

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او / زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

تا ظن نبیری که ما ز آدم بودیم / آن دم که نبود آدم آن دم بودیم

نکته ۴: حرف ربط «گر» در متون قدیم گاهی معنای «با» می‌دهد. مانند: تو شاهی و گر ازدها پیکری / بباید بدین داستان داوری

چه باید مرا جنگ زابلستان / و گر جنگ ایران و کابلستان

قلمرو ادبی درس هفتم

۱- تضمین: آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر در بین کلام خود است. در حالی که تلمیح آن است که در شعر یا نثر، به مضمون آیه یا حدیث یا داستان یا روایتی اشاره شود.

نمونه تضمین: چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت / شیوهٔ «جنات تجری تحتها الانهار» داشت

نمونه تلمیح: آهی روان به کشور بلقیس کرده‌ام / پیک صبا روانه شهر سبا ببین

تست ۶۲: آرایه‌های همه ابیات به جز..... در کمانک مقابل آن درست آمده است

۱) پرتو رویش چو می‌تابد ز دور / آفتاب از شرم پنهان می‌شود (حسن تعلیل_تشخیص)

۲) ای گل، برای وصف تو در باغ روزگار / بهتر ز اوحدی نبود هیچ بلبل (ستعاره و تشبیه)

۳) نه من بر آن گل عارض غزل سرایم / ز بس که عندلیب تو از هر طرف هزارانند (ایهام تناسب_ تشبیه)

۴) ای عقل در غم او یک دم مرا چو سعدی / «بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران» (تشخیص_تلمیح)

شعر خوانی: آفتاب حسن قالب شعر: غزل عارفانه از غزلیات شمس جلال الدین محمد مولوی

محتوا: شاعر معشوق آسمانی را می‌ستاید و از او تمنای جلوه‌گری دارد و اشتیاق خود را برای یافتن انسان کامل بیان می‌کند.

بیت ۱- چهره‌ات را نشان بده زیرا دیدن چهره زیبایت آرزوی من است. سخن بگو زیرا شنیدن سخنان چون قندت آرزوی من است. (مفهوم: آرزوی دیدار معشوق و از معشوق طلب می‌کند که خود را نمایان سازد)

بیت ۲- ای کسی که در زیبایی مثل آفتابی، یک لحظه از پشت ابر غیبت بیرون بیا، زیرا دیدن چهره درخشانت، آرزویم است.

بیت ۳- از روی ناز گفتمی مرا آزار نده، برو. همان سخت که «بیش‌تر مرا آزار نده» را دوباره آرزو دارم که از تو بشنوم. (مفهوم: آرزوی شنیدن سخنان همراه با ناز و عتاب معشوق)

بیت ۴- از این یاران بی‌اراده، غمگین شده‌ام، آرزومند دیدار یارانی هستم چون حضرت علی (ع) و رستم قهرمان که نماد انسان‌های کامل‌اند. (مفهوم: دلتنگی از انسان‌های بی‌اراده و آرزوی داشتن همراهانی برتر)

بیت ۵- در زمان گذشته، شیخ (دیوجانس حکیم) با چراغ در اطراف شهر می‌گشت و می‌گفت از انسان‌های بد ذات آزرده و بیزارم و ملاقات با انسان حقیقی را آرزومندم. (مفهوم: ملاقات با انسان واقعی و تلمیح به داستان دیوجانس، فیلسوف معروف یونانی)

بیت ۵- گفتند جست وجو کرده‌ایم، پیدا نمی‌شود. گفت: آن کسی که پیدا نمی‌شود، آرزوی من است. (مفهوم: نبود انسان کامل)

بیت ۷- در حالی که همه آفریده‌ها (چشم‌ها) از خداست اما از چشم همه پنهان است. آرزوی من دیدن آن کسی است که هنرش آشکار و خودش پنهان است. (مفهوم: خدا پیدای پنهان است و او را نمی‌بینیم و تلمیح به لا تُدْرِكُهُ الْإِبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْإِبْصَارَ)

درک و دریافت:

۱- در این ابیات شاعر، احساسات، عواطف شخصی، حالات عاشقانه و امید و آرزوی خود با زبانی نرم بیان می‌کند.

۲- دنیای آرمانی مولوی، دنیای درون است. در نظر مولانا آدمی در پرتو عشق با معشوق ابدی اتحاد و یگانگی می‌یابد و در عین برخورداری از دنیا از رنگ تعلقات آزاد می‌شود و در زندگی عملی راه مهربانی و آزادی در پیش می‌گیرد. حضرت علی (ع) و رستم قهرمان که نماد انسان‌های کامل و آرمانی او هستند.

قرابت معنایی

بیت ۱- بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

بیت ۲- ای آفتاب حُسن برون آدمی ز ابر / کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
به غنچه گوی که از روی خویش پرده فکن / که مرغ دل ز فراق رخت پریشان شد

بیت ۳- گفتمی ز ناز بیش مرنجان مرا برو / آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست
اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم / جواب تلخ می‌زبید لب لعل شکرخا را

بیت ۴- زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق / دریا دلی بجوی دلیری سر آمدی

بیت ۵- دی شیخ با چراغ همی گشت دور شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
چون بسی ابلیس آدم روی هست / پس به هر دستی نشاید داد دست

بیت ۶- گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما / گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست / عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی
بیت ۷- پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
ای جمال تو در جهان مشهور / لیکن از چشم انس و جن مستور

تاریخ ادبیات درس هشتم: در کوی عاشقان

زندگی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی به قلم بدیع الزمان فروزانفر نویسنده برجسته معاصر با تلخیص

درس هشتم: در کوی عاشقان

نثر ساده و دلنشین همراه با تضمین اشعار مولانا

محتوا: روایت زندگی مولانا از کودکی و مهاجرت او به بلخ و ماجرای دیدار پدر مولانا با فریدالدین عطار

توضیح نکات مهم درس:

دلش آرام نبود: وجودش آرامش نداشت / هراس: ترس / خطیب: سخنران / خاندان: خویشاوندان / بدرود گفتن: خداحافظی کردن / رهسپار گردید: روانه شدن / آتش زدن: کنایه از ایجاد شور و هیجان کردن / سوختگان: کنایه عاشقان / آتش در سوختگان عالم زند: در میان عاشقان شور و هیجانی ایجاد می‌کند. (مفهوم: شور انگیزی عشق) / مناسک: جمع منسک، جاهای عبادت حاجیان مجازاً آداب، آیین‌ها و مراسم / شام: نام سرزمینی شامل سوریه، اردن، لبنان و فلسطین / نواحی: جمع ناحیه، سرزمین‌ها، شهرها / به سر بردن: کنایه زندگی کردن / آوازه: شهرت / فضل: دانش / مقامات: منزلت‌ها، درجه‌ها / طالب: خواهان / شهریار: پادشاه / دیار: سرزمین‌ها / تاخت و تاز: حمله و تاز / بصیرت: بینش، روشن بینی / هجرت: ترک وطن، مهاجرت / خاتون: بانو، خانم / مریدان: پیروان / وعظ: اندرز، پند دادن / عازم: رهسپار، راهی / شریعت: آیین، راه دین، مقابل طریقت / محضرک محل حضور

زهد: پارسایی، پرهیزکاری / متفق: همسو، هم عقیده / شمس: خورشید / معارف: معرفت‌ها، دانش‌ها / مشایخ: جمع الجمع شیخ، مرشدان، پیشروان / طریقت / پرواز در عالم معنا: مقصود سیر و سفر در عالم ملکوت و جهان غیر مادی / عارف: کسی که از راه پاک کردن نفس به معرفت خدا برسد / پیر: مرشد، راهنمایی کننده / مرشد: ارشاد کننده، راهنما / روی آوردن: کنایه به سوی کسی رفتن / به صحبت نشستن: همنشینی کردن / در خانه بر آشنا و بیگانه بست: کنایه گوشه گیر شد / خدمت: حضور، پیشگاه / زانو زدن: کنایه به حالت ادب و فروتنی نشستن و درس آموختن (مفهوم: شاگردی کردن در مکتب عشق)

معارف: معرفت‌ها، دانش‌ها / غرق شد: کنایه کاملاً تحت تأثیر آن قرار گرفت / زاهدان: پارسایان / مریدان: پیروان و شاگردان / ملامت: سرزنش / هیاهو: غوغا / سرگرم می‌کرد: کنایه مشغول می‌کرد / فزونی گرفتن: زیاد شدن / به تکاپو افتادن: شروع به فعالیت کردن / خدمت: حضور / پژمردگی: افسردگی، غمناکی / دلتنگی: اندوه، غم / رو به کسی آوردن: کنایه به سوی او رفتن

بروید ای حریفان ، بکشید یار ما را به من آورید آخر ، صنم گریز یا را

معنی بیت: ای دوستان، بروید یار ما را برگردانید. سرانجام، آن معشوق گریزان را نزد من آورید. (مفهوم: طلب دیدار یار)

به ترانه‌های شیرین ، به بهانه‌های زرین بکشید سوی خانه، مه خوب و خوش لقا را

معنی بیت: با سرودهای زیبا و با بهانه‌های دلنشین، معشوق زیبا و خوش سیما را سوی قونیه بیاورید. (مفهوم: طلب دیدار یار)

اگر او به وعده گوید که دم دگر بیایم همه وعده مکر باشد بفریبد او شما را

معنی بیت: اگر او با دادن وعده بگوید که زمان دیگری می‌آیم. همه وعده‌های او حيله و فریب است. او شما را فریب می‌دهد. (مفهوم: اعتماد نکردن به وعده یار)

پیک: نامه رسان، قاصد / نشست‌ها: معاشرت‌ها، هم نشینی‌ها / مریدان مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند. (مفهوم: هرکس توان درک عشق را ندارد) / دل کندن از چیزی: کنایه بی علاقه شدن به آن // عزم کردن: تصمیم گرفتن / پرغوغا: پر آشوب / دلش گواهی نمی‌داد: کنایه راضی نمی‌شد / آشفته حال: شوریده، پریشان حال / بی‌قراری: نداشتن آرامش / بی‌تابی کردن: بی‌قراری و نا آرام بودن / همدل: صمیمی / همدم: رفیق،

دکتر فاطمه معزی

همنشین / افغان: ناله، فریاد / کوی: محله / برزن: محله / ارشاد: راهنمایی کردن / از سر گرفت: کنایه از نو شروع کرد / همدمی: همنشینی / روایت کردن: بیان کردن / طرز: شیوه، روش / دستار: عمامه / مشتمل: شاملش و روز «مجازا همه وقت / زردچهره: کنایه ناتوان / باریک اندام: لاغر / سیرت: رفتار / ستوده: ستایش شده / سرآمد: برگزیده / مطلق: کامل / طعن: سرزنش / حسن خلق: خوش رفتاری / طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد و به نرمی و حُسن خلق آنان را به راه راست می‌آورد. (مفهوم: نرم رفتار کردن با تندخویان تلمیح اذہبا الی فرعون اِنَّهُ طَعَنی ففولا لَه قولا لیتنا / شیفته: عاشق

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست ما به فک می‌رویم عزم تماشا که راست؟

معنی بیت: هر لحظه آواز عشق از همه جا می‌رسد. ما به آسمان می‌رویم چه کسی قصد دیدن محبوب را دارد؟ (مفهوم: بازگشت به اصل)

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست

معنی بیت: جایگاه اصلی ما در آسمان نزد خدا بوده، ما با فرشتگان همراه بوده‌ایم، بنابر این دوباره همگی به همان جا برمی‌گردیم زیرا وطن اصلی ما آن جاست. (مفهوم: بازگشت همه به سوی خدا، تلمیح به انا لله و انا الیه راجعون - کل شی یرجع الی اصله)

سخت: شدید / پیوستگان: خویشاوندان / دم: لحظه / بی تابانه: بی صبرانه / بالین: بستر /

رو، سر بنه به بالین تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

معنی بیت: برو در بستر خود بخواب و مرا تک و تنها رها کن. من مست رند عاشق را ترک کن. (مفهوم: انزوا طلبی عاشق)

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

معنی بیت: دردی وجود دارد که دواى آن، [دارویی] غیر مردن نباشد. پس من چگونه بگویم که آن را درمان کن [حال آن که شفای من مرگ است] (مفهوم: مرگ، شفای درد بی درمان عشق است.)

در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

معنی بیت: دیشب در خواب، در کوی عشق مرشدی دیدم که با دست به من اشاره کرد که آهنگ آمدن به سوی ما کن.

خُرد: کوچک / تشییع: دنبال جنازه رفتن / مرثیه: سوگواری، عزاداری / دل داری دادن: کنایه اظهار همدردی کردن

به روز مرگ، چون تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا درد این جهان باشد

معنی بیت: در روز مرگ، وقتی جنازه من برای خاکسپاری روان است، تصور نکن که من درد فراق این دنیای مادی دارم. (مفهوم: مرگ و بریدن از جهان برای شاعر آسان است.)

برای من مگرِی و نگو دریغ دریغ به دام دیو درآفتی دریغ آن باشد

معنی بیت: برای من گریه نکن و نگو افسوس افسوس، در دام هوا و هوس گرفتار شدن، مایه افسوس و تاسف است. (مفهوم: توصیه به دوری از هوا و هوس)

کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

معنی بیت: کدام دانه‌ای درون زمین رفت که نروید؟ چرا تو به انسان که مانند دانه‌ای در خاک فرو می‌رود، این تصور داری؟

(مفهوم: تاکید بر زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ و اعتقاد به معاد)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس هشتم

۱- زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند.

بر سوزش من جان زن و مرد بسوزد / وز ناله زارم در و دیوار بنالد

ز آه دلسوزم که آتش می‌فتد در این و آن / جسم و جان بر باد رفت و کفر و ایمانم بسوخت

۲- با همه علم و استادی خویش در این ایام که حدودا سی و هشت ساله بود، خدمت شمس زانو زد و نو آموز گشت.

دانش نکند یاری در خدمت او کس را / من خدمت او کردن از عشق وی آموزم

۳- در این میان با بی‌توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل‌های گرم و پرسوز و گداز عاشقانه سرگرم می‌کرد.

- رشته‌ای نیست نصیحت که ببندد پایم / سوزنی نیست ملامت که بدوزد نظرم
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم / که در طریقت ما کافری است رنجیدن
هر که چیزی دوست دارد جان و دل بر وی گمارد / هر که محرابش تو باشی سر زخلوت بر نیارد
- ۴- بروید ای حریفان بکشید یار ما را / به من آورید آخر صنم گریز پا را
کرد این همه تا خود ز میان بگریزد / یاران به من آورید او را که گریخت
لیلی به من آورید حالی / و نه من و تیغ لابلالی
نه راه است این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی / گذاری آر و بازم پرس تا خاک رخت گردم
طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد / در دل دوست به هر حيله، رهی باید کرد
- ۵- اگر او به وعده گوید که دمی دگر بباید / همه وعده مکر باشد بفریب او شما را
داغ نومی‌دی است صائب گوهر بحر سراب / وای بر جمعی که دل بر وعده خوبان نهند
- ۶- طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد و به نرمی و حسن خلق آنان را به راه راست می‌آورد.
ز سنگ خاره دم تیغ زود برگردد / به هر که کند با تو دشمنی مدارا کن
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
سخن سخت نگوییم به دشمن صائب / نیست چون سنگدلان دل شکنی پیشه ما
- ۷- هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست / ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست
ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم / باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
(مفهوم: بازگشت همه به سوی خداست- انا لله و انا الیه راجعون- کل شی یرجع الی اصله)
ترا ز کنگره عرش می‌زنند صفیر / ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین / نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش
خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان / کی کند این جا مقام مرغ کزان بحر خاست
- ۸- رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
ای هم نفسان یک نفسم باز گذارید / دست از من دیوانه سرگشته بدارید
- ۹- دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد / پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن
دردی است درد عشق که هیچش طبیب نیست / گر دردمند عشق بنلد عجیب نیست
چاره این درد بی درمان ندارد هیچ کس / مرگ پیش آمد زمانی کز نفس تشویش رفت
- ۱۰- مریدان مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند
او چه داند که چیست حالت عشق؟ / که بر او عشق تیر غم نزده است
حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر / به سر نکوفته باشد در سرایی را
غرقه در دریای عشقش حال ما داند که چیست / این سخن آسوده بر ساحل کجا داند که چیست
- ۱۱- به روز مرگ چو تابوت من روان باشد / گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
سبک روان که فشاندند دامن از عالم / ز گیر و دار خس و خوار آرزو رستند
نه مرگ است این که عین زندگانی است / فراقی نیست عین شادمانی است
از جان چرا گریزیم، جان است جان سپردن / وز کان چرا گریزیم، کان زراست مردن
- ۱۲- کدام دانه فرو رفت در زمین که نرسد چرا به دانه انسانیت این گمان باشد
کدام دلو فرو رفت که بر نیامد / ز چاه، یوسف جان را چرا فغان باشد

- فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر / غروب ، شمس و قمر را چرا زیان باشد
و آن گوهر کو زنده به ذات است نمیرد / پس جان تو هرگز نمرّد جان برادر
تست ۶۳: کدام بیت باحدیث «کلُّ شیءٍ یَرْجَعُ الی اصله» ارتباط نزدیکی دارد؟
۱) حجاب چهره جان می شود غبار تنم / خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
۲) چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست / روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
۳) اگر ز خون دلم بوی شوق می آید / عجب مدار که همدرد نافه ختنم
۴) طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع / که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
تست ۶۴: کدام گزینه با بیت «به روز مرگ چو تابوت من روان باشد/ گمان میر که مرا درد این جهان باشد» تناسب معنایی ندارد؟
۱) ریشه در خاک تعلق نیست اهل شوق را / میود بیرون ز دنیا پای کوبان گردباد
۲) گر تو را با تعلق نیست، ما را شوق هست / و تو را بی من صبوری هست، ما را تاب نیست
۳) ما را ز تعلقات این توده خاک / بر دامن همت نشیند گردی
۴) غم نیست کسی را که تعلق نبود / غربت نکشد آن که ندارد وطنی

کارگاه متن پژوهی درس هشتم

قلمرو زبانی

- ۱- ارشاد کننده، راهنما، پیشوا ۲- طالبان علوم شریعت، اهل قونیه، طعن دشمن، نظم مثنوی، غضب مردم، شهر حلب
۳- معطوف: مولانا مردی زرد چهره و باریک اندام بود. بدل: پادشاه روم، علاءالدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت.

قلمرو ادبی

- ۱- واج ارایبی: رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن (تکرار واج «ر» و «ب»)
حس آمیزی: ناسزای دشمن را جواب تلخ نمی داد. تشبیه: افتاب عشق و شمس حقیقت در برابرش نمایان شد.
۲- تضمن زیرا این مصراع از مولوی است و شاعر عیناً در میان شعر خود آورده است.

قلمرو فکری

- ۱- در اصطلاح صوفیان به آن کسی که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان و صوفیان را هدایت می کند.
این پیر و مراد در زندگی مولوی آن عارف کامل، شمس تبریزی بود، مولوی وقتیزنشانه های الهی را در چهره او یافت، دانست که شمس پیر و مرشدی است که سالها در جست و جویش بوده است. از این رو حدود چهل روز با شمس به صحبت و خلوت نشست و آن چنان در معارف شمس غرق شد که مریدان خود را از یاد برد و به تعبیر خود مولانا «زاهدی را ترانه خوان کرد» او مریدان را رها کرد و به شعر روی آورد و عاشقانه ترین غزل های عرفانی را سرود.
۲- این که انسان در دام شیطان قرار گیرد و اسیر هوا و هوس شود.
۳- معنی: این دنیا یا جسم خاکی سزاوار مرغ خوش آوازی مثل من نیست. می خواهم به بهشتی بروم که متعلق به آن جا هستم.
ما به فلک بوده ایم ، یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
پیام مشترک: رهایی روح از اسارت دنیای مادی و جسم، تعالی و عروج به عالم کبریا
۴- این بیت تمثیلی است برای اثبات معاد و زنده شدن انسانها پس از مرگ.
۵- مضمون آیه: «با دشمن با گفتار نرم سخن بگو» در متن: «او در زندگی اهل سازش بود و طعنه و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و خوش رفتاری آن ها را به راه راست هدایت می کرد.»

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس هشتم

۱- نقش های تبعی

نقش‌های اصلی عبارتند از (نهاد، مفعول، متمم، مسند و...) در درون این نقش‌های اصلی نقش‌های تبعی می‌تواند قرار بگیرد. مانند:

(۱) بدل: واژه یا گروهی از واژه‌ها که واژه یا واژه‌های قبل از خود را بیشتر توضیح می‌دهد و با هم یک نقش می‌گیرند.

مثال: استاد شهریار، شاعر معاصر ترک زبان، شعر همای رحمت را در وصف حضرت علی (ع) سرود.

در نوشته بالا «شاعر معاصر ترک زبان» برای توضیح بیشتر شهریار آمده است و بدل می‌باشد.

همیشه بدل همراه با درنگ خوانده می‌شود. خرداد، ماه سوم بهار، یادآور امتحانات مدرسه است. (ماه سوم بهار بدل است) دقت کنید که هر درنگی نشانه بدل نیست. (شمس الدین، بامداد روز دوشنبه، وارد قونیه شد). بامداد روز دوشنبه بدل نیست.

گاهی ضمیرهای مشترک «خود» و «خویشتن» بدل از اسم قبل از خود هستند. «ای دهان تو خود دهانه دوزخی

(۲) معطوف: واژه یا گروهی از واژه‌ها که در درون یک نقش بعد از حرف عطف «و» قرار می‌گیرد.

حافظ و سعدی شعر فارسی را به اوج قلّه افتخار رسانند. (سعدی بعد از حرف عطف «و» قرار گرفته است معطوف می‌باشد).

نکته ۱: واو عطف: دو یا چند کلمه را به هم پیوند می‌دهد. ← زنگ نقاشی دل خواه و روان بود.

واو ربط: برای پیوند دو جمله به کار می‌رود و معمولاً پس از فعل می‌آید. ← ما چشم به راه آخر کار و با خبر از مشکل صاد

نکته ۲: گاهی نشانه ویرگول کار واو عطف را می‌کند. ← احمد، میلاد و ساسان دوست هستند.

(۳) تکرار: یک واژه در یک نقش دوبار در جمله تکرار می‌شود. مثال: مریم آمد. مریم

نکته ۳: تکرار یک واژه شرط لازم برای نقش تبعی تکرار نیست. اگر یک نقش برای تاکید دو بار در جمله تکرار شود نقش تبعی تکرار دارد. مثال:

گر دوست بنده را بکشد یا بپرورد / تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست (در این شعر تکرار وجود ندارد)

تست ۶۵: در همه گزینه‌ها نقش‌های تبعی «بدل و معطوف» به کار رفته است، جز ...

(۱) مهرورزی تو بر گل، کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو، گل، چند روزی بیش نیست.

(۲) پرندگان چون سخنان هدهد، مراد راه را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده‌ایم.

(۳) بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ، ذات احدیت است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.

(۴) در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست.

تست ۶۶: در عبارت «مرد کت چرمی قلچماقی که ریخت شوفرها را داشت؛ جواب داد: چه طور صاحب ندارد؟ مگر بی صاحب هم میشه؟

پوستش، خودش، دست کم پانزده تومن می‌ارزد.» نقش اصلی یا تبعی واژه‌های (مشخص شده) به ترتیب کدام‌اند؟

(۱) مضاف الیه، مفعول، مفعول، بدل، ضمیر (۲) مضاف الیه، مفعول، مفعول، نهاد، قید

(۳) وصفی، نهاد، مسند، نهاد، ضمیر (۴) وصفی، مفعول، مفعول، بدل، قید

۲- املای (واژگان هم آوا و متشابه):

نواحی (منطقه‌ها) - نواهی (آن چه در شرع نهی شده)	آسرار (رازها) - اصرار (پافشاری)
مُلک (پادشاهی) - مَلِک (پادشاه) - مَلْک (فرشته)	صلاح (خیر) - سِلَاح (ابزار جنگ)

قلمرو ادبی درس هشتم

۱- واج آرای (نغمه حروف)

تکرار یک واج (صامت یا مصوت) است در کلمه‌های یک مصراع یا یک بیت به گونه‌ای که آفریننده موسیقی درونی باشد و بر تاثیر سخن بیفزاید.

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد / هر کس که این ندارد حقاً که آن ندارد (واج آرای ج-ا)

خیال خال تو آخر به خاک خواهیم برد / که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز (واج آرای خ-ا)

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی / غنیمت است چنین شب که دوستان بینی (واج آرای ش)

خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل (واج آرایی-)

نکته ۱: برای پی بردن به واج آرایی دو عامل توجه می‌کنیم ۱- تکرار و تعداد واج ۲- گوش نوازی و نفس گیر بودن

نکته ۲: در واج آرایی یا نغمه حروف همان‌طور که از اسمش پیداست، ملاک صدای حروف است نه نوشتار آن برای نمونه حروف ششگانه (ز، ذ، ظ، ض) یا (غ، ق) یا (ح، ه) یا (ء، ع) یا (ت، ط) یا (س، ص، ث) به اعتبار تلفظ یکسان هستند.

نکته ۳: در بررسی واج آرایی به مصوت بلند «ا» و مصوت کوتاه «ب» توجه شود.

تست ۶۷: در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ واج آرایی یک «صامت» کاملاً مشهود است.

۱) به زابل نشسته است و گشته است مست / نگیرد کس از مست، چیزی به دست

۲) نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس / ملالت علما هم ز علم بی عمل است

۳) ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

۴) بر او راست خم کرد و چپ کرد راست / خروش از خم چرخ چاچی بخواست

۲- حس آمیزی

آمیختن دو یا چند حس در کلام و یا یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی) است به گونه‌ای که به ایجاد موسیقی معنوی به تاثیر سخن بیفزاید و سبب زیبایی آن شود. مثلاً: بو کردن را که مربوط به حس بویایی است با شنیدن که مربوط به شنوایی است ترکیب کنیم و بگوییم: بوی بهبودی ز

اوضاع جهان می‌شنوم / شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

نکته: گاه حس آمیزی از ترکیب یک امر ذهنی با یک امر حسی صورت می‌گیرد: روح بنفش- زندگی شیرین - فکر رنگین

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است / بگفت از جان شیرینم فزون است

تست ۶۸: در کدام بیت همهٔ آرایه‌های «مجاز، تشبیه، تلمیح، حس آمیزی» وجود دارد؟

۱) ز آن لب که مژدهٔ نفسش آب زندگی است / دشنام تلخ هم به دعا گو نمی‌رسد

۲) چرا به سر نهد هدهد صبا افسر / که وصف شهر سبا را بر سلیمان گفت

۳) پاسخ تلخ تو و خندهٔ شیرین با هم / نوش در نیش نهان گشته و نیش اندر نوش

۴) تا خندهٔ شیرین، نباید دلت از دست / از تلخی جان کندن فرهاد بکن یاد

۳- مرور بر تضمین (به درس هفتم مراجعه شود)

گنج حکمت: چنان باش نثر: زیبا از کتاب اسرارالتوحید نوشتهٔ محمد بن منور (قرن ۶) در شرح حال جدّ خود

محتوا: چنان باشیم که دیگران ما را الگوی خود قرار دهند.

خواجه عبدالکریم؛ [که] خدمتکار مخصوص شیخ ما، ابوسعید ابوالخیر که- خداوند روح عزیز او را پاک گرداند- بود. گفت: روزی

درویشی مرا نشانده بود برای این که از سرگذشت زندگی شیخ ابوسعید برای او چیزی بنویسم.

کسی آمد که شیخ تو را صدا می‌زند، رفتم وقتی پیش شیخ ابوسعید رسیدم، شیخ پرسید که چکار می‌کردی؟ گفتم: درویشی چند

حکایت مربوط به زندگی شما خواست، برایش می‌نوشتم. شیخ گفت: یا عبدالکریم حکایت نویس زندگی دیگران نباش، آن گونه باش

که دیگران تو را الگو قرار دهند و از تو حکایت کنند. (مفهوم: نکوهش دنباله رو بودن و توصیه به انجام کار نیکو برای ماندگاری نام)

قرابت معنایی

جاودان کس را نشان باقی نخواهد ماند هرگز / جهد آن کن تا مگر نامت بماند جاودانی

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست / کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

قارون هلاک شد که چهل گنج خانه داشت / نوشیروان نمرود که نام نکو گذاشت

تاریخ ادبیات درس نهم: ذوق لطیف

محمد علی اسلامی ندوشن در زندگی نامهٔ خود با عنوان «روزها» به چگونگی آشنایی با سعدی می‌پردازد.

محتوا: ستایش سعدی و اشاره به برخی از ویژگی‌های زبان او (سهل و ممتنع بودن آن یعنی در ظاهر آسان ولی خلق آن محال)

توضیح نکات مهم درس:

در نوع: در میان افراد مشابه / متمکن: ثروتمند / در نوع خود متمکن به شمار می‌آید: در میان افراد مشابه خود، ثروتمند محسوب می‌شد. / کبوده: نام روستایی است / ریشه دواندن: کنایه ماندگار شدن / نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند (مفهوم: هیچ کجا آرامش نداشت) / توکل: اعتماد / استحکام: محکم شدن، استواری / بحران: آشفتگی، نا آرامی / تحفه: ارمان، هدیه / عصب: مجاز احساس / منبع: سرچشمه / شائبه: شک و گمان / مشیت: تقدیر، سرنوشت / دل بستن: کنایه علاقه مند شدن / تمکن: ثروت / بخل: خساست

هر عصب و فکر به منبع بی شائبه..... احتیاج نداشت: هر احساس و اندیشه‌ای به سرچشمه بی‌عیب ایمان وصل بود که هر حادثه خوب و بد را به عنوان خواست و اراده الهی می‌پذیرفت. (مفهوم: تسلیم خواست و اراده خداوند بودن) به این زندگی ناپایدار آن اندازه علاقه‌مند نمی‌شد که اتفاق ناگوار را فاجعه‌ای تصور کند و به عقیده او اگر یک طرف زندگی نا مطلوب می‌شد، طرف دیگری بود که به آن پناه برد. (مفهوم: دلبستگی به مادیات موجب غم و اندوه است) خاله‌ام با همه ثروتی که داشت به زندگی فقیرانه‌ای قانع شده بود که به جهت خسیس بودن، نبود بلکه به بیشتر از آن احتیاج نداشت. (مفهوم: قناعت و فقر اختیاری)

بر سر هم: در مجموع / نکبت بار: فلاکت آمیز، پُر مشقت / عاری: فاقد، بی بهره / متمرکز کردن: جمع کردن / به منزله: در حکم، به جای / دایره: محدوده / خشک بودن: کنایه جدی بودن / روزمره: روزانه / مذهبیات: امور مذهبی / عوارض: جمع عارضه، پیشامد، حادثه / عوارض: جمع عارضه، حوادث / ظرافت: شوخ طبعی، لطیفه گویی / نقل: قصه / قصه‌های بسیار اصیل ایرانی: قصه‌هایی که اصلی و به دور از تحریف و تغییر هستند / اصیل: اصلی / پرآن: پرواز کننده / نرم: دل‌نشین، خوش آیند / و به عالم افسانه‌ها که آن همه پر رنگ و نگار و آن همه پرآن و نرم است: یعنی قصه‌های متنوع و جذاب، خیال‌انگیز و دل‌نشین هستند. / ذوق: توانایی درک اثر ادبی / لطیف: خوب، دقیق / سعدی: مجاز آثار سعدی / شاهکار: برجسته

مفاتیح الجنان: رایج‌ترین کتاب دعا در بین شیعیان / مفاتیح: جمع مفتاح، کلیدها / کلیات: مجموعه آثار یک شاعر یا نویسنده / سعدی: مجاز آثار سعدی / همدم: رفیق، مونس / غم‌گسار: غم‌خوار / پستی: بالش، تکیه گاه / لطایف: جمع لطیفه، پیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر / اندرزی: دارای پند و نصیحت / شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان / کرسی: چهار پایه که در زمستان زیر آن منقلی روشن کرده و رویش لحافی می‌پوشاندند و پاها را زیر آن قرار می‌دادند.

سعدی که انعطاف..... جریان داشته است: سعدی که با هر کس به طور جادوگرانه آمادگی سازگاری دارد، به گونه‌ای سخن می‌گوید که همگان در هر سطح و سنی می‌توانند از او بهره بگیرند. این پیر (سعدی) که از جهت مفاهیم والای شعرش مثل پیرانی خردمند است و به خاطر پرشور و نشاط بودن اشعارش مانند جوان پر تحرک است هم شکوه و عظمت یک معلم را دارد و هم مهر و محبت یک پرستار و مثل عقاب تیز بین است و گفتارش مثل پره‌های کبوتر، نرم و لطیف است. سعدی به تمام آداب و رسوم و سنن زندگی ایرانی آگاهی داشته است. پیوند دهنده مفاهیمی است که به ظاهر با یکدیگر ناسازگارند، دین داری و عرفان، عشق و زندگی عملی، شیدایی و عقل. به هر حال، این هم صحبت کودک و یاور پیر، از هفتصد سال قبل به این طرف مثل هوا در افکار و اندیشه ایرانیان اثر داشته است. (مفهوم: اشاره به سهل و ممتنع بودن سخن سعدی)

نظیر: مانند / حجره: اتاق، خانه / ادراک: فهمیدن / احد: شخص / در عین حال: با وجود این / گویا: روشن / زند: شاداب، واضح / لبریز: پر / لبریز می‌شدم: کنایه احساس شادی می‌کردم / سراچه: خانه کوچک / آماس: ورم، تورم / سراچه ذهنم آماس می‌کرد: کنایه گنجایش ذهنم زیاد می‌شد و به معلوماتم افزوده می‌شد. (مفهوم: تأثیر سخن زیبا) / فوران: شدت و جوشش چیزی / بر فوران تخیل راه می‌رفتم: سیر و حرکت ذهنی و خیالی داشتم / سعدی: مجاز آثار سعدی / قوز: خمیده / فرط: بسیاری / لگه می‌دویدم: رفتاری بین دویدن معمولی و راه رفتن / قوز می‌کردم و از فرط هیجان لگه می‌دویدم: پشتم را خم می‌کردم و از بسیاری شوق و هیجان به حالتی بین راه رفتن و دویدن حرکت می‌کردم. (مفهوم: تأثیر سخن زیبا)

پالیز: کشتزار (آثار سعدی) / پریدن: علف خوردن چارپایان در باغ و مجازاً در خوردن انسان هم کاربرد دارد و مقصود بهره بردن از آثار سعدی است / از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخی به شاخی: از حکایت و شعری به حکایت و شهر دیگر / دامنه: پهنه، گستره / مسجع: نثری که در آن کلمات

دکتر فاطمه معزی

سجع و آهنگین به کار رفته باشد / سوق دادن: کشاندن / به منزله: مانند / آغوز: اولین شیرینی که یک ماده به نوزادش می‌دهد / کارآزموده: با تجربه / کورمال کورمال: مقصود یادگیری مقدمات ادبیات / آموختن سر خود: یادگیری بدون معلم / ره نوردی تنهاوش: کنایه پرداختن به کارهای ادبی بدون کمک دیگران

از لحاظ آشنایی..... تنهاوش بود که: همان طور که شیر آغوز، عضله و استخوان بندی طفل را محکم می‌کند. خواندن آثار سعدی نیز پایه و اساسی شد برای آشنایی من با ادبیات. از همان آغاز آشنایی با آثار ادبی، علاقه و استعداد ادبی من سیری ناپذیر و زیاده خواه گردید و باعث شد که به دنبال مطالب عالی و فهم کامل تر ادب فارسی بروم. از آن جا که مربی با تجربه‌ای نداشتم. در همین یادگیری مقدماتی، حرکت ادبی خود را آغاز کردم و بعدها اگر جرئت کردم مطالبی بنویسم از همین یادگیری بدون معلم و پرداختن به کارهای ادبی بدون کمک دیگران بود.

مگیر: بازخواست مکن / استسقا: نام مرضی که بیمار بسیار آب بخواهد / شربت: استعاره لذت‌های دنیوی
معنی بیت: اگر حریصانه به لذت‌های دنیوی روی آوردم مرا بازخواست مکن که کار بدی کردم. زیرا همه چیز فراهم بود (تابستان، آب سرد، بیماری تشنگی) من هم نمی‌توانستم مرتکب این کار نشوم (**مفهوم:** گناه کردن به خاطر فراهم بودن عوامل گناه)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس نهم

۱- نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند. (آرامش نداشت)

نیست در دریای بی آرام کشتی را قرار / چون توان در عالم ناساز خود را جمع کرد؟
آسودگی کجا، دل بی تاب من کجا / شوق سفر کجا و قرار وطن کجا

۲- مادرم تو کلی داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است / راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش
از توکل می‌توان آمد سلامت برکنار / کشتی ما را خدا از نا خدا دارد نگاه
صائب چو موج از خطر بحر ایمن است / هر کس عنان به دست توکل سپرده است

۳- هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.

مرا جفا و وفای تو پیش یکسان است / که هر چه دوست پسندد به جای دوست نکوست
غمگین مباش چون خط بطلان نمی‌توان / بر سرنوشت خویش ز چین جبین زدن
تو کار خویش به فضل خدای کن تفویض / به روز دولت و نکبت که کار، کار خداست
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم / لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی

۴- به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

جایی اگر زغیبت او تیره شد جهان / جای دگر ز پرتوش آفاق با ضیاست

از بلند و پست عالم نیست ما را شکوه‌ای / ما از این سوهان ناهموار فارغ گشته‌ایم

چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری / که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی
چه جای شکر و شکایت ز نقش بیش و کم است / چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

۵- خاله‌ام با همه تمکنی که داشت به زندگی درویشانه قناعت کرده بود نه از بخل بلکه به بیشتر از آن احتیاج نداشت.

چه سرمایه سازم که سودم دهد گفت / اگر می‌توانی قناعت قناعت

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر / که یک جو منت دونان به صد من زر نمی‌ارزد

۶- به حرص از شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم / بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

بهار از باده در ساغر نمی‌کردم چه می‌کردم / ز ساغر گر دماغی تر نمی‌کردم چه می‌کردم

در صومعه صوفی چه شوی مُنکرِ حالم / معذور بدار از غلطی رفت که مستم

در شب قدر از صبحی کرده‌ام عیبم مکن / سر خوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

دکتر فاطمه معزی

تست ۶۹: متن «هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.» با کدام بیت قرابت مفهومی ندارد؟

- ۱) بدان قدر که تو جدی نمایی و جهدی / گمان مبر که دگرگون شود هر آنچه قضاست
- ۲) روز و شب مهر تو می ورزم و این راز نهان / کس ندانست به غیر از تو خدا می داند
- ۳) در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست / در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
- ۴) هر نیک و بدی که آید از من به وجود / تو بر سر من نوشته‌ای من چه کم

تست ۷۰: جمله «به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد.» با کدام بیت تناسب دارد؟

- ۱) نکند دوست زنه‌ار از دوست / دل نهادم بر آن چه خاطر اوست
- ۲) کسی کاو فروتن تر و رادتر / دل دوستان بدو شادتر
- ۳) کم خود نخواهی، کم کس مگیر / ممیران کس را و هرگز ممیر
- ۴) فراوان خزینه، فراوان غم است / کم است انده آن را که دنیا کم است

کارگاه متن پژوهی درس نهم

قلمرو زبانی

- ۱- مفاتیح: کلیدها مستقر: ساکن متمکن: ثروتمند ۲- انعطاف جادوگرانه، بحران‌های عصبی، سبک مسجع، منبع بی شائبه
- ۳- پیرترین و جوان‌ترین شاعر پارسی ← بدل معلم اول ← بدل
- ۴- نهاد ← او و مادرم هر دو (نهاد از جمله دوم به بعد به قرینه لفظی حذف شده)
- گزاره ← ۱- برای من قصه‌های شیرینی می گفت. ۲- آن‌ها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. ۳- از این مادر بزرگ زیاد حرف می زدند.
- ۴- عمر درازی کرده [بود] ۵- سخنان جذابی گفته بود. ۶- به او می گفتند «مادر جون» ۷- ورد زبان‌شان بود.
- ۸- مادر جون این طور گفت. ۹- مادر جون آن طور گفت.

قلمرو ادبی

- ۱- «سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچکس شبیه نباشد.» یا «در زبان فارسی احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می شنویم.»
- ۲- معنی بیت ۱: هرگز شنیده‌ایی کسی هم حاضر باشد و هم غایب؟ آن کس منم که خود در میان جمع حضور دارم ولی هوش و حواسم در جای دیگر است. (مفهوم: جسم عاشق در میان جمع اما دلش نزد معشوق است)
- معنی بیت الف: عشق با تو به پایان می رسد. ظهور کن که یاد و نام تو آرامش بخش است. آرامشی که در دل عاشقان طوفانی از شور و هیجان به پا کرده است. (مفهوم: امام زمان (ع) پایان عشق است)
- در بیت اول واژه آرامش و طوفان به یاد تو نسبت داده و متناقض نما است زیرا این دو واژه همزمان آمده است.
- معنی بیت ب: ای عشق! من همیشه و همیشه راجع به تو سخن گفتم تو واقعیتی غیر حقیقی هستی و استعاره‌ها به همراه تو معنی گرفتند. در بیت دوم در ترکیب «حقیقی ترین مجاز» زیرا مجاز و حقیقت هم زمان به عشق نسبت داده شده است.

قلمرو فکری

- ۱- اصیل، پر رنگ، پرآن، نرم ۲- سراچه ذهنم آماس می کرد: گنجایش ذهنم زیاد می شد. (به معلوماتم افزوده می شد).
- از فرط هیجان لگه می دویدم: از شدت شور و هیجان با حالتی بین راه رفتن و دویدن حرکت می کردم.
- ۳- مؤمن هر نیک و بد را به عنوان اراده و خواست خدا می پذیرد و در هر حال تسلیم و راضی است.
- ۴- نویسنده از روی کرامت نفس و تواضع از کاستی‌ها و ضعف‌های آغاز نویسندگی اش عذرخواهی می کند.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس نهم

۱- مروری بر نقش‌های تبعی (به در هشتم مراجعه شود)

۲- املای (واژگان هم آوا و متشابه):

نقض (شکستن) - نغز (نیکو)	طبع (سرشت) - تبع (پیروی/جمع تابع)	خواستن (طلب کردن) - خاستن (بلند شدن)
قدر (اندازه) - غدر (خیانت)	خویش (خود) - خویش (گاو آهن)	گذارن (اجازه دادن، نهادن) - گزاردن (ادا کردن)

قلمرو ادبی درس نهم

۱- پارادوکس یا متناقض نما

رابطه‌ای است میان دو مفهوم متضاد که هم زمان به یک چیز نسبت داده شده باشد. دو مفهوم متناقض باید طوری با هم ترکیب شده باشند که تصور کردن این «ترکیب» از لحاظ منطقی، محال باشد. **مانند:** از تهی سرشار / جویبار لحظه‌ها جاری است
انواع پارادوکس:

۱- به صورت ترکیب: در قالب یک ترکیب اضافی یا وصفی شکل بگیرد. **مانند:**

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم / شهان بی کمر و خسروان بی کلهند (گدایی و در عین حال شاه بودن)
هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای / من در میان جمع و دلم جای دیگر است (غیبت در عین حضور)
گوش ترحمی کو کز ما نظر نپوشد / دست غریق یعنی فریاد بی صداییم

۲- به صورت جمله: که با توجه به معنای بیت یا عبارت به وجود تناقض پی می‌بریم. **مانند:**

گفتن صنم پرست مشو با صمد نشین / گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند (صنم پرستی و با صمد نشستن)
با دلارامی مرا خاطر خوش است / کز دلم یک باره برد آرام را (دلارامی که آرام دل را برده است)
ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی / از این باد ار مدد خواهی چراغ دل بر افروزی

می‌رود بی روی پوش این آفتاب / فرط نور اوست رویش را حجاب

ترکیباتی **مانند:** پیدای نهان - گدایان شاه - دریای آتش - دولت فقر - فقیران منعم - تب سرد - جامه عریانی و پارادوکس دارند.
نمونه‌هایی از پارادوکس:

نکته ۲: تفاوت تضاد و پارادوکس در آن است که در تضاد؛ دو چیز ضد هم به دو چیز نسبت داده می‌شوند و در پارادوکس به یک چیز نسبت داده می‌شوند.

تست ۷۱: در همه ابیات به استثنای بیت آرایه متناقض نما وجود دارد. ۱.

۱) آه گاه از دل زباید زنگ و گه زنگ آورد / ابر گاه از باد جمع و گه پریشان می‌شود

۲) من از آن روز که در بند توام آزادم / پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

۳) گرچه خندم گاه گاهی هم چو شمع / در میان خنده گریانم دریغ

۴) سینه باغی است که گلشن شود از خاموشی / دل چراغی است که روشن شود از خاموشی

تست ۷۲: کدام بیت از آرایه‌های «تناقض، استعاره، کنایه» تماماً برخوردار است؟

۱) در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود / از گوشه ای برون ای ای کوکب هدایت

۲) از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود / زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

۳) ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم / یک ساعت بگنجان در سایه عنایت

۴) این راه را نهایت صورت کجا توان بست / کش صد هزار منزل بیش است در بدایت

روان خوانی: میثاق در دوستی نثر ساده برگرفته از کتاب «نثر فصیح فارسی» از لطفعلی خان صورتگر

محتوا: در بردارنده خاطرات خوش دوران کودکی و ادب آموزی نویسنده

توضیح نکات مهم درس:

متعصب: غیرتمند / تحصیل: کسب، به دست آوردن / مسرور: شادمان، خوشحال / در پی: به دنبال / به سر بریم: کنایه بگذرانیم / چابک دستی: استادی، مهارت / گونه: چهره، صورت / رفته: پاک کرده / ذرافشان: درخشان، روشن / گریبان: بقیه / تبسم: لبخند / سرمست: خوشحال، چاچاه: پرستو / فرخنده: مبارک، خجسته / نمذ: پارچه‌ای کلفت که از پشم یا کرک مالیده می‌سازند برای ساختن کلاه و فرش / تهنیت: مبارک گفتن / خوش خلق: خوش اخلاق / بذله گو: شوخ، لطیفه پرداز / عندلیب: بلبل / انجمن: مجلس / انس: دوستی / دست و پای خویش را گم کرد: کنایه رفتار عادی خود را از دست داد، هول شد / جمع و جور کرد: کنایه کنترل کرد / فروغ: روشنایی / گفتی: انگار / ادا می‌کرده است: انجام می‌داده است / مسرت: شادی / گیوه: نوعی کفش / لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی بندند / قبا: نوعی لباس / متأثر: غمگین / کام: دهان / کامش را شیرین کنیم: کنایه او را خوشحال کنیم / تواضع: فروتنی / چشم درشت: کنایه زیبا و خوش سیما / به زیر افکنده: کنایه شرمگین / شرمسار: خجالت زده / سبک سری: حماقت، فرومایگی / آرمان: آرزو / نهایت: بالاترین / از هر دری سخن در میان آوردیم: درباره هر چیزی سخن گفتیم / از مدرسه بیرون بیایند: کنایه فارغ تحصیل شوند / آرمان: آرزو / نهایت: بالاترین / صراحت: آشکاراییافته گشاده: کنایه خوشرو / چشم درشت: کنایه زیبا و خوش سیما / طفل و نارسیده: کنایه کم سن و سال / مستخدم: کارمند / ادا: انجام / نان اندک: مجازاً روزی و درآمد کم / می‌ساختم: می‌گفتم / لطیفه پرانی: سخنان شوخی / قریحه: استعداد / سلیقه: ذوق، طبع / ملک الشعرا: سلطان شاعران عنوانی برای شاعران درباری که مقامشان از سایرین بالاتر باشد / بالبداهه: ارتجالاً، بدیهه گویی / مدح: ستایش / گیوه: نوعی کفش / قوت طبع: توان قریحه و ذوق / به نقد: در هر حال / شنتفت: شنید / حسن سیرت: خوش اخلاقی / صباحت: خوب رویی، زیبایی / توأم: همراه / مایه: سرمایه / بالجمله: خلاصه / در باب: در مورد / آرمان: آرزو / سالخورده: پیر / دستخوش: در معرض / دور روزگار بر سر ما چرخ خواهد زد: کنایه اتفاقات زیادی پیش می‌آید / تقدیر: سرنوشت / بسزا: شایسته / جانب چیزی نگاه داشتن: آن را محترم شمردن / فروگذاری: کوتاهی / بدیهی: آشکار / میثاق: پیمان / مؤکد ساختن: محکم کردن / نامزد: کاندید / ضبط: حفظ، نگهداری / قاصد: پیک، نامه بر / طهارت: پاکی / دوشیزه سفید روی: استعاره شکوفه / تند باد: استعاره از حوادث / سلب نشود: از بین نرود / کافوری: سفید / کافوری شدن: کافوری شدن / چابک: تند و فرز

درک و دریافت

- ۱- ادبیات سفر و زندگی زیرا در بردارندهٔ خاطرات خوش دوران کودکی و ادب آموزی نویسنده است.
- ۲- تقدیر در دست خداست و هیچ تدبیری آن را تغییر نمی‌دهد. اَلْعَبْدُ یَدْبِرُ و اللّٰهُ یُقَدِّرُ (معنی: بنده تدبیر می‌کند ولی خدا تقدیر می‌کند) تست ۷۳: کدام گزینه با «اَلْعَبْدُ یَدْبِرُ و اللّٰهُ یُقَدِّرُ» تناسب معنایی ندارد؟
 - ۱) تدبیر کند بنده و تقدیر نداند / تدبیر به تقدیر خداوند نماند
 - ۲) یک سر موی بیش و کم نشود / زان په بنگاشت در ازل نقاش
 - ۳) ای آن که ز یک برقی از حسن جمال خود / این جمله هستی را در حال عدم کرده
 - ۴) زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست / تا در میانه خواست کردگار چیست

قرابت معنایی

- ۱- پسرک آواز خوانان از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی با زبان بی زبانی می‌خواهد به ما، که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض تبریک و تهنیت کند. (مفهوم: ظاهر نشان دهندهٔ باطن است)

غم دل به کس نگویم که بگفت رنگ و رویم / تو به صورتم نگه کن که سرایرم (رازهایم) بدانی
برگ خزان رسیده بود ترجمان باغ / از رنگ چهره حال مرا می‌توان شنید
گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست / رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون
- ۲- کودک با ادب و توازی عجیب آن‌ها را گرفت و همین که دید گوسفندان دور شده‌اند و باید برود، دست در جیب کرده، مشتکی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد. (مفهوم: بخشندگی در عین نیازمندی)

هم چو خورشید به ذرات جهان قسمت کن / گر نصیب تو ز گردون همه یک نان باشد
- ۳- می‌خواستیم آزاد و بی‌خیال وقت خود را به شعر و شاعری صرف کرده و با اندک نان بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. (مفهوم: قناعت کردن به مال اندک و در پی ادبیات رفتن)

از علوم گذشتگان ورقی / نزد ایشان به از طلا طبعی

۴- ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی‌کند. (مفهوم: شهرت نان و آب نمی‌آورد)

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد / تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

اگر دانش به روزی در فزودی / ز نادان تنگ روزی تر نبودی

۵- عزیزترین رفقای من که حسن سیرت را با صباحت توأم داشت. (مفهوم: همراهی خوش خلقی و زیبایی)

۱) بر سر کوی تو جان را به خوشی خواهم داد / زان که خوش صورت و خوش سیرت و خوش سیمایی

۲) حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت / آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت

۶- دور روزگار بر سرما چرخ‌ها خواهند زد و تغییرات بی‌شمار خواهند نمود. (مفهوم: ناپایداری احوال دنیا)

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد / هرگز نبود دور زمان بی تبدلی

دل در این پیرزن عشوه گر دهر مبند / کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است

۷- چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد و شب آبستن، چیزی بیرون از حد تصور زاید. (مفهوم: بی‌خبری از تقدیر)

رضا به داده بده و از جبین گره بگشا / که بر من و تو در اختیار نگشاده است

۸- با یکدیگر عهد کنیم که هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته و از کمک و مساعدت یکدیگر

فروگذاری ننماییم. (مفهوم: پایبندی به عهد و دوستی در همه حال)

دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی

۹- و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگه داریم

وفادار باشیم تا جاودان / سخن بشنویم از لب بخردان

تست ۷۴: کدام گزینه با عبارت «عزیزترین رفقای من که حسن سیرت را با صباحت توأم داشت» ارتباط معنایی دارد؟

۱) میان سیرت و صورت خدایا / دل زیبا به از رخسار زیباست

۲) صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر سیرت زیبا بیار

۳) اخلاق زشت و صورت زیبا فضیحت است / کرباس را نه وصله دیبا کند کسی

۴) مردمی در سیرت تو همچو گوهر در صدف / نیکویی در صورت تو همچو نور اندر قمر

تست ۷۵: کدام گزینه با شعر «زندگی رسم پذیرایی از تقدیر است / وزن خوشبختی من، وزن رضایتمندی است» قرابت ندارد؟

۱) زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست / تا در میانه خواسته کردگار چیست

۲) تدبیر چه سود از آن که نتوان / زاد شدن ز بند تقدیر

۳) نقش جمالت نگارخانه مانی / خط سیاه تو روزنامه تقدیر

۴) ساقیا می‌ده که با حکم ازل تدبیر نیست / قابل تغییر نبود ار چه تعیین کرده‌اند

حمید سبزه‌واری در سبزه‌وار متولد شد که بخش عمده اشعار او مربوط به پس از انقلاب اسلامی است.

درس دهم: بانگ جرس قالب: مثنوی

محتوا: پیوند میان انقلاب اسلامی ایران و مبارزات مردم فلسطین را به تصویر می‌کشد. و مردم را به مبارزه‌طلبی فرا می‌خواند.

بیت ۱- زمان آن رسیده‌است که آماده حرکت و قیام شویم و قصد کنیم از تمام موانع و سختی‌های راه بگذریم. **(مفهوم:** دعوت به مبارزه‌طلبی)

بیت ۲- از گوشه و کنار صدای کوچ و حرکت به گوشم می‌آید، صدای زنگ کاروان به نشانه حرکت بلند شد وای بر من که هنوز خاموش و بی حرکت مانده‌ام. **(مفهوم:** خود اتهامی و سرزنش خود به دلیل عدم آمادگی)

بیت ۳- رزمندگان دلاور راه قیام و مبارزه را درپیش گرفته‌اند و آماده حرکت و هجوم به سوی دشمن هستند. **(مفهوم:** آماده مبارزه و حرکت شدن)

بیت ۴- ای برادر! زمان حرکت فرا رسید، راه درازی در پیش داریم؛ نترس؛ شتاب کن، تلاش و اراده محکم، چاره‌ساز خواهد بود. **(مفهوم:** با وجود طولانی بودن راه سفر، همت مشکل‌گشا است)

بیت ۵- هنگام سفر و حرکت و قیام فرا رسید، باید اسب خود را در دشت‌ها به حرکت درآوریم و تا سرزمین مقدس فلسطین پیش برویم. **(مفهوم:** مقدس بودن سرزمین فلسطین و تلمیح به داستان موسی(ع) و شنیدن ندای حق در صحرائی در جانب راست کوه طور)

بیت ۶- سرزمین فلسطین پُر اسرائیلی‌ها است. امام خمینی پیشرو و رهبر این کاروان است لشکر است و موانع و مشکلات بر سر راه وجود دارد. **(مفهوم:** اشاره به رهبری امام خمینی و وجود دشمن صهیونیستی - تلمیح به داستان موسی(ع) و فرعون)

بیت ۷- ای برادر! دشمن، سرزمین ما(فلسطین) را اشغال کرده و این برای ما، ننگ بزرگی است. **(مفهوم:** توصیه به بیرون راتدن اشغالگران از فلسطین)

بیت ۸- از طرف رهبر دستور رسیده است که باید این خانه(سرزمین فلسطین) را از دست دشمن (اسرائیلیان) پس بگیریم و تخت و نگین (فلسطین) را از دست اهریمن(اسرائیل) آزاد سازیم. **(مفهوم:** توصیه به بیرون راتدن اشغالگران از فلسطین - تلمیح به داستان سلیمان(ع) و شیطان)

بیت ۹- یعنی امام خمینی قصد نابودی اسرائیلیان کرده است، ای دوستان باید رهبر خود را کمک کنیم. **(مفهوم:** تاکید بر اطاعت از امام و ولی - تلمیح به موسی و سامری گوساله پرست)

بیت ۱۰- طبق حکم و فرمان رهبر(امام خمینی) باید بر سرزمین اشغال شده فلسطین حمله کنید حتی اگر همه دشت، دریایی از خون شود، باز هم باید به پیش بروید. **(مفهوم:** پیروی از فرمان رهبر و نبرد خونین با غاصبان فلسطین)

بیت ۱۱- اطاعت از فرمان رهبر واجب است. حتی اگر از آسمان شمشیر نیز ببارد، کار سخت و دشواری نیست. **(مفهوم:** واجب بودن پیروی از رهبر حتی در سخت‌ترین شرایط)

بیت ۱۲- ای عزیز من! بلند شو و آماده هجوم به سوی دشمن باش. اگر شمشیر هم از آسمان ببارد، وجود خود را در مقابل شمشیر قرار بده و شجاعانه مقاومت کن **(مفهوم:** حرکت و حمله به سوی دشمن - مقاومت در برابر حملات دشمن)

بیت ۱۳- عزیز من! بپا خیز تا به منطقه جولان حمله کنیم و از آن جا با تاخت و تاز و شتابان تا مرز کشور لبنان پیش برویم. **(مفهوم:** دعوت به شتاب برای آزادی فلسطین)

بیت ۱۴- آن سرزمینی که در هر گوشه و کنارش، شهدای بسیاری آرمیده‌اند و در هر کوچه و محله‌اش، غم و اندوهی پنهان است.

بیت ۱۵- ای عزیز من، غم و اندوه مردم لبنان، ما را بسیار دردمند ساخته و مصیبت قتل عام مردم روستای دیر یاسین همه ما را اندوهگین و غصه دار کرده است. (مفهوم: آزار دیدن و از بین رفتن توان مردم - تلمیح به کشتار مردم لبنان)

بیت ۱۶- باید با تمام وجود، اسرائیلی‌های ناپاک را از سرزمین فلسطین راند و از آن جا حفاظت کرد. باید از ایران تا فلسطین با تمام توان و نیرو پیش رفت. (مفهوم: با تمام توان به پیش رفتن و دفاع از فلسطین)

بیت ۱۷- ای عزیز من، برخیز و صدای رهبر را بشنواکنون امام ما، پرچم این مبارزه را بر دوش گرفته و آماده حرکت و مبارزه است.

بیت ۱۸- تکبیرگویان بر اسب تندرو بنشین و دعوت رهبر را لبیک بگو (اجابت کن)، مقصد و هدف بیت المقدس است که پا به پا و همراه رهبر باید حرکت کرد. (مفهوم: پیروی از فرمان رهبر)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس دهم

بیت ۴- گاه سفر آمد برادر، ره دراز است / پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است
به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل / که گر مراد نیابم به قدر وسع کوشم
در نه قدم ارچه راه بی پایان است / کز دور نظاره کار نامردان است
گر چه آخر روز است و راه منزل دور / هنوز اگر قدمی می نهی به هنگام است

بیت ۱۱- جانان من برخیز و آهنگ سفر کن / گر تیغ بارد، گو ببارد، جان سپر کن
در موج حادثه چین بر جبین مزین / گر تیغ کین ز چرخ ببارد امان خواه
مگو با من که در کویم بلا و فتنه می بارد / ز باران چه ترسانی حدیث تیر باران گو
هر که طلب کار توست روی نتابد ز تیغ / وان که هوادار توست بازنگردد به تیر

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس دهم

قلمرو زبانی

- ۱- زنگ: جرس کوچ: رحیل واجب گردانیدن: فرض ۲- جولان: تاخت و تاز
۳- شش جمله ۴- هامون: دشت قبطیان: ساکنان مصر قدیم طور: نام کوهی

قلمرو ادبی

- ۱- جناس تام: جولان یکی به معنی منطقه‌ای در لبنان و دیگری تاخت و تاز جناس ناهمسان: تنگ و ننگ
۲- برگ سفر بر باره بستن: آماده سفر (مبارزه) شدن غلم بر دوش گرفتن: آماده مبارزه شدن

قلمرو فکری

- ۱- فرعونیان و قبطیان: اسرائیلی‌ها و غاصبان موسی: امام خمینی نیل: مشکلات
۲- هنگام سفر و حرکت و قیام فرا رسید، باید اسب خود را در دشت‌ها به حرکت درآوریم و تا سرزمین مقدس فلسطین پیش برویم.
۳- بلی چون لحن سخن حماسی است و خواننده را به مبارزه، قهرمان بودن و ملی بودن دعوت می کند.
۴- آماده حرکت بودن. ۵- تخت: سرزمین فلسطین نگین: قدس شریف اهریمن: اسرائیلی‌ها

رباعی

ای کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش / وز تشنگی‌ات، فرات در جوش و خروش
جز تو که فرات، رشحه ای از یم / توست دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش
ای (ابوالفضل) کعبه در سوگ تو سیاه پوش است و کعبه در ماتم تو سیاه پوش شده است و از تشنگی تو رود فرات نا آرام و بی قرار

است. (مفهوم: عزادار بودن تمام جهان برای حضرت عباس)
رود فرات در مقابل تو مانند قطره است و من جز تو دریایی را سراغ ندارم که مشک به شانه بگیرد، تو مانند دریایی هستی که مشک آب بر دوش کشیدی. (مفهوم: اشاره به معرفت و جان فشانی حضرت عباس دارد - تلمیح به داستان ابوالفضل عباس)

قربانیت: نگشت از لب او کامیاب رود فرات / به خاک خواهد از این غصه روز و شب غلتید

لب تشنه چون شهید شد بر لب فرات / از این سبب فرات بود شرمسار

رسم فداکاری خوش آموخته ای / خود را برای دیگران سوخته ای

تست ۷۶: معنی واژه «داغ» در کدام گزینه متفاوت است؟ ۳

۱) ای خضر غیر داغ عزیزان و دوستان / حاصل تو را زندگی جاودانه چیست؟

۲) پر از درد ایران پر از داغ شاه / که با سوگ ایرج نتابید ماه

۳) عشق داغی است که تا مرگ نیاید نرود / هر که بر چهره از این داغ نشانی دارد

۴) هر دمی دیدن آن داغ که خاقانی راست / چشم بند امل از چشم بشر بگشایید

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس دهم

نکته: املائی (واژگان هم آوا و متشابه):

سفر (کوچ) - صفر (از ماه‌های عربی)	فرض (واجب) - فرز (چالاک و زرنگ)
-----------------------------------	---------------------------------

تست ۷۷: در کدام بیت غلط املائی وجود دارد؟ ۲

۱) هم چنان مرد مجاهد نان دهد / چون بر او زد نور طاعت جان دهد

۲) آیش هنوز می رسد از رشه جگر / آن سبزه ها که زینت بستان حسن توست

۳) اگر این شکر ببینند محدثان شیرین / همه دست ها بخایند چو نیشکر به دندان

۴) تا ز هر دستی بدانی آن که در ایام خویش / اندرین صنعت ندارم در همه عالم نظیر

قلمرو ادبی درس دهم

۱- حسن تعلیل

آرایه حسن تعلیل یعنی به کاربردن علتی ادبی و شاعرانه برای امری به جهت قانع کردن مخاطب که این علت خلاف واقعیت و خلاف عقل است و در واقع نامطابق با دلایل عقلی و علمی است. این علت سازی در واقع مبتنی بر تشبیه است برای نمونه در بیت تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دلبد

شاعر علت ابری بودن قلّه دماوند را این گونه توجیه می کند که می خواهد از چشم مردم دور باشد.

نکته ۱: یکی از راه‌های پیدا کردن حسن تعلیل وجود «تا» که تعلیل، از آن، به این دلیل و است.

از آن مرد دانا دهان دوخته است / که بیند که شمع از زبان سوخته است

نکته ۲: معمولاً حسن تعلیل‌ها اغراق دارند که این اغراق کم یا زیاد است. و حسن تعلیل در ۹۰٪ با تشخیص همراه است. مثال:

۱- ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش / وز تشنگی ات فرات در جوش و خروش

۲- بنالد جامه چون از هم بدری / بگرید رز چو شاخ او ببری

۳- در سرایی نشاید بر آشنایان بست / مجال خواب نمی‌باشدم ز دست خیال

۴- دلم خانه مهر یار است و بس / از آن می‌نگنجد در آن کین کس

- ۵ - رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار / گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد
۶ - دانی چرا نشیند سعدی به کنج خلوت / کز دست خو برویان بیرون شدن نیارد
۷ - مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشان را / که باد غالیه سای است و خاک عنبر بوست
۸ - خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان‌دیده / که اندر خاک می‌جوئید ایام جوانی را
- تست ۷۸:** در کدام بیت آرایه‌ی «حسن تعلیل» به کار نرفته است؟ ۴

- (۱) زحسرت لب شیرین هنوز می‌بینم / که لاله می‌دمد از خون دیده‌ی فرهاد
(۲) مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر / که تا بزاد و بشد جام می‌ز کف نهاد
(۳) - لاله چو شهیدان همه آغشته به خون شد / سر از غم کم عمری خود در کفن آورد
(۴) به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله / به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
- تست ۷۹:** در همه گزینه‌ها به جز گزینه ... حسن تعلیل مشهود است. ب

- (الف) شمع اگر زان لب خندان به زبان لافی زد/ پیش عشاق تو شب‌ها به غرامت برخاست
(ب) مکنید دردمندان گله از شب جدایی/ که من این صبح روشن ز شب سیاه دارم
(ج) در هر طرف ز خیل حوادث کمین گهی است/ زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر
(د) به یک کرشمه که در کار آسمان کردی/ هنوز می‌پرد از شوق چشم کوکب‌ها
- ۲- مروری بر جناس** (به قلمرو ادبی درس اول مراجعه شود)

جناس ناقص حرکتی: یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها و اختلاف آن‌ها در مصوت‌های کوتاه است. **مانند:**

باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین / باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین
ای رفیق آن چه از بلاي عشق بر من می‌رود / گر به تُرک من نمی‌گویی به تُرک من بگوی
گرم باز آمدی محبوبِ سیم اندام سنگین دل / گُل از خارم برآوردی و خار از پای و پا از گُل

گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن **نثر: از سیدضیاءالدین شفيعی**

محتوا: نوشته‌ای است درباره‌ی سالروز انقلاب شکوهمند اسلامی، و بیان جلوه‌های زیبای بیست و دوم بهمن و پیروزی انقلاب در همه‌ی طبقات هفت آسمان شور و شوق و شادی برپا بود. خورشید در جشن بی‌پایان پیروزی انقلاب بر بلندای جهان ایستاده بود و برای تولد جمهوری اسلامی، صدای شادی سر می‌داد.

بیست و دوم بهمن آرام آرام پس از مبارزات و سختی‌های زیاد نزدیک شد و در کشور ما جاودانه گشت و ما در پناه امام خمینی قرین رحمت الهی شدیم و آزادی و استقلال را به دست آوردیم.

کم کم تقدیر این انقلاب ارزشمند در کشور ما شکل گرفت. ما فرا رسیدن این پیروزی را گرامی می‌داریم و یاد ایثارگرانی که در این حماسه بزرگ شرکت داشتند، در ذهن و خاطره خود به خوبی گرامی خواهیم داشت.

تست ۸۰: کدام بیت با عبارت زیر قرابت مفهومی ندارد؟ ۲ تقدیرش این بوده
«بیست و دوم بهمن ماه در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه‌های بلند و برف گیر آمد.

- (۱) منتظران بهار بوی شکفتن رسید / مژده به گل‌ها برید یار به گلشن رسید
(۲) مَهر قبول بر ورق من زد آسمان / این داغ همچو لاله احمر به من رسید
(۳) زین چمنستان کنون بستن مژگان خطاست / آینه صیقل زنید دیده به دیدن رسید
(۴) سرو خرامان ناز حشر چه نیرنگ داشت / هر چه ز من رفته بود باز به مسکن رسید

قالب شعر: مثنوی

درس یازدهم: یاران عاشق

محتوا: شاعر جهاد و شهادت، شور و عشق انقلابی و جان فشانی پاک بازان و شهیدان را به تصویر می کشد.

بیت ۱- بیا راه و رسم عاشقی را به جا بیاوریم و به عشق احترام بگذاریم واز یاران عاشق پیشه(آزادگان و شهیدان) صحبت کنیم.

(مفهوم: سخن گفتن از عاشقان و توصیه به عاشق ماندن)

بیت ۲- از آنهایی صحبت کنیم که وجودشان را در راه عشق فدا کردند خطرها را با جان و دل پذیرفتند و جان فشانی کردند.(مفهوم:

پر خطر بودن راه عشق و پاکبازی شهدا)

بیت ۳- از آنهایی بگوییم که فریاد روشنگرانه و هدایتگرشان همانند خورشیدی از وجود(گلوی) پر از امید و روشنی بخششان شنیده

می شد و فریادشان نوید پیروزی می داد. (مفهوم: کلام شهدا امید آفرین و آگاهی بخش است)

بیت ۴- چه عاشقانه به دنبال شوریدگی بودند وبا از خود از گذشتگی و نثار خونشان، صدای عشق را به گوش همه مردم می رسانند و

برای شهادت تلاش می کنند.(مفهوم: جانفشانی شادمانه و عاشقانه شهدا)

بیت ۵- در عین جانبازی و در نهایت خوش حالی از شهادت سخن می گویند و این گونه سرود عشق را می خوانند (مفهوم: شوق و

اشتیاق شهادت داشتن)

بیت ۶- ای کسی که ما و معشوق ما(خدا) را انکار می کنی و عشق ما را نمی پذیری، جرات انکار را بر جان ما بزن (و با این کار بر

روح ما آسیب وارد کن. (مفهوم: عاشق از انکار دیگران و آزار روحی آنها هراسی ندارد)

بیت ۷- به ما زخم بزن و وجودم را بیزار که این انکار همانند مرهمی، دردهایمان را درمان می کند. زیرا مردن بدون داشتن صدمه و

زخم، سبب غم و اندوه عاشق می شود.(مفهوم: درد عشق برای عاشق عین درمان است)

بیت ۸- از این که از شدت عذاب عشق در رنج هستی اعتراض نکن و حرفی نزن، آگاه باش که اولین شرط عشق، سکوت و رازداری و

تحمل سختی های عشق است.(مفهوم: تأکید بر سکوت و رازدار بودن و تحمل سختی های عشق)

بیت ۹- نگاه کن که این شهیدان عاشقی که در کشور در خاک خفته اند، درست است سخنی نمی گویند، اما راهشان همیشه ادامه دارد و

فریادشان تا بی نهایت شنیده می شود.(مفهوم: فراگیر شدن فریاد حق طلبی شهدا در سطح جهان)

بیت ۱۰- بیایید با عاشقان و شهیدان پیمان ببندیم تا راهشان را ادامه دهیم و از آنها و آرمان هایشان حمایت کنیم(مفهوم: میثاق با

خون شهدا، حمایت از راه شهیدان که عاشقان واقعی اند)

قلمرو فکری(قرابت معنایی) درس یازدهم

بیت ۱- بیا عاشقی را رعایت کنیم / ز یاران عاشق حکایت کنیم

می فزاید جان، حدیث عاشقان بسیار گو / بگذر از افسانه اغیار و حرف یار گو

بیا تا عاشقی از سر بگیریم / جهان خاک را دز زر بگیریم

چرا عاقلان را نصیحت کنیم / بیایید از عشق صحبت کنیم

بیت ۲- از آنها که خونین سفر کرده اند / سفر بر مدار خطر کرده اند

از آنان که در جبهه عاشق شدند / و با یک تبسم شقایق شدند

از آن سینه سرخان که پَر پَر شدند / به بوی بهشت معطر شدند

عاشق که شدی تیر به سر باید خورد / زهری که رسد همچو شکر باید خورد
به خون خود آغشته و رفته‌اند / چه گل‌های رنگین به جوارها

بیت ۴- چه جانانه چرخ جنون می‌زنند / دف عشق با دست خون می‌زنند

از آنان که از تیره آتش اند / به دور زمین خط خون می‌کشند
گر مرد رهی میان خون باید رفت / از پای فتاده سرنگون باید رفت

بیت ۵- به رقصی که بی‌پا و سر می‌کنند / چنین نغمه عشق سر می‌کنند

من واژگون من واژگون من واژگون رقصیده‌ام / من بی‌سر و بی‌دست و پا در خواب خون رقصیده‌ام

بیت ۷- بزنی زخم این مرهم عاشق است / که بی‌زخم مردن غم عاشق است

ای درد توام درمان در بستر ناکامی / وی یاد توام مونس در گوشه‌ی تنهایی
کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت / با زخم‌نشان سرفرازی نگرفت

چه زخم است این که مرهم ساز جان است / چه درد است این که درمان می‌نماید

زخم را مرهم شمار و طالب دارو مباش / درد را از دست بگذار و ز درمان بگذر

بیت ۸- مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشی است هان اولین شرط عشق

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند / کان را که خبرشد، خبری باز نیامد

لاف تقرب مزین به حضرت جانان / ز آن که خموشند بندگان مقرب

عاشقان کشتگان معشوقند / برنیاید زکشتگان آواز

هر که را اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند

جمال حقیقت کسی دیده باشد / که در باز گفتن زبانی ندارد

بیت ۹- ببین لاله‌هایی که در باغ ماست / خموشند و فریادشان تا خداست

بلبلان چمن عشق تو همچون سوسن / همه تن، جمله زبانند ولی خاموشند

جمله در تسبیح و در تقدیس مست حیرتند / صد هزاران لاله سیراب از صحن چمن

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند / مه همه مستمعی فهم کند این اسرار

بیت ۱۰- بیا با گل لاله بیعت کنیم / که آله‌ها را حمایت کنیم

به بوی شهادت شکوفا شویم / بیا حافظ نام گل‌ها شویم

شهیدانمان را زیارت کنیم / به آله‌عرض ارادت کنیم

بیا سینه‌چاک شهیدان شویم / صمیمانه، خاک شهیدان شویم

تست ۸۱: بیت « بزنی زخم این مرهم عاشق است / که بی‌زخم مردن غم عاشق است » با کدام بیت ارتباط معنایی بیشتری دارد؟ ۱؟

۱) سعدیا عاشق صادق زبلا نگریزد / سست عهدان ارادت ز ملامت برمند

۲) بلا و محنت هجران، چه حال است این که پیوسته / نصیب جان مجروح من درویش می‌آید

۳) ای رفیق آن چه از بلائی عشق بر من می‌رود / گر به ترک من نمی‌گویی به ترک من بگوی

۴) عاشقی بر خویشتن چون پيله گردِ خوبشتن / ورنه بر خود عاشقی جانباژ چون پروانه باش

تست ۸۲: بیت « مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشی است هان اولین شرط عشق » با کدام بیت ارتباط معنایی کمتری دارد؟ ۱؟

۱) خویشتن سوزیم و جان بر سر نهتده شمع وار / هر کجا در مجلسی شمعی است ما پروانه‌ایم

۲) از تن دوست در سرای مجاز / جان برون آید و نیاید راز
 ۳) طریق عشق ز پروانه می توان آموخت / که سوخت جان عزیز و خموش رفت و گذشت

۴) گفتم که سوخت جانم از آتش نهانم / گفت: آن که سوخت او را کی ناله یا فغان است؟ پاسخ کارگاه متن پژوهی درس یازدهم

قلمرو زبانی

۱- مُنکِر: انکار کننده مدار: مسیر، جای گردش

۲-

فعل	بن مضارع	صفت فاعلی	صفت لیاقت	صفت مفعولی
خواندم	خوان	خوانا-خواننده	خواندنی	خوانده

قلمرو ادبی

۱- تشبیه (بیت ۱۴) دف عشق (عشق به دف تشبیه شده است) متناقض نما (بیت ۷) مرهم بودن زخم، متناقض نماست

۲- قالب هر دو مثنوی است. مضمون شعر «یاران عاشق»: تکریم شهید و شهادت و حمایت از آرمان‌های شهدا

مضمون شعر «زاغ و کبک»: پرهیز از تقلید کورکورانه و خودباختگی

قلمرو فکری

۱- یاران عاشق: شهدا و رزمندگان اسلام - ویژگی‌ها: آگاهی بخشی - روشنی بخشی ۲- تداوم بخشی و حمایت از آرمان‌های شهدا

۲- الف) مفهوم: سکوت و راز داری، متناسب با بیت ۸ «مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشی است هان اولین شرط عشق

معنی بیت: ای بلبل، عشق ورزی واقعی را از پروانه یاد بگیر زیرا آن عاشق دل سوخته، جانش را در راه معشوق داد ولی صدا و اعتراضی از وی بلند نشد.

ب) مفهوم: دشواری راه عشق و بلاکش بودن عاشق، متناسب با بیت هفتم «بزن زخم این مرهم عاشق است»

معنی بیت: شما از رنج و سختی‌های عشق، دوری نکنید زیرا عشق محافظ شماست و شما اهل رنج و سختی هستید.

رباعی:

از چنبر نفس رسته بودند آنها / بت‌ها همه را شکسته بودند آنها

پرواز شدند و پر گشوند به عرش / هر چند که دست بسته بودند آن‌ها

شهیدان از محدودیت‌ها و تنگناهای زندگی دل‌کنده بودند و تمام ارزش‌های کاذب را زیر پا گذاشته و نفی کرده بودند.

رزمندگان پرواز کردند و به آسمان رفتند، با این‌که دستانشان را بسته بودند و اسیر شده بودند. (مفهوم: زرهایی از دام نفس و ترک

تعلقات دنیا که این شعر در ستایش شهدای غواص سروده شده است - تلمیح به ماجرای ۷۵ غواص دست بسته)

قربت معنایی

از چنبر نفس رسته بودند آنها / بت‌ها همه را شکسته بودند آنها

ز خارزار تعلق، کشیده دامن باش / به هر چه می‌کشدت دل از آن گریزان باش

ریشه در خاک تعلق نیست اهل شوق را / می‌رود بیرون ز دنیا پای کوبان گرد باد

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مهین مهرورزان که آزاده‌اند / بریزند از دام جان تارها

پرواز شدند و پر گشوند به عرش / هر چند که دست بسته بودند آن‌ها

تن ستاده، دل رونده چون تو کیست / بال و پر بسته، پرنده چون تو کیست
پای تن بگذار و با بال روان پرواز کن / تاج قرب ار خواهی این راه به سر باید شدن
تست ۸۳: کدام گزینه با رباعی بالا تناسب معنایی بیشتری دارد؟ ۲
۱) می توان صد رنگ گل در هر نگاهی دسته کرد / پس که رنگ چهره آن ماه سیما نازک است
۲) کمال آینه از سادگی و بی رنگی است / خوشم که پاک شد از آن نقش مختلف گهرم
۳) خاک شو گر مهر او داری کز آن خورشید رخ / هر که ختک ره نشد یک ذره ره سوبش نیافت
۴) صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را / خوبی چه بدی داشت که یک بار نکردی؟؟

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس یازدهم

اوابسته های پسین - صفت بیانی

همان طور که می دانید ، صفت بیانی ، برای توضیح و وصف یک واژه به کار می رود . واژه ای که وصف می شود موصوف نام دارد .
انواع صفت بیانی

۱) **صفت مطلق (ساده):** خصوصیات موصوف را می رساند . پاک، روشن، عاقل، بی باک، ترسو، خوشمزه، منظور از صفت ساده از نظر ساخت ظاهری نیست) مثال: انسان بی باک / هوای پاک
۲) **صفت فاعلی:** برانجام دهنده کار دلالت می کند؛ اساس این نوع صفت بر پایه بن مضارع و ماضی است که به شیوه های زیر ساخته می شود.

الف) بن مضارع + نده ← شنونده / گوینده / راننده / خواننده / جهنده

ب) بن مضارع + ا ← دانا / شنوا / زیبا / گویا / جویا

پ) بن مضارع + ان ← گریان / دوان / خندان / تابان

ت) بن ماضی / مضارع + گار ← پروردگار / آموزگار

ث) بن ماضی + ار ← گرفتار / خواستار

ج) بن + گر ← توانگر / دادگر

چ) اسم / صفت + گر ← زرگر / رزשنگر

ح) بن فعل / اسم / صفت + بن مضارع ← خدا شناس / راستگو

۳) **صفت مفعولی:** صفتی است که کار بر آن واقع می شود. بن ماضی + ه / ه (=) ← رفته، نشسته، دویده **مثال:** مرغ پریده

۴) **صفت لیاقت:** شایستگی موصوف را بیان می کند. مصدر + ی ← رفتنی ، نوشیدنی، گفتنی **مثال:** مناظر دیدنی

۵) **صفت نسبی:** صفتی است که به کسی، جایی، جانوری یا چیزی نسبت داده می شود. بر اساس شیوه های زیر ساخته می شود:

الف) اسم + ی ← ایرانی، نیلوفری، آسمانی ...

ب) اسم + ینه ← سیمینه، زرینه، پشمینه

ج) اسم + ین ← زرین، آهنین، پشمین

د) اسم + انی ← روحانی، نورانی، جسمانی

ه) اسم + انه ← مردانه، شاهانه، کودکانه

و) اسم + ه ← سبزه، سفیده

ی) اسم + چی ← تفنگ چی، بولدوزر چی

نکاتی کلیدی در مورد صفت بیانی

نکته ۱- به جز برخی صفات مبهم که گاهی پسین واقع می‌شوند؛ مانند (نکاتی چند و انسان دیگر) و یا صفت‌های شمارشی ترتیبی نوع دوم مانند (درس چهارم) به سایر صفت‌هایی که پس از اسم واقع می‌شوند، صفت بیانی می‌گویند.

نکته ۲- از تمامی بن‌ها، صفت فاعلی مطابق با هر چهار الگو ساخته نمی‌شود. مثال:

از «راندن» فقط راننده گریستن» گرینده و گریان گذشتن: گذرنده و گذرا و گذران

نکته ۳- از تمامی اسم‌ها، صفت نسبی مطابق با تمامی الگوها ساخته نمی‌شود. مثلاً

اسم+ی (ایرانی) اسم+ی یا انی (روحی و روحانی)

تست ۸۴: با توجه به ابیات زیر، نوع «ی» در کدام واژه‌ها یکسان است؟ ج

۱) گل نارنج و تنگ آب و ماهی / صفای آسمان صبحگاهی

۲) سحر دیدم درخت ارغوانی / کشیده سر به بام خسته جانی

۳) به گوش ارغوان، آهسته گفتم / بهارت خوش که فکر دیگرانی

الف) ارغوانی - صبحگاهی (ب) خسته جانی - دیگرانی (ج) ارغوانی - خسته جانی (د) صبحگاهی - دیگرانی

تست ۸۵: در متن «در ادبیات گذشته و ادبیات عرفانی از شیوه تمثیل استفاده شده است تا مطلب برای ما پذیرفتنی شود و به مقصود

بلند شاعر نایل شویم.....» کاربرد تمامی وابسته‌های مذکور وجود دارد به جز گزینه..... ۲

۱) صفت نسبی ۲) صفت فاعلی ۳) صفت بیانی مطلق ۴) صفت مفعولی

تست ۸۶: در متن زیر چند وابسته پسین وجود دارد؟ ۱

«به کمک بازنویسی می‌توانیم متون ادبی گذشته را به زبان معیار امروز در آوریم و عناصر کهنه آن‌ها را تغییر دهیم و جای واژه‌های

مهجور آن‌ها، تعابیر آشنا بنشانیم و از این راه، مفاهیم دقیق آن‌ها را به نسل امروز منتقل سازیم.»

۱) چهارده ۲) پانزده ۳) شانزده ۴) هفده

نکته ۴- صفت سنجشی برتر یکی دیگر از صفات بیانی است که در کتاب ذکر نشده است. آشکارتر، خوب تر (صفت ساده + تر)

تمرین:

۱- نوع صفت‌های بیانی زیر را مشخص کنید و برای هر کدام موصوفی مناسب بنویسید؟

آهین - گویا - روشن - بلورین - نوشیدنی - سازگار - نورانی - گذشته - خانگی - شاهانه - آسمانی - ستمگر - نورانی - پلاسیده

۲- جدول زیر را کامل کنید.

فعل	بن مضارع	صفت فاعلی	صفت مفعولی	صفت لیاقت
می‌سوزد				
می‌سازد				

۲- نکته املائی (واژگان هم آوا و متشابه):

سَفَر (کوچ) - صَفَر (ماهی از تقویم قَمَری)	مُنکَر (انکار کننده) - مَنکَر (زشت)	سَخَر (صبحگاه) - سِحَر (جادو)
--	-------------------------------------	-------------------------------

قلمرو ادبی درس یازدهم

متناقض نما یا پارادکس: مراجعه شود به قلمرو ادبی درس نهم

شعر خوانی: صبح بی تو

قالب: غزلی از قیصر امین پور

محتوا: انتظار ظهور مهدی(ع) و عشق و علاقه نسبت به او

۱- صبح بدون تو مانند عصر یک روز جمعه، ملال آور است و بدون تو مهربانی عین دشمنی است. (مفهوم: زمان بدون امام زمان(عج) ملال آور است.)

۲- بدون حضور تو عشق معنایی ندارد و کار عشقبازی تعطیل است، عشق زمان نمی‌شناسد و از شنبه و جمعه بی‌خبر است. (مفهوم: عشق وابسته به زمان خاصی نیست.)

۳- انسان‌های جغد صفت، در گوشه‌ای از این سرزمین، ظهور تو را باور نمی‌کنند و حاشا می‌کنند [ولی باید گفت] که حتی خاک این ویرانه‌ها که جغدصفتان بر آن زندگی می‌کنند، نشانه و محبتی نسبت به امام زمان دارند. (مفهوم: فراگیر بودن عشق و محبت به امام زمان(عج) در تمام نقاط این سرزمین احساس می‌شود.)

۴- خواستم از رنج دوری او شکوه کنم اما یادم آمد که عشق با رنج و ناراحتی، خویشاوند است. (مفهوم: عشق همواره با رنج دوری معشوق همراه است.)

۵- قلب امام که در دوری از منتظران، آزرده و جریحه دار است، چونان کبوتری با بی‌قراری ددر آرزوی دیدار عاشقان، پرواز می‌کند. (مفهوم: بی‌قراری امام زمان(عج) در آرزوی دیدار منتظران)

۶- آن کسی که نجات دنیای پُر از پاکی و روشنی را چون کلیدی در دستش دارد، ناگهان قفل تیرگی را باز می‌کند و ظلم و ستم و جهل را از بین می‌برد. (مفهوم: امام زمان(عج) نجات دهنده جامعه از ظلم و برقرار کننده پاکی و عدالت است.)

درک و دریافت

۱- لحن غزل، حزن آلود است، در هنگام خوانش باید با کشش‌های آوایی، به صورت نرم و لطیف بر تأثیر خوانش خود بیفزاییم.

۲- از دیدگاه شاعر، لحظه‌های انتظار، لحظه‌های تلخ دوری است که این تلخی‌ها، همزاد عشق است. دوران انتظار، سراسر بی‌قراری و غم است، تا زمانی که امام، با ظهورش تیرگی‌های ظلم را کنار بزند و دروازه شهری از پاکی و صفا به روی منتظران بگشاید.

تست ۸۷: «صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد / بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد» با گزینهتناسب دارد؟ ۱

۱) دلی که بی تو بهشت نعیم می‌خواهد / برای خویش عذابی الیم می‌خواهد

۲) خدای عشق، تو را برگزیده فرمان داد / چرا که طور دل ما را کلیم می‌خواهد

۳) به طور عشق تو هر بی‌خبر ندارد راه / که حرمتی که تو داری، حریم می‌خواهد

۴) همیشه دست نیازم به سوی توست دراز / که مرد، حاجت خود از کریم می‌خواهد

تست ۸۸: بیت «خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد / عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد» با کدام گزینه قرابت کمتری

دارد؟ ۲

۱) در ره عشق که از سیل بلا نیست گذر / کرده‌ام خاطر خود را به تمنایی تو خوش

۲) قادری بر هر چه می‌خواهی مگر آزار من / زان که گر شمشیر بر فرقم نهی آزار نیست

۳) گفتمش دم به دم آزار دل زار مکن / گفت اگر یار منی شکوه ز آزار مکن

۴) عشق، دعوی می‌کنی بارِ بلا بر دوش نه / نقد خود بر سنگ زن، بنگر عیار خویش را

داستان حماسی است از شاهنامه فردوسی که دارای ویژگی‌های داستانی، قهرمانی، ملی و خرق عادت است.

درس دوازدهم: کاوه دادخواه

قالب شعر: مثنوی

محتوا: روایت پیروزی ملت ستم‌دیده بر حکومت ظلم و تباهی است. ضحاک مظهر خوی شیطانی و کاوه نماد مردم دردمند است.

بیت ۱- وقتی ضحاک بر ایران پادشاه شد، حکومت او هزار سال به درازا کشید. (مفهوم: اشاره به دوره هزار ساله حکومت ضحاک)

بیت ۲- راه و روش خردمندان از بین رفت و انسان‌های بی‌خرد و دیو صفت به شهرت رسیدند. (مفهوم: دگرگون شدن ارزش‌ها و چیرگی زشتی و پلیدی و ظلم بر جامعه)

بیت ۳- علم و فضیلت و معرفت، بی‌ارزش شد و جادوگری و فریبکاری ارزشمند شد. راستی و درستکاری از بین رفت و ظلم و ستم به مردم رایج شد. (مفهوم: از بین رفتن ارزش‌ها و رواج ضد ارزش‌ها)

بیت ۴- روزگار طولانی بدین گونه سپری شد؛ و ضحاک در سختی و تنگنا افتاد. (مفهوم: سقوط و تنگنای حکومت ضحاک)

بیت ۵- آن گونه شده بود که ضحاک (از ترس و اضطراب) در همه اوقات نام فریدون بر زبانش جاری بود و پیوسته از او سخن می‌گفت. (مفهوم: ترس و نگرانی ضحاک از فریدون)

بیت ۶- ضحاک بزرگان هر شهر و دیاری را فراخواند تا در کار پادشاهی بتواند از سختی‌ها رهایی یابد و دوباره قدرت بگیرد. (مفهوم: دعوت از بزرگان، برای مشورت در احیای حکومت)

بیت ۷- پس از آن با موبدان چنین گفت که: ای خردمندان دانا و با اصل و نسب... (مفهوم: مشورت با مشاوران)

بیت ۸- من به طور پنهان و مخفی دشمنی دارم که بر خردمندان، این سخن، واضح و آشکار است. (مفهوم: معرفی دشمن به مشاوران)

بیت ۹- اکنون باید استشهدان نامه ای نوشت که فرمانده سپاه جز نیکی، کار دیگری انجام نداده است. (مفهوم: پیشنهاد برای نجات ضحاک)

بیت ۱۰- از ترس ضحاک، همه افراد درستکار برای تهیه گواهی توافق کردند. (مفهوم: همدستی یاران ضحاک برای تهیه گواهی)

بیت ۱۱- همه افراد (پیر و جوان) به ناچار بر آن متن ضحاک، گواهی نوشتند و امضا کردند. (مفهوم: نوشتن گواهی دورغین برای تأیید خوبی‌های ضحاک و مردم فریبی)

بیت ۱۲- در آن لحظه ناگهان از بارگاه ضحاک، فریاد کاوه ستم دیده بلند شد. (مفهوم: ورود کاوه به کاخ و اعتراض او)

بیت ۱۳- کاوه را نزد ضحاک فرا خواندند و او را در کنار بزرگان نشانند. (مفهوم: دلجویی از کاوه)

بیت ۱۴- ضحاک با چهره ای خشمگین به کاوه گفت: بگو چه کسی به تو ستم کرده است؟ (مفهوم: مظلوم‌نمایی رفتار ریاکارانه ضحاک)

بیت ۱۵- کاوه، از ستم ضحاک ناله و زاری کرد و فریاد زد: ای شاه، من کاوه دادخواه هستم. (مفهوم: بیانگر دادخواهی و اعتراض کاوه)

بیت ۱۶- من مرد آهنگر بی‌زیان و بی‌آزاری هستم ولی پیوسته از شاه به من ستم می‌شود. (مفهوم: ظالم خواندن ضحاک)

بیت ۱۷- تو شاه هستی و یا در شکل و هیئت مانند اژدها هول انگیز و ترسناکی، به هر صورت لازم است در مورد این ماجرا قضاوت صورت بگیرد. (مفهوم: شکایت و دادخواهی کاوه)

بیت ۱۸- اگر پادشاهی تمام جهان در انحصار توست، چرا رنج و سختی فقط نصیب خانواده ما می‌شود. (مفهوم: بیانگر ظلم ضحاک)

بیت ۱۹- تو باید به من حساب پس دهی به گونه‌ای که در آن حساب رسی مردم جهان در شگفت بمانند. (مفهوم: پاسخگویی ضحاک)

بیت ۲۰- شاید از حسابرسی تو مشخص شود که چگونه نوبت (قربانی شدن) به فرزندان من رسیده است.

بیت ۲۱- که چرا باید در میان مردم هر بار باید مغز فرزندان من به مارانت بدهند. (مفهوم: اعتراض کاوه به کارهای ضحاک)

بیت ۲۲- ضحاک به گفتار کاوه توجه کرد، وقتی که آن سخنان را شنید، تعجب کرد. (مفهوم: شجاعت کاوه و شگفت‌زدگی ضحاک)

دکتر فاطمه معزی

- بیت ۲۳- فرزند کاوه را به او پس دادند و خواستار اتحاد و دوستی کامل او با ضحاک شدند. (مفهوم: تقاضای دوستی و اتحاد از کاوه)
- بیت ۲۴- آنگاه پادشاه به کاوه امر کرد تا او نیز بر آن استشهدانامه، گواه و شاهد باشد. (مفهوم: تقاضای امضای استشهدانامه از کاوه)
- بیت ۲۵- زمانی که کاوه تمام متن استشهدانامه ضحاک را خواند، فوراً به سوی بزرگان کشور رو کرد و..... (مفهوم: اطلاع کاوه از متن)
- بیت ۲۶-... فریاد زد که ای یاروان و حامیان ضحاک دیوصفت و ای کسانی که از خدای جهان آفرین نمی ترسید... (مفهوم: اعتراض کاوه و هشدار به اطافیان ضحاک)
- بیت ۲۷- همگی بخاطر پذیرفتن سخنان ضحاک به سوی جهنم راهی شده‌اند... (مفهوم: پیروان ضحاک لایق جهنم هستند)
- بیت ۲۸- من بر این استشهدانامه گواه نباشم و هرگز از پادشاه نمی ترسم. (مفهوم: امتناع کاوه از تایید گواهی و آزادگی و شجاعت او)
- بیت ۲۹- کاوه فریاد کشید در حالی که از شدت خشم می لرزید، از جای خود پرید و استشهدانامه را پاره کرد و لگد مال کرد. (مفهوم: بیانگر خشم و شجاعت کاوه)
- بیت ۳۰- وقتی کاوه از دربار ضحاک بیرون آمد، مردم کوچه و بازار گرد او جمع شدند. (مفهوم: جمع شدن اهل بازار برای یاری کاوه)
- بیت ۳۱- کاوه فریاد زد و کمک خواست و مردم را به عدالت و دادگری دعوت کرد. (مفهوم: دعوت مردم به دادخواهی و قیام کاوه)
- بیت ۳۲- آن چرمی را که آهنگران، هنگام آهنگری و ضربه‌های پتک، با آن، روی پای خود را می پوشانند... (مفهوم: پیش بند چرمی کاوه که تبدیل به درفش ملی شد)
- بیت ۳۳- کاوه، آن چرم را بر سر نیزه قرار داد و به راه افتاد و همان لحظه از مردم شور و غوغا برخاست. (مفهوم: بیانگر آغاز قیام و حرکت مردم علیه حکومت ستمگر ضحاک)
- بیت ۳۴- کاوه، نیزه به دست، خشکین، فریادزنان می رفت و می گفت «ای بزرگان خداپرست... (مفهوم: دعوت از انسان‌های با ایمان)
- بیت ۳۵- ... کسی که هوادار و خواهان فریدون است باید از سلطه ضحاک بیرون آید و از وی پیروی نکند. (مفهوم: کاوه مردم را به سرپیچی از ضحاک تحریک می کند.)
- بیت ۳۶- به پا خیزید و بشتابید و علیه ضحاک قیام کنید زیرا او همانند شیطان است و با تمام وجود، دشمن خدای جهان آفرین است. (مفهوم: دعوت مردم به قیام علیه ضحاک)
- بیت ۳۷- کاوه دلیر جلو حرکت می کرد و گروه زیادی از مردم دور او جمع شدند. (مفهوم: اتحاد مردم علیه ضحاک به رهبری کاوه)
- بیت ۳۸- کاوه می دانست که فریدون کجاست، راه در پیش گرفت و مستقیم به سوی جایگاه فریدون رفت. (مفهوم: اطلاع از مکان فریدون و رفتن به سوی او)
- بیت ۳۹- کاوه به درگاه فریدون آمد، مردم او را که دیدند، فریاد شادی و بانگ نشاط برخاست بیت ۴۰- فریدون وقتی وضع و اوضاع را آن گونه دید، جهان را برای ضحاک، شوم و نامبارک دید... (مفهوم: پیش بینی فریدون در مورد نامبارک بودن دنیا برای ضحاک)
- بیت ۴۱- فریدون با سری انتقام جویانه و دلی دادگر از منزلی به منزل دیگر (مرحله به مرحله) به سرعت می رفت. (مفهوم: سرعت عمل حرکت انتقام جویانه فریدون)
- بیت ۴۲- در شهر، چه جوانان توانا و چه پیران که دانش جنگیدن داشتند... (مفهوم: همه مردم به لشکر فریدون پیوستند)
- بیت ۴۳- ... به سپاه فریدون پیوستند و از نیرنگ ضحاک رهایی یافتند. (مفهوم: نابودی ضحاک و رهایی مردم)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس دوازدهم

- بیت ۲- نهان گشت کردار فرزنانگان / پراکنده شد نام دیوانگان
- بیت ۳- هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی آشکارا گزند

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد / تو اهل فضلی و دانش همین گناخت بس

جهل و بی باکی شده فاش و حلال / دانش و آزادگی گشته حرام

دانا بمانده در غم تدبیر روزیش / یک ذره غم به خاطر نادان نمی‌رسد

بیت ۵- چنان بُد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دو لب

نبیند در جهان آسودگی از ظلم خود ظالم / که پیکان در بدن پیوسته جای خواب گرداند

بیت ۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند / سر از بند ضحاک بیرون کند

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد / دیو چو بیرون رود فرشته درآید

تست ۸۹: بیت «نهان گشت آیین فرزندگان / پراکنده شد نام دیوانگان» با کدام بیت زیر قرابت معنایی ندارد؟ ۴

(۱) از عزیزان رفته رفته شد تهی این خاکدان / یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان

(۲) نیست جز سنگ مزار از نامداران بر زمین / نقش پایی چند بر جا مانده است از کاروان

(۳) پیش ازین بر رفتگان افسوس می خوردند خلق / می خورند افسوس در ایام ما بر ماندگان

(۴) مستی غفلت شعور از خلق صائب برده است / تا که پیش از مرگ برخیزد ازین خواب گران؟

تست ۹۰: مفاهیم «دادخواهی، تجاهل و مردم فریبی، مشاوره، بی باکی» به ترتیب از کدام ابیات دریافت می شود؟ ۳

(الف) ز هر کشوری مهتران را بخواست / که در پادشاهی کند پشت راست

(ب) بدو گفت مهتر به روی دژم / که بر گوی تا از که دیدی ستم؟

(ج) همی بر خروشید و فریاد خواند / جهان را سراسر سوی داد خواند

(د) نباشم بدین محضر اندر گوا / نه هرگز براندیشم از پادشاه

(۱) ب-ج-الف-د (۲) الف-ج-د-ب (۳) ج-ب-الف-د (۴) ب-الف-ج-د

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس دوازدهم

قلمرو زبانی

- ۱- هنر: علم و معرفت محضر: استشهاد نامه ذرای: پتک آهنگران منزل: مرحله، اقامتگاه ۲- یا ۳-

واژه	معنای قدیم	معنای جدید	وضعیت واژه
پذیرش	قبول کردن، فرمانبرداری	_____	با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می دهد.
سوفار	دهانه تیر	_____	از فهرست واژگان حذف شده است.
رکاب	حلقه آویخته از زین اسب	تکیه گاه پای دوچرخه سوار	با حفظ معنای قدیم، معنای جدید گرفته است.
شوخ	چرک بدن، گستاخ	اهل مزاح، شاد	معنای قدیم را از دست داده و معنای جدید گرفته

قلمرو ادبی

۱- زمینه ملی: بیت ۶ (ز هر کشوری...) و بیت ۳۰ (از آن چرم...) - زمینه قهرمانی: بیت ۱۳ (هم آن گه...) و بیت ۴۴ (بر آن گرزه...)

۲- کنایه: لب گشادن (سخن گفتن) مجاز: روز و شب (همیشه) جناس ناهمسان: شب و لب

۳- بازارگاه ← اهل بازار چرم ← پیش بند چرمین ۴- نماد پیروزی

معنی بیت: تو مثل فریدون اندکی در میدان مبارزه با نفس باش تا پس از آن به هر طرف روی آوری فتح و پیروزی را ببینی. (مفهوم: پیروزی در گرو تلاش و مبارزه با نفس است.)

قلمرو فکری

- ۱- کاوه فریاد کشید و در حالی که از شدت خشم می لرزید، از جای خود پرید و استشهد نامه را پاره و لگد مال کرد.
- ۲- مظهر ظلم و ستم و خصلت‌های اهریمنی . پلید ضحاک
- ۳- ظلم ستیزی و عدالت خواهی، افشای چهره اهریمنی ضحاک و نجات مردم از ظلم و ستم‌های او.
- ۴- دستیاران حکمت ضحاک، آن‌ها همگی طرفدار باطل بودند و از خداوند نمی‌ترسیدند.

تست ۹۱: «تو یک ساعت چو آفریدون به میدان باش تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی» با بیت...ارتباط ندارد. ۳

(۱) تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی / تا شب نرود صبح پدیدار نباشد
(۲) گر تو بر نفس خود شکست آری / دولت جاودان به دست آری
(۳) سرافندگی کن که زلف نگار / سرافرازی در سرافکندگی است
(۴) تو آمدی یه جهان تا روی بر جانان / بکوش تا برسی خویش را مدار عبث

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس دوازدهم

۱- وضعیت معنایی واژه در گذر زمان

در گذر زمان برای واژه‌ها، یکی از چهار وضعیت زیر پیش می‌آید:

الف) متروک: حذف واژه‌ها در گذر زمان به علل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی. **مانند:**

برگستوان: (پوشش جنگاوران و اسبان) فتراک: (ترک بند) سوفار: (دهانه تیر) خوان: (سفره) توقیع: (امضا)
آزفنداک: (رنگین کمان) درع: (جامه جنگی) برگستوان: (پوشش اسب) خوالیگر: (آشپز)

ب) تحول معنایی: دچار تحولاتی می‌شوند. و معنی پیشین خود را از دست می‌دهند و معنای جدید می‌گیرند. **مانند:**

کثیف: (گذشته: انبوه - امروزه: آلوده) سوگند: (گذشته: اکسید گوگرد - امروزه: قسم)

شوخ: (گذشته: چرک - امروزه: مزاح) آچار: (گذشته: ترشی - امروزه: وسیله فلزی)

قیم: (گذشته: کیسه کش حمام - امروزه: سرپرست) حقه: (گذشته: صندوق حمام - امروزه: فریب)

پ) بدون تغییر معنایی: با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهند. **مانند:** گریه، شادی، زیبایی، دست، پا

ت) گسترش معنایی: بدین معنی که ضمن حفظ معنای گذشته، معنای جدیدی نیز بپذیرند. **مانند:**

آبشار: (گذشته: آبی که از کوه سرازیر می‌شود - امروزه: فنی در والیبال) زین: (گذشته: زین اسب - امروزه: زین دوچرخه)

یخچال: (گذشته: کوه‌های یخی - امروزه: صندوقی برای نگهداری مواد غذایی) سپر: (گذشته: ایزار جنگی - امروزه: سپر ماشین)

رکاب: (گذشته: حلقه آویخته از زین اسب - امروزه: تکیه‌گاه پای دوچرخه) سفینه: (گذشته: کشتی - امروزه: وسیله فضانوردی)

تمرین: مشخص کنید واژه‌های زیر مشمول کدام یک از وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟

دستور - تماشا - کثیف - دستار - سوفار: گرمابه - دیهیم: جلاجل - مزخرف

تست ۹۲: در همه گزینه‌ها به جز گزینه...واژه‌ای دیده می‌شود که تحول معنایی یافته است ۳

(۱) ای جفای تو ز دولت خوب تر / و انتقام تو ز جان محبوب تر

(۲) کز کمی خشت دیوار بلند / پست تر گردد به هر دفعه که کند

(۳) گوشه‌ای گیر که از یاد خلاق بروی / نه که از عزلت خود شهرت عنقایابی

(۴) هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست / ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست

۲- معانی گر:

گر علاوه بر حرف ربط وابسته ساز در متون قدیم به معنای «یا» نیز بوده است

تست ۹۳: در کدام بیت معنی واژه «گر» متفاوت است؟ ۱

- (۱) گر این راست گردد به هنگام / ات و نویسد بر تاج ها، نام تو (۲) بپرسید خشکی فزون تر گر آب / که تابد بر او بر، همی آفتاب
(۳) تله هرسویی مرغ نخجیر بود / اگر کشته گر خسته تیر بود (۴) چه باید مرا جنگ زابلستان؟ / وگر جنگ ایران و کابلستان

۲-معانی اندیشه:

اندیشه در معنی «فکر کردن» و نیز «ترسیدن» به کار می‌رود.

تست ۹۴: در همه بیت ها اندیشه به معنی ترس است به جز..... ۴

(۱) ای دل از پست و بلند روزگار اندیشه کن / در برومندی ز قحط برگ و بار اندیشه کن

(۲) از نسیمی دفتر ایام برهم می‌خورد / از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کن

(۳) بر لب بام خطر نتوان به خواب امن رفت / ایمنی خواهی، ز اوج اعتبار اندیشه کن

(۴) حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مه رو / بازآید و از کلبه احزان به درآیی

۳-نکته املای (واژگان هم آوا و متشابه):

خواست(طلب)-خاست(بلند شد)	غَو(خروش)-قَو(نام پرنده‌ای)	زال(لقب پدر رستم)-ضال(گمراه)	هلال(ماه نو)-حلال(جایز)
--------------------------	-----------------------------	------------------------------	-------------------------

تست ۹۵: با توجه به واژه‌های مشخص شده نقش (معطوف-مسند-متمم-مفعول-قید) به ترتیب در کدام ابیات وجود دارد؟ ۲

- الف) بر آن گرزه گاوسر دست برد/بزد برسرش ترگ بشکست (خرد) ب) زبالاچویی برزمین برنهاد/ بیامدفریدون به کردار(باد)
ج) همان کاوه (آن) برسرنیزه کرد/همان زبازاربرخاست گرد د-بفرمودپس کاوه را پادشاه /که باشدبرآن محضر اندر(گوا)
ه) بدان محضر اژدها ناگزیر / گواهی نوشتند برنا و (پیر)

۱) ه-ب-د-الف-ج. ۲) ه-د-ب-ج-الف ۳) ه-د-ج-الف-ب. ۴) ج-د-ب-ه-الف

تست ۹۶: تعداد صفت‌های پیشین و پسین در ترکیبات وصفی به کار رفته در عبارت زیر را بنویسید. ۲

«خواب دیدن ضحاک نموداری است از درون آشفته و خاطر ترسان و بی‌آرام او و بر اثر آن که ظلم ها کرده بود، با همه بی رحمی هر روز در تب و تاب و هر شب در جوش و اضطراب بود.»

۱) دو- چهار ۲) سه- سه ۳) چهار- دو ۴) پنج- یک

قلمرو ادبی درس دوازدهم

زمینه‌های حماسه

۱) زمینه داستانی: حماسه مجموعه‌ای از حوادث و اتفاقات است.

۲) زمینه قهرمانی: در حماسه شاعر انسانی را به تصویر می‌کشد که از نظر توانایی جسمی و روحی از سایرین متمایز هستند.

همی برخوردار شد و فریاد خواند / جهان را سراسر سوی داد خواند

سر نیزه را سوی سهراب کرد / عنان و سنان را پر از تاب کرد

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد / چو رعد خروشان یکی و یله کرد

۳) زمینه حوادث خارق العاده: حضور حوادث، انسان‌ها و موجوداتی که با منطق علمی سازگاری ندارد. نظیر سیمرغ، دیو سپید، عمر

هزار ساله زال و حکومت هزارساله ضحاک و

دریدم جگر گاه دیو سپید / ندارد بدو شاه از ای پس امید

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر / بگویم کنون با تو راز سپهر
همان زال کو مرغ پرورده بود / چنان پیر سر بود و پژمرده بود

۳) **زمینه قومی و ملی:** وجود ویژگی های اخلاقی، نظام اجتماعی، عقاید فکری و مذهبی جامعه مانند: جشن ها، آداب و رسوم، عقاید فکری و مذهبی یک ملت.

برآمد بر آن تخت فرخ پدر / به رسم کیان بر سرش تاج زر
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد / سیده نام آن جشن فرخنده کرد
جهاندار پیش جهان آفرین / نیایش همی کرد و خواند آفرین
تست ۹۷: در کدام بیت زمینه حماسی با بقیه یکسان نیست؟ ۱

۱) ببردند خوالیگران خوان زر / شهنشاه بنشست با زال زر ۲) پراندیشه گفت ای جهاندار ز زال / به مردی بی اندازه پیموده سال
۳) خنک زال کش بگذرد روزگار / به گیتی بماند ترا یادگار ۴) بدو گفت سیمرغ کای پهلوان / مباح اندرین کار خسته روان
تست ۹۸: آرایه های بیت «حافظ مدار امید فرج از مدار چرخ / دارد هزار عیب و ندارد تفضلی» در کدام گزینه تماماً درست آمده است؟ ۱
۱) جناس، مجاز، ایهام تناسب، طباق. ۲) کنایه، حسن تعلیل، استعاره، ایهام.
۳) استعاره، جناس ناقص، کنایه، طباق. ۴) تناقض، ایهام تناسب، مجاز، جناس.

گنج حکمت: کاردانی

نثر آمیخته با نظم: روضه الخلد مجد خوافی

محتوا: ترجیح تدبیر و دانش بر زور بازو

کشتی گیری بود که در پهلوانی و قدرت نمایی مشهور بود. ماه کامل در میدان قدرت نمایی او چون ماه نو، ناچیز به نظر می رسید و رستم در مقابل قدرت او چون پیری ضعیف به چشم می آمد.

معنی بیت: وقتی با جوانان مبارزه می کرد و کشتی می گرفت، آسمان (روزگار) از شدت شگفتی از حرکت باز می ایستاد.

روزی دوستان اصرار کردند و مرا (مجد خوافی) به تفریح بردند؛ ناگهان، مردی از گوشه ای بیرون آمد و هم‌رزم طلبید. مردم شگفت زده شدند؛ نیرومندی بود که کوه را از جا می کند و به طرف آسمان پرتاب می کرد.

از طرف صدا بلند شد، در همان لحظه که آن دست های خود را بر هم می کوبید، کشتی گیر پای او را گرفت و سر او را محکم بر زمین زد. گفتم: داشتن علم در هر موضوعی سزاوار است و شخص عالم در آن موضوع بر همه، چیره و مسلط می شود، صیف داشتن آمادگی جسمانی [بدون علم] جز حسرت و افسوس روزگار نتیجه ای به دنبال ندارد.

معنی بیت: توانایی داری، ولی وقتی دانش کار نداری به آسانی نمی توانی ادعای زورمندی کنی. (**مفهوم:** توأم بودن توانایی و علم)

تست ۹۹: همه بیت ها به یک مفهوم اشاره دارند به جز ۴

۱) زور داری چو نداری علم کار / لاف آن نتوان به آسانی زدن
۲) به مردی و نیروی بازو مناز / که نازش به علم است و فضل و کرم
۳) توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود
۴) هر آن کس که بگریزد از کارکرد / از او دور شد نام و ننگ و نبرد

روایت باذل مشهدی است که در پرورش موضوع و برجسته کردن ویژگی‌های حماسی از شاهنامه الگو گرفته است.

قالب: مثنوی

درس چهاردهم: حمله حیدری

محتوا: بیان دلیری و غلبه امام علی (ع) به عنوان نماینده سپاه اسلام بر عمر بن عبدود، نماینده لشکر کفر.

- بیت ۱- پهلوانان حاضر در رزمگاه با دقت نگاه می‌کردند تا (ببینند) چه کسی اول برای جنگ آماده می‌شود؟ (مفهوم: ترس از عمرو)
- بیت ۲- ناگهان عمرو بن عبدود که در جنگاوری چون آسمانی مسلط و جیره بود اسبش را به حرکت درآورد و به سرعت تاخت. (مفهوم: شتاب عمرو برای رفتن به جنگ؛ اعتماد به نفس عمرو برای جنگ شجاعت)
- بیت ۳- وقتی عمرو با آن هیكل درشت و لباس آهنین خود به میدان آمد، گویی میدان جنگ به کوه فولاد تبدیل شد (سراسر میدان رو پوشانده بود) (مفهوم: قدرت بدنی عمرو، جثه بزرگ و کاملاً مسلح بودن عمرو. اغراق در جنگاوری..)
- بیت ۴- عمرو به میدان آمد و کمی آرام گرفت و خود را آماده کرده؛ ایستاد و حریف طلبید. (مفهوم: مبارز طلبیدن)
- بیت ۵- پیامبر اسلام (ص) این دوست خدای جهان آفرین؛ به چهره مسلمانان نگاه کرد. (مفهوم: امیدواری و مبارز طلبی پیامبر)
- بیت ۶- همه مسلمانان از شرمندگی سر را به گریبان انداخته بودند و هیچکس هوس جنگیدن با عمرو را نداشت. (مفهوم: عدم تمایل مبارزان برای جنگیدن با عمرو)
- بیت ۷- تنها حضرت علی (ع) که بازوی توانایی اسلام و شیر خدا بود، خواهان جنگ با عمرو که چون اژدهایی بود، شد. (مفهوم: شجاعت حضرت علی و اعلام آمادگی او برای جنگیدن)
- بیت ۸- حضرت علی (ع) با شتاب به نزد پیامبر رفتند که برای جنگ اجازه بگیرند اما پیامبر به ایشان اجازه ندادند. (مفهوم: کسب اجازه از پیامبر (ص) و عدم اجازه به دلیل سنجش شجاعت بقیه)
- معنی نثر: او عمرو است: کنایه شجاع است / من هم علی بن ابی طالبم: کنایه من هم شجاع هستم / امتناع: خودداری / ریختن خون کسی: کنایه کشتن / مُلک: فرمان روایی، پادشاهی
- بیت ۹- عمرو به سمت حضرت علی (ع) روی آورد و آن حضرت نیز به جلوی او رسید. (مفهوم: رویارویی حضرت علی (ع) و عمرو)
- بیت ۱۰- آن دو (حضرت علی (ع) و عمر) با قلبی پر از خشم و کینه به سوی هم حمله کردند و هیچ راهی برای صلح و آشتی باقی نگذاشتند. (مفهوم: دشمنی عمیق داشتن. شدت جنگ. از بین رفتن صلح و دوستی)
- بیت ۱۱- آسمان هم از جنگ آن دو (حضرت علی (ع) و عمر) ترسیده بود. آری جنگ دو پهلوان و مبارز قدرتمند وحشتناک است. (مفهوم: توصیف شدت درگیری و ترسناک بودن آن)
- بیت ۱۲- ابتدا عمرو بیچاره و بدبخت، دست خود را چون شاخه درخت بالا برد. (مفهوم: پیش قدم شدن عمرو برای شمشیر کشیدن)
- بیت ۱۳- حضرت علی (ع) سپر را بای دفاع خود بالای سر آورد و عمرو شمشیرش را بالا برد. (مفهوم: توصیف دفاع حضرت علی)
- بیت ۱۴- حضرت علی (ع) مثل کوهی با استواری و استقامت روی زمین ایستاد و عمرو از این مقاومت بسیار خشمگین شد. (مفهوم: توصیف استقامت علی و خشم عمرو)
- بیت ۱۵- وقتی هیچ یک از آن دو به آرزویشان (غلبه بر طرف مقابل) نرسیدند دوباره از دوطرف به هم حمله کردند (مفهوم: حاصل نشدن پیروزی)
- بیت ۱۶- آن دو پهلوان چنان جنگی برپا کردند که هیچکس در طول تاریخ نظیر آن را ندیده بود. (مفهوم: بی نظیر بودن آن دو مبارز در جنگ)

دکتر فاطمه معزی

بیت ۱۷- براثر حملات آن‌ها چنان گرد و غباری بلند شد که دیدن هیچکدام آن‌ها در غبار جنگ ممکن نبود. (مفهوم: شدت درگیری و جنگ)

بیت ۱۸- زره و لباس‌های جنگی آنها بر اثر ضربات سلاح‌ها تکه تکه شده بود و سرتاپایشان پراز گرد و خاک بود. (مفهوم: شدت جنگ؛ خستگی زیاد)

بیت ۱۹- آن دو جنگجو چنان در آداب شمشیر زنی مهارت داشتند، که بسیاری از ضربات سلاح‌های جنگی را از خود دفع کردند. (مفهوم: توصیف مهارت در جنگ و دفاع آنان)

بیت ۲۰- حضرت علی (ع) آن شیر شجاع، جانشین پیامبر (ص) و او که در دریای قدرت حق مثل نهنگی بود..... (مفهوم: وصف شجاعت حضرت علی)

بیت ۲۱- حضرت علی (ع) چنان از روی خشم به چهره دشمن (عمرو) نگاه کرد که بر اثر همان نگاه زهرآلود، ضعیف و ناتوان شد. (مفهوم: وصف قدرت مافوق بشری حضرت علی و ترس عمرو)

بیت ۲۲- پس حضرت علی (ع) دست قدرتمند خود را که گشاینده خیبر بود بلند کرد و برای کشتن عمرو استوار و ثابت قدم شد. (مفهوم: مصمم بودن حضرت علی برای کشتن عمرو)

بیت ۲۳- حضرت علی (ع) با نام خدای جهان آفرین شمشیر را زد. (مفهوم: اخلاص حضرت علی (ع) و مصمم بودن برای نابودی دشمن)

بیت ۲۴- هنگامی که حضرت علی (ع) شمشیر را بر دشمن نزد، شیطان دو دست افسوس بر سر کوبید و ناامید شد و بسیار ناله کرد. (مفهوم: افسوس خوردن شیطان از غلبه علی (ع) بر عمرو)

بیت ۲۵- با ضربه حضرت علی (ع) از چهره کفر در هند، رنگ پرید و کافران ترسیدند و در غرب نیز بت‌خانه‌ها ترسیدند و لرزیدند. (مفهوم: ترسیدن و بی‌قراری دنیای کفر و کافران)

بیت ۲۶- حضرت علی (ع) شمشیر را بر گردن عمرو زد، او را از بین برد و تنش، بی سر شد. (مفهوم: نابودی دشمن به دست علی)

بیت ۲۷- وقتی که لبه شمشیر بر گردن عمرو فرود آمد، سر از تن او جدا شد و در فاصله دورتری فرود آمد. (مفهوم: توصیف قدرت و شدت ضربه حضرت علی)

بیت ۲۸- وقتی آن قهرمان قوی هیکل (عمرو) به دست حضرت علی (ع) کشته شد، جبرئیل بر دستان حضرت علی (ع) بوسه زد و او را تحسین کرد. (مفهوم: تحسین جنگاوری حضرت علی (ع) و ارزش معنوی کار او)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس چهاردهم

در این شعر مقصود از این واژه‌ها امام علی (ع) است. هژبر ژیان - شه جنگجوی - شاه دین - شیر اله - بازوی دین و شیر خدا - شجاع غضنفر وصی نبی نهنگ یم قدرت حق

و مقصود از این واژه‌ها عمرو است. سپهر نیرد - آهنین کوه - اژدها - سیه روی و برگشته بخت - ژنده فیل

بیت ۱- دلیران میدان گشوده نظر / که بر کینه اول که بندد کمر

کنون بر رزم باید عزم کردن / بسیج رزم و ترک بزم کردن

بیت ۱۰- دویندند از کین دل سوی هم / در صلح بستند بر روی هم

ز کینه همه پاک دل خسته ایم / کمر بر میان جنگ را بسته ایم

بیت ۲۲- برافراخت پس دست خیبر گشا / پی سر بریدن بیفشرد پا

بنجۀ حیدر که خیبرگیر بود / قوت او از همین شمشیر بود

بیت ۲۵- پرید از رخ کفر در هند، رنگ / تپیدند بت خانه ها در فرنگ

کفر برخاست از ره و ایمان نشست / بت پرست روم شد پزدان پرست

تست ۱۰۰: در کدام گزینه به القاب حضرت علی (ع) اشاره نشده است؟

الف) به سوی هژبر ژیان کرد روی / به پیشش بر آمد شه جنگجوی

ب) به نام خدای جهان آفرین / بینداخت شمشیر را شاه دین

پ) حبیب خدای جهان آفرین / نگه کرد بر روی مردان دین

ت) برافراخت پس دست خیبر گشا / پی سر بریدن بیفشرد پا

تست ۱۰۱: مفاهیم «اخلاص - افسوس خوردن - شدت مبارزه - تنومندی» به ترتیب در کدام گزینه دریافت می شود؟

الف) چو شیر خدا راند بر خصم تیغ / به سر کوفت شیطان دو دست دریغ

ب) نخست آن سیه روی و برگشته بخت / برافراخت بازو چو شاخ درخت

ج) به نام خدای جهان آفرین / بینداخت شمشیر را شاه دین

د) بس گرد از آن رزمگه بردمید / تن هر دو شد از نظر ناپدید

الف - د - ج - ب

الف - ب - ج - د

ج - ب - د - الف

ج - الف - د - ب

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس چهاردهم

قلمرو زبانی

۱- اسپ ← ابرش اجازه ← رخصت، دستوری شیر ← غضنفر، هژبر ۲- امتناع، غضنفر، هژبر، سپهر

۴- بازگردانی بیت: همه سردر گریبان فرو برده بودند. هیچ کس، هوس رزم او نشد.

گروه اسمی نهاد گروه فعلی گروه اسمی نهاد گروه اسمی مسند

قلمرو ادبی

۱- ازدها ← عمر بن عبدود غضنفر ← حضرت علی (ع) ۲- دندان به دندان خاییدن ← خشم و غضب رنگ باختن ← ترسیدن

۳- بیت ۲۷) سر عمرو صد گام از تن پرید بیت ۳) همه رزمگه کوه پولاد شد

قلمرو فکری

۱- تمام رزمندگان اسلام سر خود را پایین انداخته بودند و به فکر فرو رفته بودند و هیچ کس خواهان جنگ با او نشد.

۲- بیت اول: کشته شدن پیروان شیطان موجب افسوس و ناله شیطان است.

بیت دوم: با ضربه حضرت علی (ع) تمام مظاهر کفر و بی دینی در شرق و غرب به وحشت افتادند و لرزیدند.

۳- حمله حیدری: محتوا حماسی - تأکید بر شخصیت حضرت علی (ع) هدف: به تصویر کشیدن جنگ علی و جلوه های پهلوانی او

شعر مولوی: محتوای اخلاقی و عرفانی - تأکید بر اخلاص حضرت علی (ع) هدف: نتیجه گیری اخلاقی و عرفانی از داستان

بیت ۱- از حضرت علی (ع) پاکي نیت در عمل را یاد بگیر. آن شیر خدا را از هر حیله و مکرری پاک بدان.

بیت ۲- حضرت علی (ع) در جنگ بر پهلوانی چیره شد، زود شمشیر را بیرون کشید و به طرف او حمله کرد.

بیت ۳- آن پهلوان بر چهره حضرت علی (ع) آب دهان انداخت. همان کسی که باعث افتخار همه پیامبران و بندگان مقرب است.

(تلمیح به حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولا)

بیت ۴- حضرت علی (ع) فوراً شمشیر خود را انداخت و در جنگ با آن پهلوان سستی کرد و به جنگ ادامه نداد.

بیت ۵- آن پهلوان از این عمل حضرت علی (ع) و رحم و بخشش نامناسب او حیرت زده شد.

بیت ۶- آن پهلوان به حضرت علی(ع) گفت: تو شمشیر تیزت را برای کشتن من بالا بردی. اکنون چرا انداختی و مرا رها کردی؟
 بیت ۷- من برای رضای خداوند می‌جنگم، بنده خدا هستم و فرمان بر نفس نیستم.
 بیت ۸- من شیر خداوند هستم و شیر میل و آرزوهای خودم نیستم. عمل من شاهی بر دین و ایمان من است. (مفهوم: جنگ کردن برای رضای خدا نه به خاطر آرزوی نفسانی)

قرابت معنایی

بیت ۶- گفت بر من تیغ تیز افراشتی / از چه افکندی مرا بگذاشتی
 آن چه دیدی که چنین خشم نشست / تا چنان برقی نمود و باز جست
 بیت ۷- گفت من تیغ از پی حق می‌زنم / بنده حقم نه مأمور تنم
 رخت خود را من ز ره برداشتم / غیر حق را من عدم انگاشتم
 بیت ۸- شیر حقم نیستم شیر هوا / فعل من بر دین من باشد گوا
 سعدی هنر نه پنجه مردم شکستن است / مردی درست باشی اگر نفس بشکنی
 شاخ امل بزن که چراغی است زود میر / بیخ هوس بکن که درختی است کم بقا
 تست ۱۰۲: کدام گزینه با ابیات زیر تناسب معنایی کمتری دارد؟ ۴
 گفت من تیغ از پی حق می‌زنم / بنده ی حقم نه مأمور تنم
 شیر حقم نیستم شیر هوا / فعل من بر دین من باشد گوا
 (۱) هر عمل کان بهر روی است و ریا / در حقیقت نیست مقبول خدا
 (۲) تا دیده ات ز پرتو اخلاص روشن است / انوار حق ز چشم تو پنهان نمی‌شود
 (۳) نفس دیوی است فریبنده از او بگریز / سر به تدبیر بیچ از خط فرمانش
 (۴) نفسی بنده نوازی کن و بنشین چند / آتشی نیست که او را به دمی بنشانی

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس چهاردهم

نکته ۱: تحول نوشتاری

نوشتار واژه‌ها نیز مانند معنی آن‌ها، در گذر زمان ممکن است تغییر کند. مانند: سپید (سفید) - پیل (فیل) - پارسی (فارسی) - درفشان (درخشان) - اسپ (اسب) در واقع یکی از شکل‌ها، برای سهولت در تلفظ به وجود آمده است.

نکته ۲: املا (واژگان هم آوا و متشابه):

گزاردن (اجازه دادن، نهادن) - گزاردن (ادا کردن)	قضا (حکم الهی) - غزا (جنگ) - غذا	عمل (کار) - امل (آرزو)
خواستن (طلب کردن) - خاستن (بلند شدن)	آلم (درد) - علم (پرچم)	مأمور (تحت فرمان) - معمور (آباد)

قلمرو ادبی درس چهاردهم

اغراق:

آن است که در وصف کسی یا چیزی زیاده روی کنند. چندان که از حد و عادت معمول بگذرد.
 نکته ۱: اغراق هم در شعر و هم در نثر به کار می‌رود.

نکته ۲: اغراق مناسب‌ترین آرایه برای به تصویر کشیدن یک دنیای حماسی است.

نکته ۳: زیبایی اغراق در این است که غیر ممکن را طوری ادا کند که ممکن و درست به نظر رسد. مثال:

*شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب

*ز سم سواران در آن پهن دشت / زمین شش شد و آسمان گشت هشت

تست ۱۰۳: در کدام گزینه آرایه اغراق دیده نمی‌شود؟ ۴

۱) به تنها یکی گور بریان کنی / هوا را به شمشیر بریان کنی

۲) قلم به ساعتی آن کارها تواند کرد / که عاجز آید از آن کارها، قضا و قدر

۳) ور به دریا برگذاری تو سموم قهر خویش / ماهیان را زیر آب اندر همه بریان کنی

۴) ای ابر که بگری و گه خندی / کس داندت چگونه‌ای و چندی؟

تست ۱۰۴: در همه گزینه‌ها آرایه «اغراق و تشخیص» تماماً یافت می‌شود به جز..... ۲

۱) بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

۲) هر شبی در این ره صد بحر آتشین است / دردا که این معما شرح و بیان ندارد

۳) که گفتت برو دست رستم ببند / نبندد مرا دست چرخ بلند

۴) بلند آوازه سازد شور عاشق، عشق سرکش را / به فریاد آورد مثنی نمک دریای آتش را

قالب شعر: مثنوی از نظام وفا بر وزن شاهنامه

شعر خوانی: وطن

محتوا: تأکید بر میهن دوستی و ضرورت جان فشانی در راه وطن

بیت ۱- من فرزند ایران و مشهور هستم. سرشت و نژاد من شجاع و از نیروی شیران است. (مفهوم: فرزندان ایران نامدار و قدرتمندند)

بیت ۲- جان خود را فدای وطن می‌کنم، زیرا این گونه با او پیمان بسته‌ام. (مفهوم: فدا کردن جان در راه وطن)

بیت ۳- دفاع از وطن، آیین دانایی است و فدا کردن جان در راه آن، آیین دلیری و شجاعت است. (مفهوم: ارزش دفاع وطن)

بیت ۴- کسی که به سبب بد بودنش، دشمن وطن است، به خداوند سوگند می‌خورم که از شیطان هم بدتر است. (مفهوم: دشمن وطن از شیطان بدتر است.)

بیت ۵- اوج سربلندی من در عظمت تو نهفته است و از نظر من، خاک تو مثل کیمیا و ارزشمند است. (مفهوم: ارزشمندی وطن)

بیت ۶- اگر ذره‌ای از خاک تو نابود شود، آرزو می‌کنم که خون من برای دفاع از آن ذره خاک بریزد. (مفهوم: فداکاری در راه وطن)

قرابت: جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

به پاس هر وجب خاکی از این ملک / خدا داند چه افسرها که رفته

گر رسد دشمنی برای وطن / جان و دل رایگان بیفشانم

خواهم که پس از مرگ من احباب بسازند / از پرچم ایران عزیزم کفن من

درک و دریافت:

۱- لحن و آهنگ این شعر حماسی و کوبنده است. ۲- فداکاری و جانفشانی در راه وطن

تست ۱۰۵: کدام گزینه با مفهوم بیت «منم پور ایران و نام آورم / ز نیروی شیران بود گوهرم» تناسب بیشتری دارد؟ ۱

۱) در خون من غرور نیاکان نهفته است / خشم و ستیز رستم دستان نهفته است ۲

۲) در تنگنای سینه حسرت کشیده‌ام / گهواره بصیرت مردان نهفته است

۳) خاک مرا جزیره خشکی گمان مبر / دریای بیکران و خروشان نهفته است

۴) پنداشتی که ریشه پیوند من گسست / در سینه‌ام هزار خراسان نهفته است

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار قالب نثر فنی به زبان تمثیل در قالب داستان

محتوا: توصیه به وحدت، فرمان بردن از رهبر و در مقابل، ادای دین و مسئولیت رهبر نسبت به زیر دستان
آورده‌اند **زاغ مانستی:** می‌گویند در سرزمین کشمیر شکار گاهی خوش آب و هوا و سبزه زاری با صفا بود که از انعکاس زیبایی های گیاهان آن جا پر سیاه زاغ مثل دم زیبای طاووس به نظر می‌آمد و در برابر زیبایی آن جا دم زیبا و رنگارنگ طاووس شبیه پر سیاه زاغ جلوه می‌کرد. (**مفهوم:** توصیف زیبایی طبیعت)

درفشان، لاله دروی، چون چراغی ولیک از دود او بر جانش داغی

معنی بیت: گل لاله در آن جا مانند چراغی بود، اما از حسادت به زیبایی های آن مرغزار دلش سوخت و از دود سوختن دلش داغی بر سینه‌اش باقی ماند. (**مفهوم:** توصیف گل لاله و سیاهی وسط آن)

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده

معنی بیت: گل سرخ شقایق در آن جا بر روی ساقه سبز رنگی قرار گرفته است، درست مثل جام شرابی که بر روی پایه ای سبز رنگ و زمردین قرار گرفته باشد. (**مفهوم:** توصیف سرخی گل لاله بر روی ساقه سبز آن).

و در وی شکار بسیار می‌نگرم تا چه کند: در آن جا شکار فراوان بود و شکارچیان مدام به آن جا رفت و آمد داشتند. زاغی در آن اطراف بر روی درختی بزرگ و پر شاخ و برگ لانه داشت. زاغ آنجا نشسته بود و اطراف را با دقت نگاه می‌کرد. ناگهان صیادی آشفته حال، با لباسی بد و خشن در حالی که دامی به گردن انداخته بود و عصایی در دست داشت به سمت آن درخت آمد. ترسید و به خودش گفت: این مرد قصد انجام کاری دارد که می‌آید، نمی‌دانم که قصد شکار مرا دارد یا کس دیگری را، در هر صورت من این جا منتظر می‌مانم و نگاه می‌کنم تا ببینم چه می‌کند. (**مفهوم:** عاقبت اندیشی)

صیاد پیش آمد و هریک خود را می‌کوشیدند: صیاد جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه ریخت و منتظر نشست. مدتی منتظر ماند؛ دسته‌ای کبوتر از راه رسیدند و رئیس آن‌ها کبوتری بود به نام مطوقه که کبوتران دیگر در اطاعت و پیروی از او روزگار خود را می‌گذراندند. همین‌که دانه را دیدند، بی‌خبر و ناآگاه پایین آمدند و همگی به دام افتادند. (**مفهوم:** پرهیز از غفلت و بی‌خبری) و صیاد خوشحال شد و آرام آرام و به نرمی شروع به دویدن کرد، تا آن‌ها را بگیرد، کبوتران بی‌تابی می‌کردند و هر یک برای نجات خود تلاش می‌کردند. (**مفهوم:** بی توجهی به اثرات همکاری)

مطوقه گفت: سر خویش گرفت: مطوقه گفت: الان وقت بحث و جدل نیست لازم است همگی رهایی دوستانمان را مهم‌تر از رهایی خود بدانیم. (**مفهوم:** راحتی دوستان را بر راحتی خود ترجیح دادن) اکنون کار درست آن است که همگی با هم یاری هم قدرت و توانمان را به کار بندیم تا دام را از روی زمین بلند کنیم. چرا که رهایی ما در این کار است، کبوتران فرمان او را اطاعت کردند و دام را از روی زمین بلند کردند و راه خود پیش گرفتند. (**مفهوم:** اتحاد رمز پیروزی است)

و صیاد در پی ایشان سلاح‌ها توان ساخت: و صیاد به دنبال آن‌ها رفت، به این امید که سرانجام خسته و درمانده شوند و بیفتند و زاغ با خودش فکر کرد که به دنبال آن‌ها بروم و ببینم سرانجام کار آن‌ها چه می‌شود، که ممکن است من هم به چنین حادثه‌ای گرفتار شوم و از تجربه‌ها می‌توان هم چون سلاحی برای دفع حوادث و مشکلات زندگی استفاده کرد. (**مفهوم:** دور اندیشی، بهره گیری از تجربیات دیگران - تلمیح به تجربه فوق العلم)

مطوقه چون بدید.... صیاد بازگشت: مطوقه وقتی دید صیاد به دنبال آن‌هاست به دوستان خود گفت: «این بی شرم در شکار کردن ما بسیار جدی است و تا از نظر او پنهان نشویم دست از ما بر نمی‌دارد و ما را رها نمی‌کند. راه حل آن است که به سوی آبادی‌ها و

دکتر فاطمه معزی

درختستان‌ها برویم، تا دیگر نتواند ما را ببیند، ناامید و بی‌بهره برگردد که در این حوالی موشی است که از دوستان من است؛ به او می‌گویم این بندها را ببرد. کبوتران فرمان او را راهنمای خود قرار داده و تغییر مسیر دادند و صیاد برگشت. (مفهوم: ضرورت پیروی از رهبر)

مطوقه به مسکن موش رسید... به تعجیل بیرون آمد: مطوقه به خانه موش رسید. به کبوتران فرمود: «پایین بیایید» فرمان او را گوش کردند و همگی بر روی زمین نشستند و نام آن موش زبرا بود، بسیار باهوش و عاقل، و با تجربه و دنیا دیده. و در آن مکان برای فرار در روزی که حادثه ای ممکن بود رخ بدهد صد سوراخ درست کرده بود که هر یک از این‌ها به دیگری راه داشت و به اقتضای دانش و مصلحت مواظب آن سوراخ‌ها بود. (مفهوم: آینده نگری، مصلحت اندیشی، نقش تجربه کسب کردن در زندگی) مطوقه گفت: «بیرون بیا» زبرا پرسید: «چه کسی است؟» اسمش را گفت؛ او شناخت و با عجله بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسته..... در این ورطه کشید: وقتی او را در دام بلا گرفتار دید، بسیار گریه کرد و اشک چشمانش بر رخسارش جاری شد و گفت: «ای دوست عزیز و رفیق همراه، چه کسی سبب این رنج و ناراحتی تو شد؟» جواب داد: «تقدیر و سرنوشت مرا در این گرداب هلاکت انداخت.» (مفهوم: اعتقاد به قضا و قدر)

موش این بشنود..... بر خود حقی نمی‌شناسی: موش این را شنید و خیلی زود شروع به بریدن بندهایی کرد که مطوقه با آن بسته شده بود. مطوقه گفت: «اول بند دوستانم را باز کن.» موش به این سخن توجه نکرد. گفت: «ای دوست اگر ابتدا از بریدن بند دوستان شروع کنی بهتر است.» موش گفت: «حرفت را دوباره تکرار می‌کنی؛ مگر به جانت علاقه نداری و زندگی را حق خود نمی‌دانی؟» (مفهوم: صداقت و صمیمیت در دوستی، ترجیح دوستان و یاران بر خود)

گفت: «مرا بدین ملامت..... به ادا رسانید: مطوقه گفت: «من را به خاطر این که دوستانم را به خود ترجیح دادم، سرزنش نکن، چرا که من رهبری این کبوتران را به عهده گرفتم و به همین خاطر نسبت به آن‌ها وظایفی دارم و چون آن‌ها وظایف خود را در اطاعت کردن از من و گوش کردن نصایح من ادا کردند و به کمک و پشتیبانی آن‌ها از دست صیاد نجات پیدا کردم، من هم باید وظایف خود را به عنوان رهبر و رئیس آن‌ها انجام بدهم و وظایف سروری خود را ادا کنم.» (مفهوم: وظایف رهبر نسبت به مردم)

و می‌ترسم که اگر..... وقیعت یابند: و می‌ترسم اگر از باز کردن بندهای من شروع کنی، خسته شوی و بعضی از آن‌ها در بند باقی بمانند (مفهوم: ایثار و ادای دین به زیر دستان) و اما اگر من بسته باشم - حتی اگر بسیار هم خسته شده باشی - در حق من سستی نخواهی کرد و دلت به آن راضی نمی‌شود و نیز ما هنگام بلا و مصیبت با هم بودیم، در هنگام آسودگی هم با هم باشیم بهتر است، و گر نه خرده‌گیران و سرزنش‌کنندگان فرصت سرزنش و بدگویی پیدا خواهند کرد.» (مفهوم: ایثار و ادای دین به زیر دستان)

موش گفت:..... مطلق و ایمن بازگشتند: موش گفت: «شیوه و روش بزرگان این گونه است و با این خصلت نیک و رفتار پسندیده عقیده دوستان درباره دوستی تو خالص تر می‌شود (در دوستی با تو صمیمی تر می‌شوند) و اعتماد دوستان به وفاداری تو به عهد و پیمانیت بیشتر می‌شود و سپس با تلاش تمام و با میل و رغبت تمام بندهای آن‌ها را برید و مطوقه و دوستانش آزاد شدند و آزاد و آسوده خاطر برگشتند.» (مفهوم: اعتماد - جوانمردی و وفاداری در دوستی)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس پانزدهم

۱- چنان باید که همگنان استخلاص یاران را مهمتر از تخلص خود شناسند (مفهوم: راحتی دوستان را بر خود ترجیح دادن)
راحت دنیا ز خود بردار تو / بهر یاران کن ورا ایثار تو
حیات اهل مروت بدین نسق بوده است / که جان خود به مروت نثار می‌کردند
به اتفاق ز بهر حیات یکدیگر / هلاک خویش همه اختیار می‌کردند

۲- این مرد را کاری افتاد که می‌آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن دیگر، من باری جای نگه دارم و می‌نگرم تا چه کند.

اگر تویی نظر در ره زنی گام / نگون ساریت بار آرد سرانجام

۳- چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند

ای به خواب غفلت اندر هان و هان بیدار شو / در ره معنی قدم مردانه و هوشیار زن

ز غفلت غرقه دریای آز / می‌ندانی کز چه می‌مانی تو باز

مرغ اندر دام دانه کی خورد؟ / دانه چون زهر است در دام ار چرد

۴- حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی بکنید تا دام از جای برگیریم که ره‌ایش ما در آن است؛ کبوتران

فرمان وی بکردند و دام از جای برکنند (مفهوم: اتحاد رمز پیروزی است)

از حسن اتفاق ضعیفان قوی شوند / پیوسته شد چو مور به هم مار می‌شود

۵- زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن

نتوانم بود

در هر طرف ز سیل حوادث کمینگی است / ز آن رو عنان گسسته دواند سوار عمر

"بیدل" مباحش ایمن از آسیب روزگار / چون مار خفته در بن دندان گزند او

۶- و از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت. (مفهوم: روزگار سرشار از حوادث است و باید تجربه اندوخت)

فرجام کار خویش نگه کن چو عاقلان / فرجام جوی روی ندارد به رود (نوعی ساز) و جام

۷- مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید (مفهوم: اعتقاد به قضا و قدر)

در دایره‌ی قسمت ما نقطه‌ی تسلیمیم / لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی

منشی لوح قضا قسمت ما غم بنوشت / در ازل قصه همان است که تقدیر افتاد

۸- در هنگام بلا شرکت بوده است. در وقت فراغ موافقت اولی‌تر.

یا مراد خویش باید جست یا کام رفیقان / کار خود یکسو نه، از در بند کار دیگرانی

دوست نباشد به حقیقت که او / دوست فراموش کند در بلا

معیار دوستان دغل روز حاجت است / قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب

دشمن از دوست جز وقت آز و نیاز / جز به سود و زیان ندانی باز

تست ۱۰۶: مفهوم متن «حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی بکنید تا دام از جای برگیریم که ره‌ایش ما در آن است؛

کبوتران فرمان وی بکردند و دام از جای برکنند» با همه ابیات به جز تناسب معنایی دارد؟ ۲

۱) مورچگان را چو بود اتفاق / شیر ژبان را بدراند پوست

۲) به بارگاه تو چون باد را نباشد راه / کی اتفاق مجال سلام ما باشد

۳) دو دوست با هم اگر یک دلند در همه / هزار طعنه دشمن به نیم جو نخرند

۴) حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت / آری به اتفاق جهانی توان گرفت

تست ۱۰۷: کدام گزینه با مفهوم عبارت «ای دوست ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر» تناسب معنایی کمتری دارد؟ ۲

۱) به سیم و زر جوانمردی توان کرد / خوش آن کس کو جوانمردی به جان کرد

۲) دست تضرع چه سود بنده محتاج را / وقت دعا بر خدا وقت کرم در بغل

- ۳) به جان چون احتیاج یار بشناخت / حیات خود فدای جان اوساخت
۴) یا مراد خویش باید جُست یا کام رفیقان / کار خود یکسو نه ار در بند کار دیگرانی
تست ۱۰۸: کدام گزینه با عبارت « و از تجارب برای دفع حوادث سلاح ها توان ساخت.» تقابل معنایی دارد؟
۱) طلب منصب فانی نکند صاحب عقل / عاقل آن است که اندیشه پایان نکند
۲) تجربه می‌بایدت اولنه کار / صاعقه در موسم خرمن بلاست
۳) چون تو بسی طائر بی تجربه خوشخوان / صید گشته است در این گلشن خوش منظر
۴) مشو به تجربه مشغول از آن که قلب آید / هزار بار گر این نقد را زنی بر سنگ

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس پانزدهم

قلمرو زبانی

- ۱- فعل ایستاد در جمله اول: اقدام کرد در جمله دوم: حرکت کرد، راهی شد
۲- متصد - شکارگاه متواتر - پی در پی مطاوعت - فرمانبرداری مطوقه - طوق دار مظاهرت - پشتیبانی
۳- دام برکنندند و سر خویش گرفت. (گرفتند) کبوتران اضطرابی می‌کردند و هر یک خود را می‌کوشید. (می‌کوشیدند)

قلمرو ادبی

- ۱- درفشان لاله در وی چون چراغی شقایق بر یکی پای ایستاده / چو بر شاخ زمرد جام باده ۲- جوی استعاره از اشک
مشبه مشبه به مشبه به مشبه به
۳- انسان باتجربه - سرد و گرم روزگار چشیده - خیر و شر احوال مشاهده کرده نا امید شدن - دل از کسی برگرفتن

قلمرو فکری

- ۱- در هنگام آسودگی هم با هم باشیم بهتر است، و گر نه سرزنش کنندگان فرصت سرزنش و بدگویی پیدا خواهند کرد.
۲- الف) وظایف سروری خود را ادا کنم. ب) مگر به جانت علاقه (نیاز) نداری
۳- ارتباط بیت اول با: و می‌ترسم که اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی ملول شوی وب عضی از ایشان در بند بمانند.
معنی بیت: دور از جوانمردی است که من آزاد باشم و یارانم در بند و گرفتار باشند.
ارتباط بیت دوم با: در هنگام بلا شرکت بوده است. در وقت فراغ موافقت اولی تر.
معنی بیت: در موقع سود و زیان می‌توان دوستان را امتحان کرد و وفاداری آنان را دید.
۴- مطوقه: رهبری دانا و باتجربه است که به خوبی وظایف ریاست را انجام می‌دهد و همه را به اتحاد دعوت می‌کند. در حوادث به فکر نجات خود نیست. زاغ: شخصیتی عاقبت اندیش است و از حوادث روزگار کسب تجربه می‌کند.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس پانزدهم

۱- حذف به قرینه (لفظی یا معنایی)

- الف) حذف فعل به قرینه لفظی: اگر فعلی یک یا چند بار در جمله‌ها تکرار شود برای جلوگیری از تکرار می‌توانیم فعل تکرار شده را حذف کنیم که در این صورت به آن حذف فعل به قرینه لفظی می‌گوییم؛ مثال:
«یاد دارم که شبی در کاروان همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته.» - در این جمله فعل [بودم] از آخر عبارت به قرینه لفظی حذف شده است زیرا در جمله قبل ذکر شده بود.
نکته: حذف شناسه فعل: در زبان معیار، حذف شناسه ممکن نیست. در متون قدیمی گاهی شناسه به قرینه فعل قبلی حذف می‌شد.

۱- کیوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سر خویش گرفت. (گرفتند)

۲- این اجتهاد هم به جای آورند و شرایط بحث در آن تقدیم نمود. (نمودند)

۳- چون نیمه شب بود بار برنهادند و رفت. (برفتند)

ب) حذف فعل به قرینه معنایی: چنان چه در جمله‌ای فعل [به دلیل واضح بودن] از جمله حذف شود می‌گوییم فعل به قرینه معنایی حذف شده است؛ مثال: «نیکو خو هزار بار بهتر از نیکو رو» ← در این جمله فعل [است] به قرینه معنایی حذف شده است زیرا از معنای کلمات دیگر جمله می‌توانیم بخش حذف شده را تشخیص دهیم.

۲- املای واژگان هم آوا و متشابه:

ثَقَّتْ (اعتماد کردن) - سَقَطَ (دشنام)	قضا (حکم الهی) - غزا (جنگ) - غذا	فَرَاغَ (آسایش) - فِرَاقَ (دوری)
خواستن (طلب کردن) - خاستن (بلند شدن)	سلاح (وسیله جنگ) - صلاح (مصلحت)	معونت (یاری) - مئونت (هزینه)
گذاردن (رها کردن، نهادن) - گزاردن (ادا کردن)	صواب (صلاح) - ثواب (پاداش)	

تست ۱۰۹: در متن زیر چند غلط املایی دیده می‌شود؟ ۴

گرگی گرسنه آن جا رسید مرد و آهو و خوک بدید شاد شد و به فراوانی و نعمت سقط افزود و با خود گفت روز جمع و دخیرت است. په اگر احتمالی نمایم از هزم و احتیاط دور باشد و به نادانی و غفلت منسوب گردم و به ثواب آن نزدیک‌تر که امروز با زه کمان بگذرانم.

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

گنج حکمت: مهمان ناخوانده نثر از جوامع الحکایات و لوامع الروایات عوفی است

محتوا: نکوهش زیاد خواهی و توصیه به قناعت و راضی بودن به تقدیر الهی

نقل کرده‌اند که زمانی مردی به میهمانی سلیمان دارانی رفت. سلیمان آن چه از نان خشک و نمک داشت جلو او گذاشت و برای عذر خواهی این چنین گفت:

معنی بیت: گفتم چون بی خبر آمدی، بر من ایراد مگیر من برای داشتن نان خالی گریانم ولی چهره‌ای شادمان دارم.

مهمان وقتی نان دید، گفت: ای کاش با به عنوان این تکه نان پنیری هم بود. سلیمان بلند شد و به بازار رفت و عبا به عنوان گرو گذاشت و پنیر خرید و نزد مهمان آورد. (مفهوم: بخشندگی هنگام تنگدستی)

قربابت: گوشه گیران در سخاوت بی نظیر عالمند / چون دعا با دست خالی دستگیر عالمند

مهمان وقتی نان را خورد گفت: سپاس خدای را که عزیز است و بزرگ و ارجمند، ما را بر آن چه تقدیر کرده، قناعت داده و راضی گردانیده. سلیمان گفت: اگر به نصیب و قسمت خداوند راضی بودی و اظهار خشنودی می‌کردی عبا من در بازار به گرو نمی‌رفت.

قربابت: بشکندم خوبتر که از پی حاجت / پای تمنای من رسد به در کس

خواجو کسی که مالک ملک قناعت است / شاه جهان به عالم معنی گدای اوست

رنج بیهوده مبر در پی افزونی رزق / چون مه بدر، به یک گرده نان قانع شو

تست ۱۱۰: مفهوم کدام بیت ارتباطی با «گفتم که چو ناگاه آمدی، عیب مگیر / چشم تر و نان خشک و روی تازه» ندارد؟ ۴

(۱) و آن را که تو شدی به نمک میهمان همی / هم مرو به جاه و شرف میزبان تویی

(۲) میان اگر نکنی باز، اختیار از توست / به حق خنده گل کز جبین گره بگشا

(۳) ز شرم بی اثری هاست اشک من رنگین / که از تپانچه بود چهره یتیمان سرخ

(۴) چو رسی به کلبه محنتم چه کشم به پیش تو ماحضّر / که تو نور دیده چنان نه‌ای که نظر به ماحضّر کنی

درس شانزدهم: قصه عینکم نثر روان و دلنشین

محتوا: خاطرات نوجوانی است که عینکی شدن خود را به زیبایی بیان می‌کند و مهمان نوازی را در عین فقر به تصویر می‌کشد.
توضیح نکات مهم درس:

به قدری باقی است: پر فروغ: نورانی / گویی: قید تشبیه / گویی در خانه اول حافظه‌ام باقی است: کنایه آن را کاملاً به خاطر دارم.
تا آن روزها..... به چشم می‌گذارند: تعلیمی: عصای سبکی که به دست می‌گیرند / فرهنگی مآبی: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی / تجدد:
نوگرایی / متمدن: شهر نشین، با فرهنگ / افراط: زیاده روی / هست و نیست: بی‌تردید / فرهنگی مآب: کسی که به آداب اروپائیان رفتار
می‌کند، متجدد / متجددانه: نوگرایانه، روشنفکران

این مطلب ردیف اول می‌رفتیم: سر زدن: کنایه به دیدار کسی رفتن / متلک: سخنی همراه با کنایه و ریشخند و گاه با مضامین زشت
علم: پرچم / مثل علم یزید: کنایه بسیار بلند و بی‌قواره / شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند / سو: دید، توان بینایی
در خانه به رگ غیرتم بر می‌خورد: بد و بیراه: کنایه حرف‌های زشت، فحش / شماتت: سرزنش، ملامت / افسار گسیخته:
کنایه بی‌نظم و سرکش / هردم بیل: بی‌نظم، بی‌خیال / هپل و هپو: رها، لاابالی / بور: سرخ / بور شدن: کنایه شرمگین شدن / به رگ غیرت
برخوردن: کنایه ناراحت شدن

بدبختانه پذیرایی می‌کرد: حمل بر چیزی کردن: کنایه نسبت دادن / مهملی: اهمال و سستی / ولنگاری: بی‌بند و باری
دریا دل: بخشنده / لاتی: تهیدستی، فقر / در لاتی کار شاهان می‌کرد: در عین تهیدستی مثل پادشاهان، سخاوتمندانه رفتار می‌کرد.
یکی از مهمانان می‌پسچید: نوحه سرایی: روضه خوانی، ذکر مصیبت / شیرین زبان: خوش صحبت / نقال: قصه گو / رودبایستی:
احساس رسمی بودن / رُک و راست: صریح و آشکار / زادالمعاد: کتاب علامه مجلسی / کتاب چودی: کتابی در شرح واقعه کربلا / تعزیه:
عزاداری / مرثیه: شعر یا سخنی که برای سوگواری سروده شده / بقچه: دستمال / فرام: قاب عینک / کذا: این چنین، توصیف شده / نخ قند:
نوعی نخ محکم برای پیچیدن دور کله قند

من قلا کردم..... دهن کجی کنم: قلا: کلک زدن، شیطانی کردن / شرارت: بد ذاتی، بدکاری / موصوف: وصف شده / ریخت: قیافه /
مُضحک: خنده آور / سربه سر کسی گذاشتن: با او شوخی کردن / دهن کجی کردن: مسخره کردن
آه، هرگز..... تازه متولد شده‌ام: طالع: نمایان / آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود: نزدیکی‌های غروی بود و آفتاب، زرد رنگ شده
بود / تک تک: یکی یکی / یک دست: دارای اندازه و شکل یکسان / صاف: هموار / دنیا را به کسی دادن: کنایه خوشحالی فراوان / دنیا: مجاز
نعمت دنیا / بشکن زدن: کنایه شادمانی کردن

عینک را در آوردم..... امتحان کنم: کلمه: مجاز سخن / حلبی: ورقه نازک آهنی / سرخوش: شادمان

درس ساعت اول زیر نیم کاسه باشد: شوخ: شاد / نکته گو: آن که سخنان دقیق و پر معنا بیان می‌کند. / چشم مسلح: چشم
با عینک / شرارت: فتنه انگیزی، شیطنت، بد ذاتی / سوء ظن: بدگمانی / چپ چپ نگاه کردن: کنایه با خشم و دشمنی نگاه کردن /
کاسه‌ای زیر نیم کاسه بودن: توطئه و حیلۀ پنهانی در کار بودن
بچه ها هم کم و بیش تاب دادم و بستم: کم و بیش: تقریباً / جنجال: شور و غوغا / مُغتنم: با ارزش، غنیمت شمرده شده / نخ قند:
نوعی نخ محکم برای پیچیدن دور کله قند / تاب دادن: پیچاندن

در این حال..... ترک دیوار هم خنده شان می‌گرفت: یغور: سبّ، درشت / جور نبود: هماهنگ نبود / قوز بالا قوز بودن: کنایه

دکتر فاطمه معزی

مشکلی به مشکل قبل اضافه شدن / پدر مرده: کنایه بدبخت / هر پدر مرده مصیبت دیده‌ای را می‌خنداند: کنایه بسیار خنده دار بود / ترک: شکاف نسبتاً سطحی / از ترک دیوار خندیدن: کنایه بی‌جهت خندیدن

خدا روز بد نیاورد..... و مسخره کنم: سطر: خط / حیرت زده: شگفت زده / قریب: نزدیک / برّ و برّ: با دقت، خیره خیره / چشم دوختن کنایه با دقت نگاه کردن / غرق چیزی بودن: کاملاً مشغول بودن / سر از پا نشناختن کنایه خوشحالی فراوان / مثل بلبل خواندن: کنایه روار

و فصیح خواندن / مسحور: مجذوب، شیفته / ظن: گمان / بازی در آوردن: کنایه حقه بازی کردن / دست انداختن: کنایه مسخره کردن

ناگهان چون پلنگی..... هفت صندوقی آوردن؟! لهجه: شیوه تلفظ / غلیظک تلفظ دقیق / صورتک: نقاب / قوال: بازیگر نمایش‌های دوره آورد

دسته هفت صندوقی: گروه‌های نمایش‌های دوره گری بودند، برای سرگرم کردن مردم که ابزارهای خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند

تا وقتی که معلم سخن مدرسه و کتاب و درس خواندن: چشم دوختن: کنایه با دقت نگاه کردن / گویی زلزله آمد و کوه شکست:

توصیفی اغراق آمیز از سر و صدا و شلوغی فراوان / مهیب ترسناک / هر و هر: خنده بلند / قهقهه: صدای بلند / نوهم: تصور، خیال /

خیره خیره: با دقت به چیزی نگاه کردن

حالا کلاس سخت بیرون جستم: سخت: زیاد / در خنده فرو رفتن: کنایه خنده زیاد و طولانی دست و پا گم کردن: کنایه رفتار عامی

از دست دادن / گنگ: لال / مات و مبهوت: حیران و بهت زده / کذا: توصیف شده، این چنین / از جا در رفتن: کنایه عصبانی شدن / غرق

خنده: سخت در خنده فرو رفته

آقای مدیر و آقای ناظم..... عینکی شدم: کمیسیون: کلمه فرانسوی، مجاز جلسه / چانه زدن: کنایه بحث و گفت و گوی فراوان /

تقصیر: گناه / جونت بالا بیاد: کنایه بمیری / شاه چراغ: آرامگاه احمدبن موسی، برادر امام رضا / خفت: خواری / صحن: حیاط، میدان / به

چشمم می‌خورد: کنایه مناسب بود / قران: واحد پول، ریال

قلمرو فکری (قرابت معنایی درس شانزدهم)

پدرم دریا دل بود؛ در لاتی کار شاهان را می‌کرد (مفهوم: بخشندگی هنگام فقر)

در کوی می‌کشان نبود راه بخل را / این جا ز دست خشک سبو آب می‌چکد

تست ۱۱: کدام گزینه با عبارت «پدرم دریا دل بود؛ در لاتی کار شاهان را می‌کرد» تناسب معنایی ندارد؟ ۴

۱) کسی زین میان گوی دولت ربود / که در بند آسایش خلق بود

۲) با مراد خویش باید جست با کام رفیقان / کار خود یک سو نه ار در بند کار دیگرانی

۳) به جان چون احتیاج یار بشناخت / حیات خود فدای جان او ساخت

۴) راستی موجب رضای خداست / کس ندیدم که گم شد از ره راست

درس شانزدهم پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

مات و مبهوت معنی بیت: با دیدن تو چنان حیرانم که حتی تفاوت بین راه و چاه را نمی‌توانم تشخیص دهم. ← ۱-خیره

۲- کارهای دیگر فرنگی مآبان، سوء ظن پیرمرد معلم، لهجه غلیظ شیرازی، مسحور کار خود، قیافه یغورم.

مردان متمدن ← ردیف دهم صفت بیانی ← کوزه آب صفت شمارشی نوع دوم ← ۳-مضاف الیه

قلمرو ادبی

شرمنده شدن- خجالت زده شدن ← بی‌نظم بودن- سرکش بودن- لالایی بودن بور شدن ← ۱-افسار گسیخته بودن

۲- کوتاهی جملات، کاربرد فراوان کنایه، توصیف‌های دقیق، زبام محاوره‌ای

۳-زاویه دید: اول شخص شخصیت اصلی: نویسنده داستان (رسول پرویزی)

نقطهٔ اوج: آن جا که در کلاس عینک را بر چشم می‌گذارد و موجب خندهٔ دانش آموزان و عصبانیت معلم عربی می‌شود.

قلمرو فکری

- ۱- عینک، تعلیمی، کراوات، کارد و چنگال، واکس کفش
- ۲- اطرافیان به نابینایی شخصیت اصلی داستان پی نبرده بودند، به همین جهت تمام خطاهای او را حمل بر بی‌استعدادی و بی‌بند و باری او کرده و مرتب او را سرزنش می‌کردند و به او حرف‌های ناسزا می‌گفتند.
- ۳- اعتماد به نفس و خود باوری عوامل مهمی برای پیشرفت انسان در تمام مراحل زندگی است. توانایی شخص برای سازگاری با اجتماع به اعتماد به نفس او بستگی دارد. و هر چه خود باوری انسان بیشتر باشد، روابط سودمندتری برقرار می‌کند.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس شانزدهم

نکته ۱: مروری بر وابسته‌های پسین: به درسنامه قلمرو زبانی درس یازدهم مراجعه شود.

تست ۱۱۲: در عبارت زیر چند «صفت پسین» به کار رفته است؟ ۲

«آدمی علاوه بر نیازهای مادی و جسمانی، خواست‌های گوناگون دیگری نیز دارد که از آن جمله می‌توان به محبت، همدردی و گرایش به هنر و ... اشاره کرد. تمدن بزرگ ایرانی ما همواره توجهی شایان به جلوه‌های زیبایی داشته است..»

(۱) هشت (۲) هفت (۳) شش (۴) پنج

املا (واژگان هم آوا و متشابه): ۴ نکته

اصرار (رازها) - اسرار (پافشاری)	حوزه (ناحیه) - حوضه (محل تجمع آب)	غالب (چیره) - قالب (شکل)
خواستن (طلب کردن) - خاستن (بلند شدن)	مسلح (دارای سلاح) - مصلح (اصلاح کننده)	طبع (سرشت) - تبع (پیروی)
تأمیل (درنگ کردن) - تعمّل (پرداختن به کاری)	حیات (زندگی) - حیاط (محوطه)	حیات (زندگی) - حیاط (محوطه)
عیار (خالص) - یار (نام ماهی در تقویم رومی)	صَفَر (ماه قمری) - سفر (کوچ)	غریب (نا آشنا) - قریب (نزدیک)
غَلِّیا (جوشش) - قلیان (بزار دود و دم)	مُهَمِّل (بیپوده) - مَحْمِل (کجاوه)	عَلَم (پرچم) - آلم (درد)

تست ۱۱۳: در متن زیر، چند «غلط املائی» وجود دارد؟ ۴

غفلت‌هایم را حمل بر بی‌استعدادی و محملی و ولنگاری می‌کردند. یکی از مهمانان روزه می‌خواند. خیلی حرّاف و فضول بود. من قُلا کردم و برای مسخره، عینک را از جعبه‌اش در آوردم و با این ریخت مضحک رفتم تا سر به سر خواهرم بگزارم. آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود و مطمئن و خوشحال بودم.»

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

روان خوانی: دیدار

نثر ساده: از کتاب «دیدار» اثر نادر ابراهیمی نویسندهٔ معاصر

محتوا: ظلم ستیزی و اهمیت رهبری و اتحاد در برابر ظالم

توضیح نکات مهم درس:

طلبهٔ جوان، در آن سرمای کشنده تنها، تنها: طلبهٔ جوان، در آن سرمای شدید که در تهران هیچ ای نداشت، برف فراوانی را که پا نخورده بود، له می‌کرد و به تنهایی جلو می‌رفت یا برف‌های کوبیده و لگد شده را بیشتر لگد می‌کرد می‌کوبید، در حالی که لباس بلندی را تنها، به دور خود پیچیده بود. / برف کوبیدن: کنایه آغاز مبارزه / قبای خویش به خود پیچان: کنایه استقلال رای

طلاب دیگر، چند چند و بس: به خویش بود: کنایه در خود فرو رفتن و استقلال رأی / گروهی رفتن: کنایه ات

طلبه های دیگر، چند نفر با هم می رفتند و در این حرکت گروهی و صحبت کردن نزدیک به هم، محبت و همدلی وجود داشت. اما طلبه جوان ما - حاج آقا روح الله موسوی - در خود فرو رفته و تنها بود. (مفهوم: استقلال رأی و اتحاد)

حاج آقا روح الله یا به مغزش؟ محقر: کوچک / کلون: چفت، قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در آن می بندند / در کلون هم نبود: کنایه از شجاعت مدرس / چفت و کلون: زنجیر و قفل / تپانچه: نوعی سلاح سبک کمربند / قلب یا مغز: مجاز احساس یا عقل / گشودن مسئله: کنایه فهمیدن مسئله

چرا مادر می گفت..... ترجیح می دهد؟ جیبی: آن چه در جیب می گذارند، کوچک / سوراخ شدن سکه: کنایه از تیر خوردن به قلب / سر و صورت نداشتن: کنایه از تیر خوردن به قلب مغز / گیر افتادن: کنایه از مشکل داشتن / ترجیح: برتری (مفهوم: تقابل احساس و عقل)

های چوبین به سیم کشده «آقایان محترم پرده ها را بردارید»: چرتکه: شمارشگر، وسیله و چهارچوبه که دارای چند رشته مهر است و با آن اعداد محاسبه می کنند / چرتکه انداختن: کنایه با دقت و حسابگری پیش رفتن / چرتکه اندازان: مأموران دولت / بدنهاد: بد سرشت / خلوص: صفا، پاکی / طهارت: پاکیزگی / به به هیچ قیمت: اصلا و به هیچ وجه / نشکنید: کنایه کم ارزش نکنید / شکسته و خمی شدن: کنایه متواضع و فروتن شدن / در پرده ماندن: کنایه رفتار پنهانی داشتن / محضر: پیشگاه / پرده برداشتن: با صداقت رفتار کردن (مفهوم: عاقلانه و خالصانه رفتار کردن)

آقا روح الله جوان..... خواهد کشت: نمی خواست منبر برود: کنایه نمی خواست سخنرانی کند / حرف: مجاز سخن / تبلیغ: رسانیدن دینی / موقر: باوقار، متین / رعیت: مردم زیر دست / خان: رئیس / قذاره: جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه / قذاره کش: کسی که توسل به زور به مقاصد خود می رسد و کنایه زورگو / در خانه حاج آقا مدرس همشه باز است: کنایه عدم امنیت و شجاعت مدرس

طلبه جوان وارد تلاشی خواهد کرد: خمید: خم شد / درزها: شکاف ها / اسم و رسم: کنایه شهرت و اعتبار / تلمذ: شاگردی کردن، آموختن / آدمی زاد: انسان / آن یکی: حاج آقا مرتضی پسندیده / به نگاه تکیه کردن: کنایه اعتماد کردن / این یکی: امام خمینی / بالش: متکا / چله: زه کمان، روده تابیده / نگاه در چله نشان دادن و پرتاب کردن: کنایه مبارزه طلبی / تلاشی: پاشیده

طلبه ای گفت: «جناب پاسخ در آستینش داشت: میر پنج: عنوانی در ارتش، لقب رضا خان / سلطنت: پادشاهی / موهبت: بخشه: استعاره تهمت و انتقاد / پاسخ در آستین داشتن: کنایه آماده جواب دادن

- **خیر آقا... خیر بیگانه پرستی اش؟**»: ابدأ: هرگز / مطلوب: دلپسند / امت: مجموع پیروان یک دین / غول بی شاخ و دم: استعاره خان / جهنم: استعاره زادگاه رضا خان / استبداد: خودکامگی / حرف: مجاز سخن / فرزندم: استعاره امام خمینی

زمانی که ضمن بحث سنگین بوده است: غول بی شاخ و دم: استعاره رضا خان / شمایل: شکل، چهره / تنومندی: چاقی، نیرومند مستبد: خودرأی / ضربه: انتقاد یا سخن / ضربه اش ساده اما سنگین بوده است: انتقاد امام خمینی ساده ولی بسیار تأثیرگذار بود

عذر می خواهم حاج آقا له خواهند کرد: مسامحه: ساده انگاری / موجودیت: هستی، وجود / نظامی بدکار: منظور رضا خان / دست / اعتبار: ارزش / خوف آور: ترسناک / استبداد: خودرأی / شوخ طبعی: بذله گو / نمکین: زیبا / تأمل: اندیشه / چنته: کیسه / چیزی چنته داشتن: کنایه معلومات داشتن / پرچم دار بودن: کنایه رهبری کردن / کوبیدن و له کردن: کنایه شکست دادن

باز سلطه خاموشی تمام عیار انجام داده اید: باز سلطه خاموشی: دوباره سکوت حاکم شد / سر به زیر افکندن: کنایه خجالت کشیدن / صدا: مجاز سخن / دهان: مجاز زبان / بی پروا: نترس / تأثر: اندوه، اثرپذیری / مدرس تأثر را پس نشانند: مدرس راحتی خود را گذاشت / جمیع: همه / تن به تن: کنایه مستقیم / اجانب: بیگانگان / عیار: خالص، سنجه

طلبه جوان آیا منظورتان این شرع مقدم بر شرط است: بی هوا: کنایه بی اختیار / مشروعیت: منطبق بودن رویه های قانون گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور / شرع: دین / مقدم: برتر، پیشرو

شما به اعتقاد این بنده چیزی نیست که چیزی باشد: بساط: گستردنی / قلدری: زورگویی / بساط چیزی پهن کردن: کنایه آماد انجام کاری شدن / از چاله به چاه افتادن: کنایه دچار وضع بدتر از قبل شدن / چیزی نیست که چیزی باشد: یعنی چیز ارزشمندی نیست مانعی ندارد اسم شریفتان همگی حاضران برخاستند: به پختگی رسیدن: کنایه کامل شدن / کلام خام: کنایه سخن نسنجیده / طعام خام: غذای نپخته / کلام خام بدتر از طعام خام است (مفهوم: ارزش کلام پخته و سنجیده و ضرب المثل است) / بهنگام: به موقع

حاج آقا روح الله، شما اگر زحمتی نیست گوش طلاب جوان حوزه یرسانید: حوزه: مرکز تحصیل علوم دینی / به گوش کسی رسانیدن: کنایه او را آگاه کردن

طلبه جوان قدری به همه سو خمید و رفت تا باز برفهای نکوبیده را بکوبد: طلبه جوان (امام خمینی) به نشانه احترام اندکی به هم طرف خم شد و سپس رفت تا بتواند موانع و مشکلات جامعه پر از ظلم و ستم را نابود کند.

شب به شدت سرد که فرصت از دست خواهد رفت:

شب: نماد ظلم / حدت: شدت / دل گرم بودن: کنایه امیدوار بودن / آتش: استعاره عشق / نمیرد: خاموش نشود / فرصت از دست رفتن: کنایه زمان سپری شدن

طلاب جوان، در عرض پیاده رو در کنار هم؛ همه سر بر جانب حاج آقا روح الله، گردانده، می رفتند - در سکوت - و نگین کرده بودند او را: طلاب جوان، همه سر خود را به طرف امام خمینی برگردانده بودند و ذور او جمع شده بودند / کسی را نگین کردن کنایه دور او جمع شدن

چه کسی می بایست آغاز کند؟ پیوسته در مخاطره سوختن بود: سنگ روی سنگ: کنایه اتحاد / ارک: قلعه، برج / رفعت: بلندی / مخاطره: خطر، در خطر افکندن / شهر: مجاز مردم شهر / سرد بودن: کنایه بی شوق بودن / آتش درون: استعاره عشق / سوختن کنایه کشته شدن

قرابت معنایی

طلبه جوان بهنگام برخاستن را می دانست چنان که بهنگام سخن گفتن را (مفهوم: کاری را باید در وقت مناسب انجام داد)

دو چیز طیره ی عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

طلبه جوان قدری به همه سو خمید و رفت تا باز برفهای نکوبیده را بکوبد

هرگز به زیر بار ستم پشت خم نکرد / بر وی اگر چه بس ستم از روزگار رفت

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (مفهوم: پایداری عشق)

تو سرای در خاک شود هوس پر سر کاین سر / ز رود نفسم آن تو عشق شراب شور

درک و دریافت

۱- زاویه دید: سوم شخص زمان: دوره معاصر مکان: منزل مرحوم مدرس

۲- ظلم ستیزی، هوشیاری، بیگانه ستیزی، عزم و اراده قوی و

تست ۱۱۴: عبارت «طلبه جوان بهنگام برخاستن را می دانست چنان که بهنگام سخن گفتن را» با کدام گزینه متناسب نیست؟ ۴

(۱) درست گوی و بهنگام گوی و نیکو گوی / که سخت مشکل است کار گفت و شنود

(۲) با خرابات نشینان از کرامات ملاف / هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

(۳) بسیج سخن گفتن آنگاه کن / که دانی در کار گیرد سخن

(۴) خرد گر سخن برگزیند همی / همان را گزیند که بیند همی

شامل چند سروده کوتاه از «مان هو و مرغان آواره» اثر رابیندرانات تاگور، شاعر هندی، که به فارسی ترجمه شده است.

درس هفدهم: خاموشی دریا

قالب شعر: ترجمه به زبان فارسی

محتوا: توصیه به قدر شناسی، ضرورت توجه به داشته‌ها و امکانات موجود، دعوت به تواضع و نکوهش ناامیدی، و دیگر این که انسان اشرف مخلوقات است.

ای انسان، / از شعله به خاطر نور افشانی اش / سپاس گذاری کن، / اما جایگاه نور را هم / که پیوسته با شکیبایی در تاریکی می‌ایستد، / فراموش نکن. (مفهوم: فراموش نکردن انسان هایی که در ایجاد یک موفقیت نقش افرین هستند ولی حضورشان، آشکار نیست.)

اگر از ندیدن افتاب، / گریان و ناراحت باشی، / یقینا ستاره‌ها را هم نخواهی دید. (مفهوم: تلاش برای استفاده از داشته‌ها به جای توجه به کمبودها)

ماهی در دریا ساکت و آرام است. / حیوان بر روی زمین در فریاد وغوغاست. / پرنده در آسمان آوازی می‌خواند و موجب شادی می‌شود / اما انسان، / هم سکوت ماهی دریا و / هم فریاد حیوان بر روی زمین و / هم نغمه ی پرندگان آسمان را یک جا در وجود خود دارد. (مفهوم: هر آن چه در آسمان و دریا و زمین است، در وجود آدمی نهفته است. و اشاره به برتری انسان نسبت به بقیه موجودات و تلمیح به «ولقد کرمانا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا» و شعر حضرت علی «اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی عالم الاکبر»)

هنگامی که / در تواضع و فروتنی، / با عظمت باشیم، / بیش از همه به خداوند نزدیک هستیم. (مفهوم: فروتنی موجب کمال و رسیدن به خدا است.)

امر ممکن از امر ناممکن می پرسد: / «خانه ات کجاست؟» / پاسخ می دهد: / «در خیال یک ادم ناتوان و ناامید که انجام کارها نزد او ناممکن است.» (مفهوم: در ذهن انسان توانمند، هیچ چیز ناممکن نیست، همه چیز امکان پذیر است.)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس هفدهم

۱- از شعله / به خاطر روشنایی اش / سپاسگزاری کن

فرض بود بر همه شکر و سپاس / شکر و سپاس نه به حد قیاس

ز من کن نیک و کار مزد بشناس / به قدر همتش می دار از او پاس

۲- اما چراغدان را هم / که همیشه صبورانه در سایه می ایستد / از یاد مبر

برای خوشی‌های فصل بهاران / خزان و زمستان کنند انقلابی

ماه روشنی‌اش را در آسمان می‌پراکند و لکه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد

به پای خویش نیفکند، روشنی هرگز / اگر چه کار چراغ است نور بخشیدی

۳- گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده‌ای / ستاره‌ها را هم / نمی بینی

خرسندی را به طبع در بند / می باش بدانچه هست خرسند

بر نامده و گذشته بنیاد مکن / حالی خوش باش و عمر بر باد مده

ای دل تو به داده خویش راضی باش / نه طالب مستقبل و ماضی باش

اگر آفتاب را به نظاره بشینی، سایه را نتوانی دید، می شوند، تنها، باید، باید آن‌ها را با دل حس کرد. (هلن کلر)
اگر بخواهیم خورشید و زیبایی‌هایش را لمس کنیم. از دستش می‌دهیم، و ... آه که عقل این‌ها را نمی‌فهمد. (دکتر شریعتی)
۴- ماهی در آب خاموش است و / چارپا روی خاک هیاهو می‌کند و / پرنده در آسمان آواز می‌خواند / آدمی، / اما /
خاموشی دریا و / هیاهوی خاک و / موسیقی آسمان را در خود دارد.
از ممکنات معنی انسان مقدم است / در خلقت از چه صورت انسان موخر است
شگفت نبود از کردگار عز و جل / که عالمی در یک وجود مضمّر است
بر انسان ختم شد هستی، که انسان / مکرّم شد، که مبدا بود و خاتم
جهان را بهر انسان آفریدند / در ایشان سرّ پنهان آفریدند
آدمی عالمی است از حکمت / و اندرو صد هزار بند و گشاد
هنگامی که / در فروتنی، / بزرگ باشیم، / بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم
افتادگی آموز اگر طالب فیضی / هرگز نخورد آب زمینی که بلند است
تواضع سرفرازی / تکبر به خاک اندر اندازد
به گردن فند سرکش تند خوی / بلندیت باید بلندی مجوی
بلندی بایدت افکندگی کن / خدا را باش و کار بندگی
ز خاک آفریدت خداوند پاک / پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
ممکن / از ناممکن می‌پرسد: پاسخ می‌آید «؟ / خانه ات کجاست؟» / پاسخ می‌آید / در رؤیای یک ناتوان «
اگر گویی که بتوانم، قدم در نه که بتوانی / و گر گویی که نتوانم برو بنشین که نتوانی
به گردون برد همت شب‌نم افتاده را آخر / به جایی می‌رسد هر کس که دون همت نمی‌باشد
حرمان تو ز همت کوتاه بین توست / هرگز در کریم به کافر نبسته اند

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس هفدهم

قلمرو زبانی

۱- دریا و جوی فصل و سال ۲- ماهی در آب خاموش است و چارپا روی خاک هیاهو می‌کند و پرنده در آسمان آواز می‌خواند
حرف ربط حرف ربط
آدمی اما خاموشی دریا و هیاهوی خاک و موسیقی آسمان را در خود دارد.
حرف عطف حرف عطف

۳-

خندان	مسند	پدر در معاشرت با همه خندان است.
	قید	پدر خندان وارد خانه شد.
چگونه	مسند	وضعیت او در درس چگونه است؟
	قید	او چگونه در کنکور قبول شد.

قلمرو ادبی

۱- تشخیص: از شعله به خاطر روشنایی اش سپاسگزاری کن / چراغدان را هم که همیشه صبورانه می‌ایستد
۲- آفتاب ← زندگی آرمانی، چیزهای با ارزش ستاره ← زندگی معمولی، چیزهای کوچک

قلمرو فکری

- ۱- مقصود از چراغدان: انسان‌هایی که زمینه ساز خدمت و سود رسانی به دیگران هستند ولی به چشم نمی‌آیند.
- ۲- هر آن چه در آسمان و دریا و زمین است، در وجود آدمی نهفته است.
- ۳- در هر دو متن بر این مفهوم تأکید شده است که «انسان با تواضع و فروتنی به درجات رفیع و قرب الهی نایل می‌شود.»
- ۴- ویژگی‌های مهم انسان توانمند: این است که هیچ چیز در ذهن او نا ممکن نیست و هیچ گاه ناتوانی به خود راه نمی‌دهد.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس هفدهم

- ۱- انواع قید: (مراجعه شود به قلمرو زبانی درس سوم)
- ۲- مروری بر روابط معنایی واژگان (ترادف، تناسب، تضاد، تضمین): (مراجعه شود به قلمرو زبانی درس یکم)
- ۳- مروری بر واو عطف و ربط (مراجعه شود به نکته‌های بسیار خواندنی قلمرو زبانی درس هفتم)
- ۴- املا (واژگان هم آوا و متشابه):

صدر (سینه) - سدر (نوعی گیاه)	گزاردن (اجازه دادن) - گزاردن (ادا کردن)	خوار (ذلیل) - خار (تیغ)
------------------------------	---	-------------------------

.....

قلمرو ادبی درس هفدهم

- مراعات نظیر (تناسب):** آوردن واژه‌هایی در شعر یا نثر که از نظر همراهی، جنس و یا زمان و مکان، موضوع بین آن‌ها ارتباط و تناسبی باشد. و ضمن آن که به تداعی معانی کمک می‌کند، سبب زیبایی و دلنشینی سخن می‌شود.
- تست ۱۱۵:** در همه گزینه‌ها مراعات نظیر دیده می‌شود به جز ۴
- ۱) کشتی ما چون صدف در ساحل کشتی شکست / وقت موجی خوش که در آغوش دریا بشکند
 - ۲) خاک پایت اگر به دست آریم / بر سر و چشم خویش بنشانیم
 - ۳) ز جور سال و مه ای دوست کس نرست تمام / اسپر فتنه دی ماه و تیر و مردادند
 - ۴) دگر به روی خود از خلق در بخواهم بست / مگر کسی ز توام مزدهای فراز آرد

گنج حکمت: تجسم عشق نثر: ساده از کتاب «پیامبر و دیوانه» جبران خلیل جبران با ترجمه نجف دریابندی

- محتوا:** برای انجام هر کاری علاوه بر شور و شوق، دانش و آگاهی لازم است. (کار = عشق + دانش)
- آن‌گاه دهقانی گفت: درباره کار برای ما سخن بگو. او در پاسخ گفت: من به شما می‌گویم که زندگی بدون داشتن شوق، تاریکی است و شوق بی دانش، کوری است و دانش بدون کار و فعالیت، بیهوده است و کار اگر عاشقانه انجام نگیرد، بیهوده و بی‌ارزش است.
- شما اگر توانایی ندارید که کار خود را عاشقانه انجام دهید و پیوسته کار و وظیفه‌ای را بی‌میل و اشتیاق انجام می‌دهید، آگاه باشید از انجام آن کار خودداری کنید زیرا آن کسی که با بی‌میلی خمیری در تنور می‌گذارد، نان تلخی می‌گیرد که انسان را تنها نیمه سیر می‌کند، کار نشان دهنده عشق است. **قرابت:** با علم اگر عمل برابر گردد کام دو جهان تو را میسر گردد
- تست ۱۱۶:** کدام گزینه با مفهوم نهایی «دانش همیشه بیهوده است؛ مگر آن که کاری باشد» تناسب دارد؟ ۲
- ۱) در حکمت و علم است جمال تن مردم / نه در حشم و اسب و جمال است جمالش
 - ۲) علم چندان که بیشتر خوانی / چون عمل در تو نیست نادانی
 - ۳) شهر آن توست و شاهی فرمای هر چه خواهی / گر بی عمل ببخشی ور بی گنه برانی
 - ۴) جز علم طلب مکن تو اندر عالم / چیزی که تو را ز غم رهند، علم است

تاریخ ادبیات درس هجدهم: خوان عدل

چند سروده کوتاه برگرفته از کتاب «دیوان شرقی-غربی» اثر یوهان ولفگانگ گوته که به فارسی ترجمه شده است.

درس هجدهم: خوان عدل نثر: ساده و روان (ترجمه)

محتوا: همه چیز تحت اراده خداوند است. فراگیر بودن عدالت خدا، غلبه روح بر جسم، تجلی نعمت‌های خداوند در کوچک‌ترین پدیده‌ها، ضرورت شکرگزاری خداوند.

۱- شرق و غرب عالم به خدا تعلق دارد. هم چنین شمال و جنوب عالم نیز در قدرت اوست. (مفهوم: تاکید بر سیطره خدا بر تمام عالم هستی و این که عالم محضر خداست و نیز یادآور مالکیت و قدرت و خالقیت خداوند تلمیح به فاینما تولوا فثم وجه الله)

۲- او دادگری بی شرط و قید است، و دادگری خود را مانند سفره ای پهن‌آور در سراسر عالم گسترده است. امید است که از میان اسم‌های صدگانه خداوند، او را به همین نام یعنی «عادل» ستایش کنیم. (مفهوم: ستایش عدالت مطلق خداوند تلمیح به عادل بودن خدا)

۳- اگر اندیشه و احساس من دنیایی باشد، بهره‌ای عالی‌تر از این دنیا برای من وجود ندارد. عالم ماده نمی‌تواند روح را به یک چیز بی‌ارزش تبدیل کند، زیرا هر لحظه در تلاش رفتن به سوی عالم بالاست. (مفهوم: روح در تلاش برای بازگشت به جایگاه آسمانی خود است و عالم ماده نمی‌تواند آن را پست و بی‌ارزش نماید.)

۴- در هر نفس کشیدن برای انسان دو نعمت وجود دارد: هم در فروبردن نفس و هم در بیرون دادن آن، آن یکی یاری دهنده زندگی است، و این یکی شادی بخش وجود است، این چنین، با شکوه و زیبا اجزای زندگی به هم آمیخته شده است. پس ای انسان به هنگام رنج و به هنگام رها شدن از سختی، خدا را شکرگزار باش. (مفهوم: توصیه به شکر چه در رنج و چه خوشی و تلمیح به آیات شکر)

۵- بگذار با حرمت و عزت، آماده سفر به دور دست‌ها شوم (ارزش من به هجرت و حرکت است). تو در خانه و کاشانه خود ان گونه که می‌خواهی ساکن و بی حرکت باش. بگذار شاد و سرخوش به سرزمین‌های دور سفر کنم، آن جایی که فقط ستارگان را بالای سر خود ببینم. (مفهوم: تمایل به اوج گرفتن روح و تعالی - سرخوشی حاصل از آزادی و آزادگی)

۶- او ستارگان را در آسمان قرار داده است تا در خشکی و دریا راهنمای ما باشد، تا به بلندی‌های باشکوه نگاه کنیم و از این راه به لذت حقیقی و باطنی دست یابیم. (مفهوم: خداوند، ستارگان را برای راهنمایی ما آفریده با تأمل در آفرینش آن‌ها به لذت حقیقی دست می‌یابیم. و تلمیح به هو الذی جعل النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر)

قلمرو فکری (قرابت معنایی) درس هجدهم

۱- شرق از آن خداست / غرب از آن خداست / و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز / آسوده در دستان خداست
ملک اوست، او خود مالک است / غیر داتش کل شیء هالک است

۲- اوست که عادل مطلق است، / و خوان عدل خود را بر همگان گسترده / باشد که از میان آسمای صدگانه‌اش، / او را به
همین نام بستاییم، آمین

دادگر غیر خدا نیست خدا را دریاب / خیره آن است که از عدل خدا، داد کند

۳- اگر فکر و حواسم این جهانی است، / بهره‌ای والاتر از بهر من نیست

شهر پرواز مرغ روح را در گل گرفت / هر که «صائب» در جهان آلوده تعمیر شد

۳- روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد، / زیرا هر دم به تلاش است تا که فرارود

ای مرغ روح در قفس تنگ و تاریکی / پرواز کرده باید از این آشیانه رفت

ای مرغ روح بر پر از این دام پر بلا / پرواز کن به ذروه (اوج) ایوان کبریا

۴- هر نفسی را دو نعمت است: / دم فرودادن و برآمدنش / آن یکی ممد حیات است، / این یکی مفرح ذات؛

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟ / یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟

لوان نعمتی که نشاید سپاس گفت / اسباب راحتی که نشاید شمار کرد

شکر کدام فضل به جای آورد کسی؟ / حیران بماند هر که در این افتکار (فکر) کرد

۵- و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج / و شکر او کن به وقت رستن از رنج.

شود زیادت شادی و غم نقصان / چو شکر و صبر کنی در میان شادی و غم

جاودان نیست فروغی غم و شادی جهان / شکر زان گویم اگر شاد و گر ناشادم

شکر گویم دوست را در خیر و شر / زانک هست اندر قضا از بد بتر

۶- بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم / تو در کلبه و خیمه خود باز بمان / بگذار که سرخوش و سرمست به دور دست‌ها

روم / و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

در کویر، بیرون از دیوار خانه، پشت حصار ده، دیگر هیچ نیست. صحرای بی کرانه عدم است ... راه تنها به سوی آسمان باز است. آسمان،

کشور سبز آرزوها، چشمه موج و زلال نوازش‌ها، امیدها و ...

اسب در میدان رسوایی جهانم مردوار / بیش از این در خانه نتوان گوی و چوگان باختن

او اختران را در آسمان نهاده / تا به بر و بحر نشانمان باشند

مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش بیتی چند از غزل‌های شورانگیز تو را می‌خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان

کوه و دشت را بترساند؟

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود / از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت / غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم

تست ۱۱۷: کدام گزینه با عبارت زیر تناسب دارد؟ ۳

«اوست که عادل مطلق است، / و خوان عدل خود را بر همگان گسترده / باشد که از میان آسمای صدگانه‌اش، / او را به همین نام

بستاییم.»

۱) جویبار ملک را آب روان شمشیر / تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن

۲) عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق / گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید

۳) حق تعالی عادل است و عادلان / کی کنند استمگری بر بی دلان

۴) جمله عالم همی بینم به تو / وز تو در عالم نمی‌بینم نشان

تست ۱۱۸: مفهوم و پیام عبارت «روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد، / زیرا هر دم به تلاش است تا که فرارود» از کدام بیت

دریافت می‌شود؟ ۳

- ۱) همان بهتر که باز آبی از این پرواز بی حاصل / که کبک خسته نتواند که با بازان کند بازی
 ۲) و چو پروانه دهد دست فراغ بالی / جز بدان عارض شمعی نبود پروازم
 ۳) ویرانه آب و گل چو مسکن بوم آمد / این عرصه کجا شاید پرواز همایی را؟
 ۴) اندر هوای وصف تو پرواز خواست کرد / از پره خویشت طایر اندیشه خورد تیر

پاسخ کارگاه متن پژوهی درس هجدهم

قلمرو زبانی

- ۱- معانی واژه دم: ۱) لحظه، وقت ← هر دم به تلاش است تا فراز آید.
 ۲) نَفَس هر نفسی را دو نعمت موجود است: دم فرو دادن و برآمدن.
 ۲- همین نام: هسته: نام وابسته پیشین: همین (صفت اشاره)
 ۳- صدگانه اش: هسته: اسما وابسته پسین: ۱) صدگانه (صفت بیانی نسبی) ۲) ش (مضاف الیه)
 ۳- مصدر: رستن بن ماضی: رست بن مضارع: ره نکته: (مصدر: رستن بن ماضی: رست بن مضارع: روی)
 ۴- مضارع اخباری ← نتواند (نمی تواند) مضارع التزامی ← بستاییم/بمانیم ماضی نقلی ← گسترده است

قلمرو ادبی

- ۱- بند چهارم: این مضمون در گلستان سعدی چنین آمده است: «هر نفسی که فر می رود ممد حیات است و چون برمی آید مفر ذات»
 ۲- مجاز ← دست: قدرت کنایه ← بر پشت زین ماندن (آماده سفر شدن)

قلمرو فکری

- ۱- مالکیت، خالقیت، قدرت ۲- الف) او اختران را در آسمان نهاده / تا به بر و بحر نشانمان باشند
 ب) در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود / از گوشه ای برون آی ای کوكب هدایت
 ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت / غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم
 ۳- انسان نه تنها باید در حالت نعمت و شادی باید خدا را شکر کند بلکه در رنج و سختی نیز باید شاکر او باشد.
 ۴- بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست ها روم / و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

درسنامه تکمیلی قلمروها

قلمرو زبانی درس هجدهم

- ۱- مروری بر وابسته پیشین (مراجعه شود به قلمرو زبانی درس یکم)
 ۲- مروری بر وابسته پسین (مراجعه شود به قلمرو زبانی درس یازدهم)
 ۳- مروری بر زمان افعال (مراجعه شود به قلمرو زبانی درس دوم)
 نکته: املاي واژگان هم آوا و متشابه:

بحر (دریا) - بهر (برای)	خوان (سفره) - خان (رئیس)	حیات (زندگی) - حیاط (محوطه جلو خانه)
خاستن (بلند شدن) - خواستن (طلب کردن)	زال (آب صاف) - ضلال (گمراهی)	صخره (تخته سنگ) - سُخره (ریشخند)
گذار (نهادن، رها کردن) - گزار (ادا کردن)	هول (ترس) - حول (پیرامون)	

روان خوانی: آذرباد

نثر: ترجمه‌ای از پرنده‌ای به نام آذرباد، ریچارد باخ به وسیلهٔ سودابه پرتویی

محتوا: نکوهش دلبستگی به تعلقات دنیوی و بازماندن از معنویات، راضی نشدن به زندگی و مادی، نه‌راسیدن از شکست، تعالی طلبی
توضیح نکات مهم درس

همله: سر و صدای حاکی از شادی، جوش و خروش / آوا: صدا / روی آوردن: کنایه توجه کردن / طنین افکنده بود: پیچیده بود / آذرباد:
نام پرنده‌ای افسانه‌ای / سر بخورد: کنایه نا امید و بیزار شود / محبوبیت: مورد محبت بودن، شهرت / یک پارچه: سر تا پا / پوست و
استخوان شده‌ایک کنایه بسیار لاغر شده‌ای / بسنجم: مقایسه کنم / نان و آب: مجاز غذا / فرسنگ: فرسخ، واحدی برای اندازه گیری
مسافت / ثبات: پایداری، استواری / ندا: صدا / حماقت: نادانی / وجد: شادی / شعف: خوشی، شادمانی / غلبه کردن: چیره شدن، مسلط
شدن / می‌باید: افتخار می‌کرد / خشک: جدی و خشن / ننگ: بدنامی، بی‌آبرویی / سرپیچی: نافرمانی / صخرهک سنگ بزرگ / چشمان
خود را باز نکردن: کنایه با هشیاری متوجه امور بودن / یک نواخت: یکسان، بدون تغییر / میسر: ممکن / حیات: زندگی / طی کردن:
پیمودن / دنبال ماهی و تکه نان رفتن: منظور مشغول شدن به کارهای بی ارزش / ترسیم کردن: کشیدن / مظهر: نماینده، نشان دهنده /
مقید: گرفتار، بسته / مطلق: آزاد، بی قید و شرط / جوهر: اصل / می‌گسلد: جدا می‌شود / نهاد: سرشت، فطرت / ریشخند: تمسخر
قربت معنایی:

بیشتر مرغ‌های دریایی نمی‌خواستند بیش از آنچه راجع به پرواز می‌دانستند، بیاموزند. برای آن‌ها فقط پرواز به طرف

ساحل برای به دست آوردن غذا مطرح بود. (مفهوم: دل نیستن به مادیات)

از خرمن زمانه به گاهی نمی‌رسی / با خر به جز گیاه نباشد عطای خاک

هر که غافل شد ز معنی عاقبت باطل شود / کاه چون بی دانه گردد، خرج آب و گل شود

دلت که هست به نتگی چو حلقهٔ خاتم / در او محبت دنیاست چون نگین در قیر

آذرباد تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش. (مفهوم: ارزش عشق در زندگی)

روح پدرم شاد که می‌گفت به استاد / فرزند مرا عشق بیاموز و دگر هیچ

او تنها جسمی مرکب از استخوان و پر نیست بلکه مظهر و نمایندهٔ کاملی از آزادی و بلند پروازی است.

سرم به دنیوی و عقبی فرو نمی‌آید / تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست

پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می‌تواند تحقق پذیر باشد. (مفهوم: ترک تعلقات و توصیه به بلند همتی)

برآر یوسف جان را زچاه تیرهٔ تن / تو نور چشم وجودی، در این غبار مَحْسَب

نیایش: الهی

ملاحسن فیض کاشانی

محتوا: طلب بخشایش و عنایت از خداوند، ضرورت بندگی و تسلیم در برابر او و در نهایت کردار شایسته موجب رستگاری است.

۱- خداوندا مرا از گناهان پاک گردان و در انجام کارهای شایسته چابک ساز. (مفهوم: طلب بخشش گناهان و توفیق انجام کارهای نیک)

۲- تمام وجودم بخاطر انجام گناه آلوده است، تمام وجودم را از آلودگی پاک گردان. (مفهوم: طلب بخشش)

۳- به دلم اراده یبندگی بده و م‌اند انسان‌های بی قید و بند مرا هوا پرست قرار نده. (مفهوم: توفیق بندگی از خدا خواستن)

۴- اگر به خاک درگاہت سجده نکنم به جزای این کار مرا از بین ببر و بمیران. (مفهوم: اهمیت پرستش خداوند)

۵- شادمانی در عبادت به من بده و با این کار سپاه شیطان را غمگین ساز. (مفهوم: درخواست شادمانی از خداوند)

۶- در روز قیامت نامه‌ی اعمالم را به دست راستم بده و در برابر ترسی که در آن روز وجود دارد مرا شجاع و دلیر ساز. (مفهوم: درخواست

کمک در روز قیامت از خداوند)

معزی